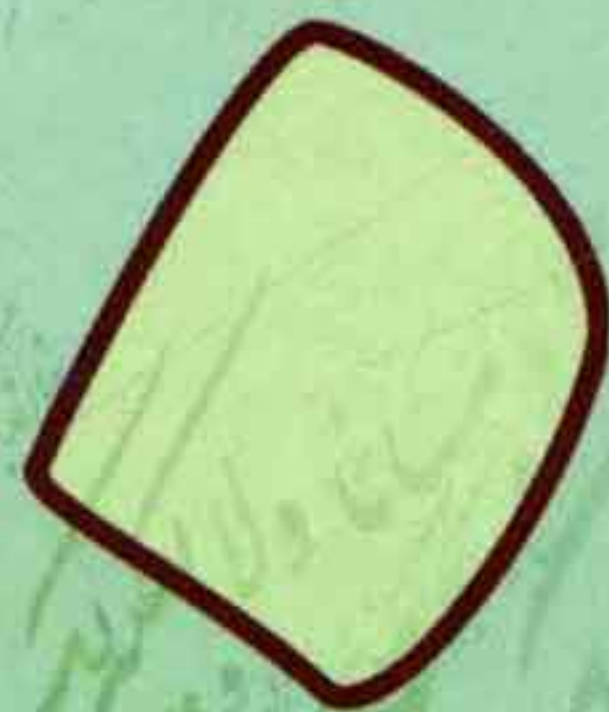


گردی

از رهگذر دوست



مهندس علی اصغر یونسیان

فغاندین صر سبباً و مستاناً و لا یطیقین بدیل الذموع دما
فغاندین صر سبباً و مستاناً و لا یطیقین بدیل الذموع دما
فغاندین صر سبباً و مستاناً و لا یطیقین بدیل الذموع دما
فغاندین صر سبباً و مستاناً و لا یطیقین بدیل الذموع دما
فغاندین صر سبباً و مستاناً و لا یطیقین بدیل الذموع دما
فغاندین صر سبباً و مستاناً و لا یطیقین بدیل الذموع دما
فغاندین صر سبباً و مستاناً و لا یطیقین بدیل الذموع دما
فغاندین صر سبباً و مستاناً و لا یطیقین بدیل الذموع دما
فغاندین صر سبباً و مستاناً و لا یطیقین بدیل الذموع دما
فغاندین صر سبباً و مستاناً و لا یطیقین بدیل الذموع دما



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اهداء:

این ماحصل زندگیش را ای دوست

مهری بزین و رسان به امضای دوست

تا هدیه کند «ملتی» در که تو

آن را به تو نور چشم زهرا ای دوست

هرگز گمان نمی‌کنم که این اثر ناچیز، قابلیت داشته باشد که آنرا به رسم ارمغان پیشکش، به ولای عزیز و مهربانم

حضرت بقیة اللہ الاعظم محمد بن الحسن المهدی «روحی و ارواح العالمین تراب مقدمه الفداء»

تقدیم کنم، از طرفی یقین دارم که آن حجت کبرای الهی، آنقدر رؤف و بزرگووار است که احسان را هر چند در هم که

ناچیز باشد رد نمی‌کند.

لذا با شرمندگی تمام از محضر مقدس آن سلیمان دربان، استدعا دارم بر من منت بگذارد و این کمتر از ران

ملخ را از این مور در گاه خود بپذیرد، و دست لطف و محبت خود را بر سر و رویش بکشد، و از نگاه جان بخش خود

روح تازه تری در کالبد فرسوده از انتظارش القا کند، و بگذارد که تا ابد سر از خاک مقدم نورانش بردارد، و او را

تفضلاً و کرماتاً از بهترین اعوان و انصار خود به حساب آورد بجهت و کرمه.

علی اصغر یونسیان

گردمی از
رهگذر دوست

مهندس علی اصغر یونسیان



انتشارات بزمه حسن کرمان

■ نام کتاب:	□ گردی از رهگذر دوست
■ سراینده:	□ علی اصغر یونسیان
■ ناشر:	□ انتشارات مسجد مقدّس جمکران
■ تاریخ نشر:	□ بهار ۱۳۸۰
■ نوبت چاپ:	□ اول
■ چاپ:	□ نگین
■ لیتوگرافی:	□ کوثر
■ تیراژ:	□ ۳۰۰۰ نسخه
■ حروفچینی و صفحه آرایی:	□ واحد کامپیوتر مسجد مقدّس جمکران
■ قیمت:	□ ۱۴۰۰ تومان
■ شابک:	□ ۹۶۴ - ۶۷۰۵ - ۶۳ - ۴

■ مرکز پخش:	انتشارات مسجد مقدّس جمکران
■ تلفن:	فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران ۰۲۵۱ - ۷۲۲۷۶۵۶
■ تلفاکس:	۰۲۵۲۳۲۵ - ۳۳۴۰

﴿حق چاپ مخصوص ناشر است﴾

فهرست

۲۷ تقریظ	
۳۱ پیشگفتار	
۵۴ سخنی با خوانندگان	

گردی از رهگذر دوست - ۵۵

۵۶ کی کنی رخسار او را آشکارا ای خدا؟	۱	مشکل گشا
۵۷ جلوه گر کن مظهر عدل و صفا را ای خدا	۲	مظهر عدل
۵۸ کی رهانی از غم و اندوه، ما را ای خدا	۳	فضای عطر آگین
۵۹ بده امشب جواب این گدا را	۴	دستگیر بیگانگان
۶۱ بیا ای ناخدای ما، خدا را	۵	لوای نصرت
۶۳ بیفکن زیر پای خویشتن شاها سر خود را	۶	تن بی جان
۶۴ غیر از فرج تو حاجتی نیست مرا	۷	همت خاص
۶۵ شادم از آن که تویی مونس و غمخوار مرا	۸	رخصت دیدار
۶۶ صبا به مونس جانم رسان، پیامم را	۹	صاحب الزمان <small>عجله</small>
۶۷ جانا بیا و با نگاهی شاد کن مرا	۱۰	صحبت اوتاد
۶۸ به جان مادرت زهرا مرا از خود مران مولا	۱۱	مهجور و امانده
۶۹ فارغم از ملال کن مولا	۱۲	بنده جفاکار
۷۱ دل گرفته ما را تو وا کن ای مولا	۱۳	خطر فتنه
۷۲ هیچ کس همچون تو نگشاید گره از کار ما	۱۴	طیب دردمندان
۷۳ خود گواهی از دل آشفته و احوال ما	۱۵	قیل و قال

۷۴ به تو آمیدوارم، باطل آمید مرا منما.....	کان کرم	۱۶
۷۵ آیا شود گذار تو افتد به کوی ما.....	حسرت وصال	۱۷
۷۶ مولا بیا مولا بیا، ای مهدی زهرا بیا.....	مجری امر	۱۸
۷۷ ای یادگار عترت طاها بیا بیا.....	حل معما	۱۹
۷۹ چو آید از فروغش نور باران می شود دنیا.....	تجلیگاه قرآن	۲۰
۸۰ تن هجران کشیده را دریاب.....	رنج دیده	۲۱
۸۲ الهنا نظری کن به سوی ما امشب.....	نیمه رمضان	۲۲
۸۳ سلام گر چه بود مستحب، ولی شارع.....	جواب سلام	۲۳
۸۴ گدای هر شبه‌ام باز آمدم به درت.....	گدای هر شبه	۲۴
۸۵ گمان نمی‌کنم که تو مرا برانی از درت.....	طیب دردها	۲۵
۸۶ دل را بدون مهر تو جانانها کجاست؟.....	وامانده‌های قافله	۲۶
۸۷ آن که دین مصطفی را می‌کند احیا، کجاست؟.....	امید رسل	۲۷
۸۸ وارث خیل رسل مهدی موعود، کجاست؟.....	گنج پنهان شده	۲۸
۸۹ به دام عشق تو آن عاشقی گرفتار است.....	دام عشق	۲۹
۹۰ دل‌های ما به یاد امام زمان خوش است.....	دولت گنج نهان	۳۰
۹۱ توشه هر کس ز لقاییت نبرد مغبون است.....	مغبون و ملعون	۳۱
۹۲ تا ظهورت نشود شیعه تو غمگین است.....	زمزمه آمین	۳۲
۹۳ جای مخصوص خدا در اصل جای حضرتت.....	ید قدرت نما	۳۳
۹۵ مولای من که خلقت عالم برای اوست.....	قوام شرایع	۳۴
۹۷ درمان درد ما به خدا در ظهورت.....	قلب صبور	۳۵
۹۸ طور دلم به لطف تو روشن ز نورت.....	طور دل	۳۶
۹۹ ذات پاکت رابط مخلوق با خالق.....	رابط مخلوق با خالق	۳۷
۱۰۰ دیده عشاق تو مشتاق روی ماهت.....	دیده عشاق	۳۸
۱۰۱ چون توتیای چشم دلم خاک کویت.....	نقل سخن	۳۹

۱۰۲	یک نظر بر من افتاده ز پاکن ای دوست.....	۴۰	غایت آمال
۱۰۳	نظری بر من افتاده ز پاکن ای دوست.....	۴۱	صاحب هر امر
۱۰۴	دیده‌ام مانده به ره تا تو بیایی ای دوست.....	۴۲	آداب گدایی
۱۰۵	تشنه بی تاب را آبی گوارا آرزوست.....	۴۳	نفخه جانبخش
۱۰۷	درمان درد خلق جهان جز ظهور نیست.....	۴۴	مفید فایده
۱۰۹	به دلربایی تو هیچ کس در عالم نیست.....	۴۵	نعیم و منعم
۱۱۰	بر دل دردمند من جز تو کسی گواه نیست.....	۴۶	آستان لطف
۱۱۱	بار فراق روی تو پشت مرا شکست.....	۴۷	قید محبت
۱۱۲	دانم که نیم لایق دیدار جمالت.....	۴۸	کرسی عدالت
۱۱۳	سرمه دیده من تربت پاک قدمت.....	۴۹	سرمه دیده
۱۱۴	نه هر چشمی بود قابل که بیند روی نیکویت.....	۵۰	محراب جان
۱۱۵	جلوه‌ای تا که دل تیره منور گردد.....	۵۱	نوکر درگاه
۱۱۶	دل اگر جای تو نبود درهمی قیمت ندارد.....	۵۲	رتبه دل
۱۱۷	صیاد عشق تو دل و جان را شکار کرد.....	۵۳	مرکب عشق
۱۱۸	الهی درد هجران را مگر درمان نمی‌باشد.....	۵۴	میزان اعمال
۱۱۹	یارب ظهور مهدی آل پیمبر دیر شد.....	۵۵	تقصیر ما
۱۲۰	طی شد مه محرم و از او خبر نشد.....	۵۶	یار رفته سفر
۱۲۲	درد بی درمان هجرانت چرا درمان نشد؟.....	۵۷	ملاقات تو
۱۲۳	روشن از نور جمالت گر جهان می‌شد چه می‌شد؟...	۵۸	اختتام غیبت
۱۲۴	ای خدا جان بر لب آمد مهدی زهرا نیامد.....	۵۹	بانگ جاء الحق
۱۲۶	ای خدا جان بر لب آمد جان جانانم نیامد.....	۶۰	شمع شبستان
۱۲۷	گرد بام وصل تو مرغ دلم پر می‌زند.....	۶۱	پیک وصل
۱۲۸	زان خالق که خلقت هر خشک و تر کند.....	۶۲	همه امید
۱۳۰	آمد آن ماهی که عالم را فروزان می‌کند.....	۶۳	میلادیه

۱۳۳ به یاد روی تو عشاق تو پریشانند.....	انتظار لقا	۶۴
۱۳۴ هر کسی آزاد از قید تعلق‌ها بود.....	وادی خضرا	۶۵
۱۳۶ ساقی لب تشنگان کربلا عباس بود.....	چشم خدا بین	۶۶
۱۳۷ کی شود عالم سراسر وادی خضرا شود؟.....	صوت انا الحق	۶۷
۱۳۹ اذن دیدار تو گر روزی به من اعطا شود.....	شمیم جانفزا	۶۸
۱۴۱ درد ما جز به ظهور تو مداوا نشود.....	خیمه عدل	۶۹
۱۴۳ تا نیایی تو برون از دل ما غم نشود.....	پایه عدل	۷۰
۱۴۴ از دل منتظران تو برون غم نشود.....	اسباب ظهور	۷۱
۱۴۵ گویی اگر ز لطف جوابم، چه می‌شود؟.....	چشمه حیات	۷۲
۱۴۶ روزی اگر سراغ من آیی چه می‌شود؟.....	مرهم وصال	۷۳
۱۴۷ کی شود مولای عالم مهدی زهرا بیاید.....	سرّ ما اوحی	۷۴
۱۴۹ پس کی از روز وصال تو خبر می‌آید؟.....	نخل امید	۷۵
۱۵۰ غم فراق تو هر روز می‌شود تشدید.....	نگاه تو	۷۶
۱۵۱ بیرون نرفته از دل و جانم بلای هجر.....	جفای هجر	۷۷
۱۵۲ جز در خانه تو در نزنم جای دگر.....	تمنای لقا	۷۸
۱۵۳ نهال آرزو کی می‌دهد بر؟.....	بحر عشق	۷۹
۱۵۵ صفات لایزال حی داور.....	اهتزاز پرچم	۸۰
۱۵۷ آرزوی ما بود درک ظهور حضرتش.....	یوم السرور	۸۱
۱۵۸ عمریست که مبتلا به هجران توام.....	مشتاق تو	۸۲
۱۵۹ چشمم به راه مانده بیا نور دیده‌ام.....	آرزوی لقا	۸۳
۱۶۰ کسی نبود در این غربت سرا غیر از تو محبوبم.....	طالب و مطلوب	۸۴
۱۶۱ یک عمر در فراق تو شب‌ها گریستم.....	جمال فریبا	۸۵
۱۶۲ من از این زندگی تنها به وصل دوست خرسندم.....	خیر محض	۸۶
۱۶۳ به هنگام دعا اول تو را مدّ نظر دارم.....	قرص قمر	۸۷

۱۶۴	تا تو را دارم غمی از محنت دنیا ندارم.....	گل زهرا ۳	۸۸
۱۶۶	تا که در مجمع عشاق تو جایی دارم.....	پیوند غم	۸۹
۱۶۷	ای عزیز جان و دل، یک دم بیا بنشین کنارم.....	رکن وثیق	۹۰
۱۶۹	آتش گرفتم از شرر هجر دلبرم.....	طمأنینه دل	۹۱
۱۷۰	راضی ای دوست مشو این همه محزون باشم.....	گنج عظیم	۹۲
۱۷۱	مایه هستی و نشاط دلم.....	خیال معشوق	۹۳
۱۷۲	فراغت از فراق تو نیافت تا کنون دلم.....	پا در گل	۹۴
۱۷۳	قسم به زلف پریشان تو پریشانم.....	پریشانم	۹۵
۱۷۴	بلای هجر تو افتاده است بر جانم.....	قبلة کعبه	۹۶
۱۷۵	دوست دارم جان فدای مقدم جانان کنم.....	سر عشق	۹۷
۱۷۷	در راه وصل حضرت تو ترک جان کنم.....	کوچه فراق	۹۸
۱۷۸	هر لحظه‌ای که سوی خداوند رو کنم.....	اشک انتظار	۹۹
۱۷۹	جانم آمد به لب از دوری یارم چه کنم؟.....	دوری یار	۱۰۰
۱۸۰	با تمام هستی خود با تو سودا می‌کنم.....	امضای عهد	۱۰۱
۱۸۱	چون ما اسیر نفس و هوی و هوس شدیم.....	محروم از زیارت	۱۰۲
۱۸۲	ما با کسی به غیر تو سودا نمی‌کنیم.....	راه پر مشقت	۱۰۳
۱۸۳	هجر تو برده قرار از دل ما.....	پرده جهل	۱۰۴
۱۸۴	تا نبینم رخ زیبای تو را مهدی جان.....	سایه لطف	۱۰۵
۱۸۶	دلم به وصل تو تنها خوش است مهدی جان.....	جای خوش	۱۰۶
۱۸۷	غم هجران ز دوش جان ما بردار مهدی جان.....	دست دعا	۱۰۷
۱۸۹	به لب جانم رسید از فرط هجران تو مهدی جان..	قلب سوزان	۱۰۸
۱۹۱	یارب سلام ما به ولی زمان رسان.....	دیار عشق	۱۰۹
۱۹۲	از شرار هجر رویت سالها یابن الحسن.....	باغ بی گل	۱۱۰
۱۹۳	یا معز الاولیا یابن الحسن.....	یا معز الاولیاء	۱۱۱

۱۹۵	ای منجی هر مرد و زن، غرقیم در بحرِ مَعَن.....	۱۱۲	یابن الحسن <small>رضی الله عنه</small>
۱۹۷	ای حجت حق گوشه چشمی سوی ما کن.....	۱۱۳	جلوه حق
۱۹۹	الهی چشم ما را بر جمال دوست بینا کن.....	۱۱۴	دم جانبخش
۲۰۱	یارب مرا جزیره خضرا نصیب کن.....	۱۱۵	جزیره خضرا
۲۰۲	با یک نگاهی این دل مهجور ما را شاد کن.....	۱۱۶	دنیای صاحب زمانی
۲۰۴	حَبّ دنیای دنی را از دل من دور کن.....	۱۱۷	حصار امن
۲۰۵	جانا به یکی نگاه دلشادم کن.....	۱۱۸	مایه حسن
۲۰۶	این همه در جستجوی خویش حیرانم مکن.....	۱۱۹	عین احسان
۲۰۷	به هر که ره به تو برده است آشنایم کن.....	۱۲۰	تمام حج
۲۰۹	تفقدی به من خسته جان بی جان کن.....	۱۲۱	سجیه تو
۲۱۰	تواز نای من مسکین نوای خویش بیرون کن.....	۱۲۲	کشتی امن
۲۱۱	جانا تفقدی ز من رو سیاه کن.....	۱۲۳	پناه خلق
۲۱۲	ای نام دلربای تو هر جا شعار من.....	۱۲۴	برگ و بار
۲۱۴	بهتر از لطف تو در عالم نباشد یار من.....	۱۲۵	تمام هستی
۲۱۵	ای یاد تو انیس دل بی قرار من.....	۱۲۶	انیس دل
۲۱۶	ای نازنین نگار من ای شهریار من.....	۱۲۷	خاتمه اضطرار
۲۱۸	شود ای مه که بتابی تو به کاشانه من.....	۱۲۸	آه یتیمانه
۲۲۰	دلم خون شد ز هجرانت بیا یک دم برم بنشین.....	۱۲۹	گنج نهان
۲۲۱	چشمی بده که خیره شود در نگاه او.....	۱۳۰	کوه محکم
۲۲۲	نخواهد عاشق وارسته جز لقا از تو.....	۱۳۱	عاشق وارسته
۲۲۳	حجة بن العسکری جانها همه قربان تو.....	۱۳۲	نگاه دلنشین
۲۲۴	ای نور چشم مصطفی گرم است پشت ما به تو.....	۱۳۳	عروة الوثقی
۲۲۶	قطع امید کرده ام از ما سوای تو.....	۱۳۴	قطع امید
۲۲۸	خدا یک دل به ما داده که آن هم هست جای تو.....	۱۳۵	اعتنای تو

۲۲۹ با جان و دل عجین شده جانا ولای تو.....	۱۳۶	پنجه مشکل گشا
۲۳۱ شرشر وجود من پر است از ولای تو.....	۱۳۷	پناهگاه خلق
۲۳۲ قرار دل بی قرار منی تو.....	۱۳۸	تنها نگار
۲۳۳ ما دردمند عشق و خدایا طیب کو؟.....	۱۳۹	یار غریب
۲۳۴ خدایا چاره بیچارگان کو؟.....	۱۴۰	یگانه منجی
۲۳۵ ای آن که تویی به حصن حق باب الله.....	۱۴۱	کوکب تابنده
۲۳۷ در دلم شوق وصال تو چه غوغا کرده.....	۱۴۲	واله و شیدا
۲۳۸ بیا به بزم محبتان خود صفایی ده.....	۱۴۳	سفینه ناجی
۲۳۹ چه ها گویم که خود بهتر به دردم آشنا هستی.....	۱۴۴	صفای هستی
۲۴۰ بیا سر خدا مهدی پریشانم بیا مهدی.....	۱۴۵	داروی درد
۲۴۲ بیا و زنگ غم از قلب ما زدا مهدی.....	۱۴۶	اجل نعم
۲۴۴ کی می رسد خدایا، روز ظهور مهدی؟.....	۱۴۷	یوم النشور
۲۴۵ مستم من از جام ولای مهدی.....	۱۴۸	جلب رضایت
۲۴۷ چرا ذکر بی به غیر از نام مهدی بر زبان داری؟.....	۱۴۹	فرمانده عالم
۲۴۹ ندارم غیر تو یابن الحسن دلدار و غمخواری.....	۱۵۰	چهره ماه
۲۵۱ دردمندی که به غیر از تو نگیرد یاری.....	۱۵۱	ذره بی مقدار
۲۵۳ به سختی های درد هجر جانان مبتلا تا کی؟.....	۱۵۲	همه امید
۲۵۴ جدایی از تو ای تنها امید اولیا تا کی؟.....	۱۵۳	اخذ حقوق
۲۵۵ ای منتظر، انتظار تا کی؟.....	۱۵۴	انتظار تا کی؟
۲۵۶ آنقدر در می زنم تا در به رویم وا کنی.....	۱۵۵	عقده سر درگم
۲۵۷ ندارم غیر تو پشت و پناهی.....	۱۵۶	پشت و پناه
۲۵۹ به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند.....	۱۵۷	امیر ممکنات
۲۶۱ گر چه از چشمم نهانی خوب می دانم کجایی.....	۱۵۸	سیف انتقام
۲۶۲ روح دین و جان طاعات و عبادت ها تویی.....	۱۵۹	روح دین
۲۶۳ در پیکر وجود، خداوند جان تویی.....	۱۶۰	سر لامکان

ترجیع بند «جاء الحق» - ۲۶۶

۲۶۶ دلم از غیر دوست بیزار است.	۱۶۱	معین انبیاء
۲۶۷ تو یکی مثل من هزار هزار.	۱۶۲	صفا بخش
۲۶۸ میزبانی و خلق مهمانت.	۱۶۳	میزبان خلق
۲۶۹ ای تو بیرون ز حیطة امکان.	۱۶۴	سلطان عوالم
۲۷۰ گل شاداب من بهار منی.	۱۶۵	حبل ممدود
۲۷۱ هر کسی خاکسار کوی تو شد.	۱۶۶	امید خلق
۲۷۲ مانده‌ام در خیال تو دلبر.	۱۶۷	حسن خصال
۲۷۳ هر کسی را گدای خود کردی.	۱۶۸	آشنای خود
۲۷۴ فارغم از ملال کن مولا.	۱۶۹	صبح وصل
۲۷۵ تن هجران کشیده را دریاب.	۱۷۰	رنج دیده
۲۷۶ آستان بوس در گهت، شاه است.	۱۷۱	مراد دل
۲۷۷ روح قرآن، ولایت مهدی است.	۱۷۲	گرم بی نهایت
۲۷۸ مهدی‌اکی شب هجر تو سحر خواهد شد؟	۱۷۳	فیض حضور
۲۸۲ شکر لله که تو دلدار منی.	۱۷۴	نعمت کامله
۲۹۰ من عاشق تو هستم کاری به کس ندارم.	۱۷۵	شرار عشق
۲۹۳ ای یادگار مصطفی، الغوث یابن العسکری.	۱۷۶	کلب درگاه
۲۹۷ آتش بیداد و کین شعله کشد بر سما.	۱۷۷	صدر الخلائق
۲۹۹ مولای من - مولای من.	۱۷۸	مولای من
۳۰۲ حجة بن الحسن یا صاحب الزمان.	۱۷۹	تنها نگین
۳۰۵ بر مشام جان رسد بوی نگار مه جبین.	۱۸۰	نگار مه جبین
۳۰۸ این زمین وعده‌گه خلق و خدا می باشد.	۱۸۱	زائر عرفه
۳۱۱ گذشت عمر گران اما به هجران.	۱۸۲	خط و خال
۳۱۳ خدایا تشنه دیدار اویم.	۱۸۳	سیف الهی

۳۱۴ نمی دانم عزیز جان کجایی؟	تقدیر ما	۱۸۴
۳۱۵ «ای سلیمان موری آمد بر درت»	ای سلیمان	۱۸۵
۳۱۸ ای انیس و مونس دیرینه ام	مونس دیرینه	۱۸۶
۳۲۱ گلی دارم که مست از بوی اویم	گل من	۱۸۷
۳۲۳ عزیز جان ما، مهدی است مهدی <small>علیه السلام</small>	بهترین همدم	۱۸۸
۳۲۵ خدا از هجر دلبر بی شکیم	وصال بی زوال	۱۸۹
۳۲۷ غم دل در فراق روی دلبر	جان انبیا	۱۹۰
۳۲۹ تو امام و مقتدای ما هستی	منتها آرزو	۱۹۱
۳۳۱ ای عزیز فاطمه - وی پناه ما همه	پناه همه	۱۹۲
۳۳۳ ای جمال کبریایی	طالع مسعود	۱۹۳
۳۳۷ ای نیر تابان برج عصمت	امید همه	۱۹۴
۳۳۹ یارب به اسم اعظمت لطفی به ما کن	روزگار شیعیان	۱۹۵
۳۴۱ شوق لقایت ای دوست	بیگانه از خویش	۱۹۶
۳۴۳ حجة بن الحسن عجل علی ظهورک	مونس انبیا	۱۹۷
۳۴۵ ای یوسف گم گشته زهرا کجایی	آشوب زمانه	۱۹۸
۳۴۶ من مهدیم مادر جان داد تو را می گیرم	دادخواه	۱۹۹
۳۴۷ حجة بن العسکری یابن الحسن روحی فداک	ناله سوزناک	۲۰۰

دوبیتی های نجوای منتظران - ۳۴۹

۳۵۰ تقدیمیه	۱
۳۵۰ شوق دیدار	۲
۳۵۰ حکم فرج	۳
۳۵۱ میل تماشا	۴
۳۵۱ عرض سلام	۵

۳۵۱ داد دل	۶
۳۵۲ تمنای وصال	۷
۳۵۲ عافیت	۸
۳۵۲ وجه خدا	۹
۳۵۲ رخ نورانی	۱۰
۳۵۲ دیوار غم	۱۱
۳۵۲ منجی خلق جهان	۱۲
۳۵۴ افتخار نوکری	۱۳
۳۵۴ حاصل عمر	۱۴
۳۵۴ چشم به راه	۱۵
۳۵۵ امتحان	۱۶
۳۵۵ شفا بخش	۱۷
۳۵۵ جبران مافات	۱۸
۳۵۶ چشمه نور	۱۹
۳۵۶ جلوۀ ذات	۲۰
۳۵۶ زندان غیبت	۲۱
۳۵۷ تنها امید	۲۲
۳۵۷ عیادت بیمار	۲۳
۳۵۷ دردمند هجران	۲۴
۳۵۸ وقت رهایی	۲۵
۳۵۸ آب حیات	۲۶
۳۵۸ عبور	۲۷
۳۵۹ فیض حضور	۲۸
۳۵۹ نیروی جان	۲۹

۳۵۹ شوق ظهور	۳۰
۳۶۰ دواى درد	۳۱
۳۶۰ وسیله نجات	۳۲
۳۶۰ بهترین توشه راه	۳۳
۳۶۱ تمنای وصال	۳۴
۳۶۱ دلبر ما	۳۵
۳۶۱ مخدوم کلیم	۳۶
۳۶۲ خلق عظیم	۳۷
۳۶۲ کعبه کعبه	۳۸
۳۶۲ کیش آرزو	۳۹
۳۶۳ جای خالی تو	۴۰
۳۶۳ ویرانی دل	۴۱
۳۶۳ پیمان و امید	۴۲
۳۶۴ امداد	۴۳
۳۶۴ فریاد	۴۴
۳۶۴ درد هجران	۴۵
۳۶۵ جمال دل آرا	۴۶
۳۶۵ پرواز	۴۷
۳۶۵ نور الهی	۴۸
۳۶۶ چوگان و گوی	۴۹
۳۶۶ خاک نشین محروم	۵۰
۳۶۶ جبل المتین	۵۱
۳۶۷ کمال عقل	۵۲
۳۶۷ یوسف مصر وجود	۵۳

۳۶۷ طومار محبت	۵۴
۳۶۸ دادرس دادخواهان	۵۵
۳۶۸ عمل بی بها	۵۶
۳۶۸ زاری بی اثر	۵۷
۳۶۹ زمان هجر	۵۸
۳۶۹ آینه خدا و رسول	۵۹
۳۶۹ شب قدر	۶۰
۳۷۰ تمنای وصال	۶۱
۳۷۰ زین و شین	۶۲
۳۷۰ چشم حسود، کور	۶۳
۳۷۱ نظر کریمانه	۶۴
۳۷۱ کلب خائف	۶۵
۳۷۱ ماء معین	۶۶
۳۷۲ خنده‌های دلنشین	۶۷
۳۷۲ برق نگاه	۶۸
۳۷۲ گدای راه	۶۹
۳۷۳ تقدیم جان	۷۰
۳۷۳ رونمای ناقابل	۷۱
۳۷۳ عدم اعتنا	۷۲
۳۷۴ تحفه روز ظهور	۷۳
۳۷۴ دوره هجر	۷۴
۳۷۴ گل زهرا <small>علیها السلام</small>	۷۵
۳۷۵ نشانی	۷۶
۳۷۵ خوشا	۷۷

۳۷۵ جستجو	۷۸
۳۷۶ کجائی؟	۷۹
۳۷۶ آرزوی ہمیشگی	۸۰
۳۷۶ سرخیل کائنات	۸۱
۳۷۷ اصلاح امور	۸۲
۳۷۷ اثربخش	۸۳
۳۷۷ شادی مظلومان	۸۴
۳۷۸ مقصد ایجاد	۸۵
۳۷۸ روز میعاد	۸۶
۳۷۸ پیمانہ عشق	۸۷
۳۷۹ عاقبت بیگانہ با او	۸۸
۳۷۹ ہمدم و شفیع	۸۹
۳۷۹ وارث آل محمد <small>علیہ السلام</small>	۹۰
۳۸۰ ہمراہ با تو	۹۱
۳۸۰ عامل جدایی	۹۲
۳۸۰ کشتی نجات	۹۳
۳۸۱ عامل جبران	۹۴
۳۸۱ یا صاحب الامر ادرکنی	۹۵
۳۸۱ مبادا	۹۶
۳۸۲ تقصیر و مہجوری	۹۷
۳۸۲ رفیق غمخوار	۹۸
۳۸۲ شفا بخش	۹۹
۳۸۳ عہد فراق	۱۰۰
۳۸۳ ہتک حرمت	۱۰۱

۳۸۳	درخت آرزو	۱۰۲
۳۸۴	آتش سوزان هجران	۱۰۳
۳۸۴	محتاج الطاف	۱۰۴
۳۸۴	امید وصل	۱۰۵
۳۸۵	دعاگویان تو	۱۰۶
۳۸۵	مایه ناز	۱۰۷
۳۸۵	جان سپاران	۱۰۸
۳۸۶	قرار دل	۱۰۹
۳۸۶	کریمانه پذیر	۱۱۰
۳۸۶	لبخند	۱۱۱
۳۸۷	نگین	۱۱۲
۳۸۷	همنشینان	۱۱۳
۳۸۷	چشمه جود	۱۱۴
۳۸۸	مردود از درگاه	۱۱۵
۳۸۸	چشمه فیض	۱۱۶
۳۸۸	به سوی کوی تو	۱۱۷
۳۸۹	هزاران دل	۱۱۸
۳۸۹	دام عشق	۱۱۹
۳۸۹	منزلگه یار	۱۲۰
۳۹۰	منکر وجود تو	۱۲۱
۳۹۰	وحشت قبر	۱۲۲
۳۹۰	گل بی خار	۱۲۳
۳۹۱	مشکل گشا	۱۲۴
۳۹۱	اصل دین	۱۲۵

۳۹۱	شرط سرور	۱۲۶
۳۹۲	دستگیر بیچارگان	۱۲۷
۳۹۲	نظام هستی	۱۲۸
۳۹۲	جدایی! هرگز	۱۲۹
۳۹۳	روز ظهور	۱۳۰
۳۹۳	والعصر	۱۳۱
۳۹۳	تحت یک فرمان	۱۳۲
۳۹۴	سر مستور	۱۳۳
۳۹۴	مرا بپذیر	۱۳۴
۳۹۴	در آسمان وصل	۱۳۵
۳۹۵	ماه در خسوف	۱۳۶
۳۹۵	گریز از بیگانه	۱۳۷
۳۹۵	نزدیک به من	۱۳۸
۳۹۶	صفات عشق	۱۳۹
۳۹۶	لطف محسوس	۱۴۰
۳۹۶	ذوالفقار	۱۴۱
۳۹۷	خورشید پشت ابر	۱۴۲
۳۹۷	نان و استخوان	۱۴۳
۳۹۷	تعجیل در قیام	۱۴۴
۳۹۸	صدای غیر، خاموش!	۱۴۵
۳۹۸	كحل البصر	۱۴۶
۳۹۸	گدای بینوا	۱۴۷
۳۹۹	تمنای دائمی	۱۴۸
۳۹۹	آرزو	۱۴۹

گردی از رهگذر دوست / ۲۰

۳۹۹	همای قاف سعادت	۱۵۰
۴۰۰	کلاف نخ	۱۵۱
۴۰۰	یا شَبُوح	۱۵۲
۴۰۰	اسم اعظم	۱۵۳
۴۰۱	هدیه	۱۵۴
۴۰۱	گرد دامن	۱۵۵
۴۰۱	مرحباً لک	۱۵۶
۴۰۲	دل تنگ	۱۵۷
۴۰۲	سایه وار	۱۵۸
۴۰۲	بهای دل	۱۵۹
۴۰۳	روی صحبت	۱۶۰
۴۰۳	دیدار تو	۱۶۱
۴۰۳	شرط تکامل	۱۶۲
۴۰۴	قطره و اقیانوس	۱۶۳
۴۰۴	مشکل اصلی	۱۶۴
۴۰۴	آئینه	۱۶۵
۴۰۵	تکامل سالک	۱۶۶
۴۰۵	جوی اشک	۱۶۷
۴۰۵	افضل خلق	۱۶۸
۴۰۶	جاء الحق	۱۶۹
۴۰۶	تقاضای عفو	۱۷۰
۴۰۶	نجات معذب	۱۷۱
۴۰۷	لطف و رحمت	۱۷۲
۴۰۷	حضور با عافیت	۱۷۳

۴۰۷	میقات وصال	۱۷۴
۴۰۸	دستم بگیر	۱۷۵
۴۰۸	مرا از خود مران	۱۷۶
۴۰۸	گدای سر راہ	۱۷۷
۴۰۹	خدا پرست	۱۷۸
۴۰۹	عطر گذر گاہ	۱۷۹
۴۰۹	گل خوشبو	۱۸۰
۴۱۰	بیا ای نازنین	۱۸۱
۴۱۰	جور مخالف	۱۸۲
۴۱۰	کوچہ بہ کوچہ	۱۸۳
۴۱۱	تلبیہ	۱۸۴
۴۱۱	جواب	۱۸۵
۴۱۱	مرہم	۱۸۶
۴۱۲	تنہا ہمدم	۱۸۷
۴۱۲	ترا دارم، چہ ندارم؟	۱۸۸
۴۱۲	جان بر لب آمدہ	۱۸۹
۴۱۳	سر بہ کیوان	۱۹۰
۴۱۳	شرم از تو	۱۹۱
۴۱۳	چرا اسیرم کردی؟	۱۹۲
۴۱۴	صراط مستقیم	۱۹۳
۴۱۴	انس	۱۹۴
۴۱۴	دعای فرج	۱۹۵
۴۱۵	یاور خوب	۱۹۶
۴۱۵	درد فراق	۱۹۷

F15	خاک بوس	۱۹۸
F16	مقیم	۱۹۹
F16	قدمگاه	۲۰۰
F16	ترحم کن	۲۰۱
F1V	غمخوار انبیا	۲۰۲
F1V	غم بی در پی	۲۰۳
F1V	آیت اعظم	۲۰۴
F1A	ریزش اشک	۲۰۵
F1A	جهنم غفلت	۲۰۶
F1A	اشک ماتم	۲۰۷
F19	تنها با تو	۲۰۸
F19	گلزار وصال	۲۰۹
F19	گدای دیرین	۲۱۰
F2۰	مست مینای تو	۲۱۱
F2۰	حق نمک	۲۱۲
F2۰	در سایه ولایت	۲۱۳
F21	بی نظیر	۲۱۴
F21	رجعت	۲۱۵
F21	سربه گریبان غم	۲۱۶
F22	ختم دوره فراق	۲۱۷
F22	مهمان بی نظیر	۲۱۸
F22	ستون حنانه	۲۱۹
F22	اولی الابصار	۲۲۰
F22	گذشتن از سر ایمان	۲۲۱

۴۲۳ پیوستن به تو	۲۲۲
۴۲۴ دفع بلاى غیبت	۲۲۳
۴۲۴ امر و امتثال	۲۲۴
۴۲۴ دیده بینا	۲۲۵
۴۲۵ جلوة نور	۲۲۶
۴۲۵ زیارت کربلا	۲۲۷
۴۲۵ تقاضای مسکین	۲۲۸
۴۲۶ پابوسی	۲۲۹
۴۲۶ وای بر من	۲۳۰
۴۲۶ قبله جان	۲۳۱
۴۲۷ زاد راه	۲۳۲
۴۲۷ بیا	۲۳۳
۴۲۷ خیال معصیت	۲۳۴
۴۲۸ به کورتی رقیب	۲۳۵
۴۲۸ دو دشمن	۲۳۶
۴۲۸ دل‌های پر خون	۲۳۷
۴۲۹ طرفه العین	۲۳۸
۴۲۹ ای عطر بخش گل	۲۳۹
۴۲۹ عالم ذر	۲۴۰
۴۳۰ دعای آل یاسین	۲۴۱
۴۳۰ شفیع محشر	۲۴۲
۴۳۰ به جز تو	۲۴۳
۴۳۱ شمع جمع	۲۴۴
۴۳۱ مست تو	۲۴۵

۴۳۱ زندگی بی حضورت	۲۴۶
۴۳۲ به جان مادرت	۲۴۷
۴۳۲ وزنه دیگر	۲۴۸
۴۳۲ فهم‌ها کوتاه	۲۴۹
۴۳۳ بزم خاص	۲۵۰
۴۳۳ دیار خضراء	۲۵۱
۴۳۳ آواره کوجه‌ها	۲۵۲
۴۳۴ آرام جان	۲۵۳
۴۳۴ در جوار مولا	۲۵۴
۴۳۴ تشنه لب	۲۵۵
۴۳۵ ماه صولت‌شکن	۲۵۶
۴۳۵ اولین ظلم و نخستین ظالم	۲۵۷
۴۳۵ وابتغوا الیه الوسیلة	۲۵۸
۴۳۶ قدم رنجه فرما	۲۵۹
۴۳۶ عجز و امید	۲۶۰
۴۳۶ ترانه محبت	۲۶۱
۴۳۷ نمونه	۲۶۲
۴۳۷ سفینه	۲۶۳
۴۳۷ نعم المولی	۲۶۴
۴۳۸ التفات	۲۶۵
۴۳۸ ماوا	۲۶۶
۴۳۸ پیوند	۲۶۷
۴۳۹ مدیحه سرائی	۲۶۸
۴۳۹ جرعه وصال	۲۶۹

۴۳۹	اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ اَنْصَارِهِ	۲۷۰
۴۴۰	عالم، فدای خاک زیر پایش	۲۷۱
۴۴۰	چشم امید	۲۷۲
۴۴۰	لطف بر بیگانه	۲۷۳
۴۴۱	قدم بر چشمانم بگذار	۲۷۴
۴۴۱	رستگاری	۲۷۵
۴۴۱	خدمتگزار	۲۷۶
۴۴۲	صید دام	۲۷۷
۴۴۲	نظری به افتادگان	۲۷۸
۴۴۲	نازنین گل	۲۷۹
۴۴۲	مژده قیام	۲۸۰
۴۴۲	صراط مستقیم	۲۸۱
۴۴۲	قلب صاف	۲۸۲
۴۴۴	نقاب غیبت	۲۸۳
۴۴۴	سرگردان	۲۸۴
۴۴۴	اتصال	۲۸۵
۴۴۵	گرد ملال	۲۸۶
۴۴۵	پرواز به سوی تو	۲۸۷
۴۴۵	پناهگاه	۲۸۸
۴۴۶	دم عیسوی	۲۸۹
۴۴۶	صفای دل	۲۹۰
۴۴۶	نور چشم شیعیان	۲۹۱
۴۴۷	جان فشانی	۲۹۲
۴۴۷	جوانی و هجران	۲۹۳

۴۴۷ فقط ظهور	۲۹۴
۴۴۸ آب حیات	۲۹۵
۴۴۸ یار مهربان	۲۹۶
۴۴۸ مقصود زندگی	۲۹۷
۴۴۹ اللهم أرني الطلعة الرشيدة	۲۹۸
۴۴۹ عالمی معنی	۲۹۹
۴۴۹ نگاهی کن به من	۳۰۰
۴۵۰ نگاه محبت آمیز	۳۰۱
۴۵۰ از پا افتاده	۳۰۲
۴۵۰ أين معز الأولياء ومدل الأعداء؟	۳۰۳
۴۵۱ مقتدا	۳۰۴
۴۵۱ من لي غيرك؟	۳۰۵
۴۵۱ مریض ناامید	۳۰۶
۴۵۲ رهایی از زندان	۳۰۷
۴۵۲ دلربا و غمزدا	۳۰۸
۴۵۲ شمشیر انتقام	۳۰۹
۴۵۳ دادخواه	۳۱۰
۴۵۳ عارف کیست؟	۳۱۱
۴۵۳ آداب گدایی	۳۱۲
۴۵۴ تنها آرزو	۳۱۳

تقریظ محدث خبیر و عالم متقی حضرت آیه الله حاج شیخ جواد کربلایی (دامت افاضاته)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لعنة
اللَّهِ عَلَى اَعْدَائِهِمْ اجمعين الى يوم الدين.

بر اهل بصیرت و اولی الالباب مخفی نیست که کلام موزون و شعری در
قلب اوقع است؛ چه آنکه اصل قلب جوهر لطیف ملکوتی و از مجردات
است و کلام شعری، مخصوصاً اگر با معانی بلند و سبک زیبا سروده شود، از
مجردات کلامی می باشد و به جهت سنخیت از حیث تجرد، در قلب اثرات
مثبتی دارد و فرمایش حضرت رسول ﷺ که فرمودند: **إِنَّ مِنَ الشُّعْرِ لِحِكْمًا**
وَإِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا^(۱) به این نکته اشاره دارد؛ چه آنکه حکمت عبارت
است از هر علمی که در قلب انسان جای گیرد و یکی از موجبات تحقق
حکمت، یعنی رسوخ علم و حقیقت در قلب، شعر است و ممدوحیت کلام
شعری نزد شرع مطهر و همچنین نزد اهل عرفان و بصیرت، امر مسلمی
است و در فضیلت اشعاری که در مدح و مراثی ائمه اطهار علیهم السلام سروده شده،
فرمایش حضرت صادق علیه السلام کافی است که فرمودند:

مَنْ قَالَ فِينَا بَيْتَ شِعْرِ بَنِي اللَّهِ لَهُ بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ (۱)

کسی که یک بیت شعر دربارهٔ ما اهل بیت بگوید خداوند خانه‌ای در بهشت برایش بنا می‌کند.

به این ترتیب، معلوم می‌شود یک بیت شعر که دربارهٔ این خاندان سروده شود معادل یک خانه در بهشت است.

و در فضیلت و مدح شاعر اهل بیت علیهم‌السلام همین بس که دربارهٔ او فرموده‌اند:

نَفَخَ فِي رَوْعِكَ رُوحَ الْأَمِينِ

در قلب تو روح الامین این ایات را القا کرده است.

هر شعری که مشتمل بر مناجات، مدح و مرثی معصومین علیهم‌السلام یا مواعظ باشد ممدوح است و دربارهٔ اشعار محتوی مطالب عالیّه فرموده‌اند:

مَا لِأَبَاسٍ بِهِ لِأَبَاسٍ بِهِ

در خواندن اشعاری که اشکال شرعی در مضمون یا مضامین آنها وجود ندارد هیچ اشکالی نیست.

و حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دربارهٔ اشعار مشتمل بر اباطیل و موهومات کاذبه فرمودند:

لَئِنْ يَمْتَلِيءَ جَوْفُ الرَّجُلِ قَيْحاً خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَمْتَلِيءَ شِعْراً (۲)

اگر درون انسان از چرک و خون پر شود بهتر است از آنکه

از اشعار موهوم و بی ارزش لبریز گردد.

یکی از کسانی که مورد عنایت خاصه حق تعالی واقع شده، جناب

۱ - بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۳۱.

۲ - بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۹۲، ح ۱۲.

مستطاب فضائل مآب، صاحب قریحه و قاده سلیمه، آقای حاج علی اصغر یونسیان دام ظلّه العالی است که اشعار زیبا و نابی در مدح و مراثی ائمه معصومین علیهم السلام خصوصاً درباره معارف و اخلاق و بیان محاسن حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا لتراب مقدمه الفدا و اظهار عشق و انس به ساحت مقدّس آن بزرگوار سروده که بیگمان زبان حال هر عاشق و شایق به دیدار جمال حقنمای آن حضرت است و حقیقتاً باید گفت به لطف الهی یکی از مصادیق بارز حدیث شریف:

مَنْ قَالَ فِينَا بَيْتاً بَنَى اللهُ لَهُ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ وَقَعُ شَدَهُانِد.
فَجَزَاهُ اللهُ عَنِ الْحُجَّةِ رُوحِي لَهُ الْفِدَا وَعَنْ مُجِبِيهِ خَيْرَ الْجَزَاءِ وَبَنَى اللهُ لَهُ
بِكُلِّ بَيْتٍ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ

و امید آنکه شعری که خداوند به آنها ذوق سرودن ابیات نغز و شیوا کرامت فرموده قدر این نعمت را بدانند و بشکرانه آن فقط برای حضرات معصومین علیهم السلام مخصوصاً حضرت بقیة الله العظمی روحی فداه و در خط فکری آنها، آنرا به کار زنند تا انشاء الله از برکات معنوی آنها حظی وافر نصیبشان شود.

والسلام علیه و علی عباد الله الصالحین

شیخ جواد کربلایی

تهران، شعبان المعظم ۱۴۲۱ ق

پیشگفتار

... اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي
پروردگارا حجت خود را به من بشناسان، پس اگر تو حجت
خود را به من نشناسانی از دینم گمراه خواهم شد.

عدم شناخت حضرت حجت علیه السلام در دوره آخر الزمان یعنی گمراه شدن از
مسیر واقعی دین خدا، و این شناخت را هم باید از خدا گرفت چرا که اگر
کسی گمان کند خودش بطور مستقل می تواند با قدرت تفکر و تعقل به این
امر مهم دسترسی پیدا کند سخت در اشتباه است. باید فهم آنرا از خدا
اتخاذ کرد.

بعد از بدست آوردن این گوهر گرانبها، مشکل نگاه داشتن آن است چرا
که هر چه گوهر، سنگین بهتر باشد نگه داری آن نیاز به زحمت بیشتری
دارد.

حضرت صادق علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، الْمُتَمَسِّكُ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْفَخَّارِ طِ

لِلْقَتَادِ... فَأَيُّكُمْ يُمْسِكُ شَوْكَ الْقَتَادِ بِيَدِهِ؟... إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا
الْأَمْرِ غَيْبَةً فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدٌ وَلْيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ. (۱)

صاحب این امر (امر ولایت و امامت) غیبتی دارد که در
آن زمان، کسی که دین خود را حفظ نماید مانند کسی است
که شاخه پر از خار قتاد (که بسیار سخت و مانند سوزن
است) را با دست بتراند... پس کدام یک از شما
می تواند تیغ قتاد را با دست خود بگیرد؟! صاحب این امر
غیبتی دارد پس بنده باید تقوای الهی را حفظ کند و دین
خود را رها ننماید.

غیبت صاحب الامر علیه السلام اولاً امتحان سخت و بزرگی برای معتقدان به
آن است بعضی افراد وقتی مسافرشان دیر می کند از آمدن او نومید
می شوند بعضی دیگر نه، اگر مسافر هم خیلی دیر کرد باز در انتظار آمدن
اویند و سراغ او را به هر نحوی که بتوانند می گیرند و علت دیر آمدن او را
جویا می شوند.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می فرمایند:

إِنَّهُ لَأَبَدٌ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا
الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ، إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ امْتَحَنَ
بِهَا خَلْقَهُ. (۲)

صاحب این امر (ولایت و امامت) غیبتی دارد که در آن
دوره، معتقدان به امامت (او هم) از اعتقاد خود بر

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۱.
۲ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۲.

می‌گردند. این مسأله چیزی نیست جز امتحانی از جانب خدا که خلق خود را به وسیله آن آزمایش می‌کند؛ و ثانیاً باید توجه داشت که علت غیبت خود مردم هستند و قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾. (۱)

خداوند تعالی وضعیت یک گروه را تغییر نمی‌دهد مگر آن که آنها خودشان وضع خود را دگرگون نمایند.

و در آیه ۵۳ سوره انفال همین مطلب را متذکر می‌شود.

در روایت حضرت باقر علیه السلام آمده که آن حضرت فرمود:

إِنَّ اللَّهَ قَضَىٰ قَضَاءَ حَتْمًا لَا يُتَعَمُّ عَلَىٰ عَبْدِهِ نِعْمَةً فَيَسْلُبُهَا إِيَّاهُ قَبْلَ أَنْ يُحْدِثَ الْعَبْدُ ذَنْبًا يَسْتَوْجِبُ بِذَلِكَ الذَّنْبِ سَلْبَ تِلْكَ النِّعْمَةِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ». (۲)

قضای حتمی خدا این است که اگر به بنده‌اش نعمتی عنایت فرماید آن نعمت را از او نمی‌گیرد مگر آن که گناهی مرتکب شود که استحقاق سلب آن نعمت را پیدا کند و این مطلب همان قول خداوند است که فرمود: «خداوند وضعیت یک گروه را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها خودشان وضع خود را دگرگون نمایند».

و حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید:

۱ - سوره رعد (۱۳)، آیه ۱۱.

۲ - تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۸۸.

إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ، نَحَانَا عَنْ
جِوَارِهِمْ. (۱)

هنگامی که خداوند تعالی بر خلق خود غضب نماید، ما اهل
بیت را از مجاورت با آنها دور می‌کند.

خود حضرت بقیة الله روحی له الفداء در نامه‌ای که به شیخ مفید
نوشتند، مرقوم فرمودند:

وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا - وَقَقَّهُمُ اللَّهُ لِبَطَاعَتِهِ - عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ
فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَلَتَعَجَّلَتْ
لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا، فَمَا
يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نُكْرِهُهُ وَلَا نُؤَثِّرُهُ مِنْهُمْ... (۲)

و اگر چنانچه شیعیان ما - که خداوند توفیق طاعتشان دهد -
در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند همدل می‌شدند،
میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت
دیدار ما زودتر نصیب آنان می‌گشت، دیداری بر مبنای
شناختی راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما، پس ما را از
ایشان دور نمی‌دارد مگر آن دسته از کردارهای آنان که ما
را ناپسند و ناخوشایند است و ما از آنان روا نمی‌داریم...

حال که از گذراندن دوران غیبت آن حضرت گریزی نیست و این
امتحان سخت را پشت سر باید گذاشت که از امام و سید و سرور خود دور
بود چاره‌ای جز صبر نیست. صبر بر تمام مصیبات و مشکلاتی که پی آمد

۱ - اصول کافی، کتاب الحجة، باب فی الغیبة، ح ۳۱.
۲ - کلمة الامام المهدي عليه السلام، (شهید سید حسن شیرازی)، ص ۲۰۰.

این غیبت و انتظار است، در مورد صابرين در غیبت آن حضرت، حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: طَوْبِي لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ... (۱)

یکی از موضوعات مهم بلکه بهتر است بگوییم مهمترین بحث راجع به امام عصر ارواحنا فداه بحث «معرفت» آن حضرت است و روایت متواتر و معروف: من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية (۲) که از قول حضرت رسول ﷺ به صور مختلف رسیده دال بر همین حقیقت است. کسی که معرفت به امام زمان خود نداشته باشد در صورتی که بمیرد حشر و نشر او با اعراب جاهلی است که در کفر و بت پرستی از دنیا رفته‌اند. قدری باید روی این موضوع دقت بیشتری بکار برد.

«معرفت و شناخت» مهمترین عامل ارزش دهنده به انسان است و در روایت حضرت باقر ﷺ آمده:

... أَنْ قِيَمَةَ كُلِّ امْرِئٍ وَ قَدْرَهُ مَعْرِفَتُهُ... (۳)

قیمت و ارزش هر انسان بستگی به معرفت او دارد.

البته نه معرفت به علوم تجربی و ریاضی و غیره بلکه معرفت و شناخت خداوند متعال و معرفة النفس که او را به معرفة الله دلالت و راهنمایی کند. عارف کسی نیست که خود را به هیئت بعضی طوایف منحرف از حق در آورد و لقب «عارف» یا «اهل عرفان» را با خود یدک بکشد بلکه عارف واقعی همان است که امام صادق ﷺ او را معرفی فرموده است.

العارف امين ودایع الله. (۴)

۱ - تفسیر برهان، ج ۱، ذیل آیه ۳ از سوره بقره.

۲ - بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۳۱.

۳ - بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶، ح ۲.

۴ - بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۴، ح ۳۵.

عارف کسی است که امین ودایع و امانات الهی باشد. ودایع خدا چیست؟ اسرار و علوم دین و قرآن، وجود ذی جود همه انبیاء و اولیاء الهی بالاخص وجود مقدس چهارده نور مقدس و پاک معصومین علیهم السلام، خود انسان،... اینها ودایع الهی هستند. انسان وقتی عارف است که از این امانت‌های الهی بخوبی محافظت نموده و در این امانات خیانت نکند بلکه امین باشد، و در همین روایت است که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ (۱)

عارف کسی است که وجود ملکی (یعنی تن) او در میان مردم ولی قلب او دائم به یاد خدا می‌باشد.

این‌ها تعریف عارف واقعی است که آنی از یاد خدا غافل نیست و از انجام آنچه مرضی خداوند متعال است لحظه‌ای دریغ نمی‌ورزد. همانطور که گفته شد مراد از «معرفت» که قیمت هر انسان را تعیین می‌کند معرفت به خداست که بدون آن هیچ ارزش و بهایی به عمل تعلق نمی‌گیرد و هیچ تقرّبی برای کسی به وقوع نخواهد پیوست. این معرفت بدست نمی‌آید مگر به معرفت داشتن و شناخت اربابان ولایت که آخرین آنها وجود مقدس و گرامی حضرت محمد بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

حضرت علی علیه السلام در حدیث نورانیت می‌فرمایند:

مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ (۲)

۱ - بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۴، ح ۳۵.

۲ - بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱، ح ۱.

شناخت من به نورانیت، عین معرفت خداست.
و در روایت دیگر حضرت صادق علیه السلام به سفیان بن مصعب العبیدی فرمودند:

... لَا يَعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ (۱)

خدا را نمی‌شناسد مگر کسی که (آل محمد علیهم السلام) را بشناسد.
و در ضمن روایت مفصلی از حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمده:

... فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِ اللَّهِ وَتَسْبِيحِهِ وَتَهْلِيلِهِ
وَ تَحْمِيدِهِ وَتَمْجِيدِهِ. (۲)

... ملائکه بوسیله ما به معرفت توحید خدا و به تسبیح و
تهلیل و تحمید و تمجید او هدایت شدند.

در زیارت جامعه کبیره که از حضرت هادی علیه السلام رسیده خطاب به هر کدام
از ائمه‌ایکه زیارتشان می‌کنیم آمده:

السَّلَامُ عَلَىٰ مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ. (۳)

سلام بر (شما که) جایگاه معرفت خداوند تعالی (هستید).
حضرت باقر علیه السلام می‌فرمایند:

... مَنْ عَرَفْنَا نَفَعْتُهُ مَعْرِفَتُهُ وَقَبِلَ مِنْهُ عَمَلُهُ، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا لَمْ
يَنْفَعَهُ اللَّهُ بِمَعْرِفَةِ مَا عَلِمَ وَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ عَمَلُهُ. (۴)

کسیکه ما را بشناسد معرفت و شناخت او (نسبت به خدا و
دین و ...) برای او مفید فایده است و اعمال او پذیرفته

۱ - بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۲۵.

۲ - بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۸۶، ح ۵۶.

۳ - مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۴ - بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۲، ح ۴۷.

می‌شود و کسیکه ما را نشناسد (و نداند نقش ما در عالم وجود «تکوین»، و در عالم هدایت و ارشاد «تشریح» چیست) خداوند هیچ نفعی به او بخاطر معرفت به آنچه که بدان آگاه است نمی‌رساند و عمل او را نمی‌پذیرد. ببینید چقدر مسأله مهم است، معرفت خدا، معرفت به دین خدا همه بستگی به شناخت امام علیه السلام دارد.

حضرت امام حسین علیه السلام به اصحاب خود فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ! بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟

قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ. (۱)

ای مردم! همانا خداوند جل ذکره بندگان را نیافریده مگر برای آنکه نسبت به او معرفت پیدا کنند، هنگامی که او را شناختند او را بندگی نموده، با بندگی کردن او از پرستش دیگران بی نیاز گردند.

شخصی عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، پدر و مادرم به فدایت، معرفت و شناخت خدا چیست؟

فرمود: شناسایی خدا به این است که مردم هر عصر و زمانی،

امام واجب الإطاعة خود را (که خداوند پیروی از او را بر همگان واجب نموده) بشناسند.

در این حدیث نورانی مشاهده می‌شود کسی که امام زمان خود را بشناسد خدای خود را شناخته و اگر کسی نسبت به آن عزیز عالم وجود معرفت و شناخت نداشته باشد در واقع از شناخت خدا بی بهره است. فرق نمی‌کند امام زمان علیه السلام همان امیرالمؤمنین علیه السلام یا هر کدام دیگر از ائمه معصومین علیهم السلام است، در این مقام همه آنها یکسان‌اند در حدیث نورانیت حضرت علی علیه السلام به سلمان و جندب فرمودند:

... كُنَّا مُحَمَّدٌ أَوْلْنَا مُحَمَّدٌ أَخْرَنَا مُحَمَّدٌ وَأَوْسَطْنَا مُحَمَّدٌ. (۱)

همه ما از نظر مقام و رتبه و همچنان از نظر نقشی که در خلقت و هدایت عالم وجود داریم، مثل رسول الله صلی الله علیه و آله هستیم.

منتها باید توجه داشت حشر و نشر مردم در هر زمان با امام زمانشان خواهد بود و این نص صریح قرآن کریم است که می‌فرماید:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ (۲)

روزی که، هر گروهی از مردم را با پیشوایشان می‌خوانیم. عدم معرفت امام زمان علیه السلام با توجه به مطالب مذکور موجب کفر است و این مطلبی است که حضرت صادق علیه السلام در پاسخ راوی که پیرامون حدیث من مات و لم یعرف... سؤال کرد:

جَاهِلِيَّةٌ جَهْلًا أَوْ جَاهِلِيَّةٌ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ؟

۱ - بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۶، ح ۱.

۲ - سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۱.

منظور از جاهلیت، جهل مطلق است نسبت به همه چیز، یا فقط نشناختن امام است؟

فرمود:

جَاهِلِيَّةٌ كُفْرٌ وَنِفَاقٌ وَضَلَالٌ (۱)

منظور جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی است.

گسترده‌ترین موضوعی که در عالم دین و اسلام پیرامون آن سخن به میان آمده «معرفت الامام» است. ما که انشاء الله مصمم هستیم در خصوص معرفت به امام زمان علیه السلام خود کار کنیم و آن بزرگوار را بهتر بشناسیم باید منابع روایی و روایت‌هایی که از خود خاندان رسالت و شخص شخیص رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت صدیقه طاهره علیها السلام به ما رسیده را با دقت مطالعه و بررسی نموده و فضای وجود و قلب خود را به نور معرفت این خاندان روشن و منور سازیم. یکی از منابع پر ارزش برای شناخت امام علیه السلام، زیارت گران سنگ جامعه کبیره از حضرت امام هادی علیه السلام است که در مفاتیح الجنان هم آمده و دیگر حدیث ارزنده «نورانیت» است که مولا علی علیه السلام آنرا برای سلمان و جناب راجع به مقامات نورانی خودشان بیان فرمودند. متن حدیث بطور کامل در کتاب شریف بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱ الی ۸ آمده که لازم است طالبین علم و معرفت و کمال و دوستداران ائمه اطهار مخصوصاً عاشقان حضرت بقیه الله الاعظم روحی له الفداء با دقت کامل آن را مطالعه و به معانی بلند آن و در صورت لزوم (که حتماً لازم است) با استفاده از اساتید بزرگوار علوم آل محمد علیهم السلام دسترسی پیدا کنند

یکی دیگر از گنجینه‌های ارزنده و پر بار برای شناخت امام علیه السلام، روایت شریفی است که مرحوم ثقة الاسلام کلینی آن را در جلد اول اصول کافی، کتاب الحجة، ص ۲۸۳، الی ۲۹۰ آورده. انصافاً اگر کسی به کنه فرمایشات حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه افضل صلوات المصلین نایل آید باب بزرگی از معانی و معارف به روی او باز می‌شود و با دید بسیار گسترده به مقامات شامخ حضرات معصومین علیهم السلام می‌نگرد و قدر مسلم سر تسلیم و طاعت و بندگی بر آستان مبارکشان خواهد گذاشت و محال است در مقابل غیر این خاندان الهی، در مقابل دیگران اظهار عجز و مذلت کند. مرحوم کلینی (اعلی الله مقامه) قسمت عمده‌ای از اصول کافی خود را تحت عنوان «کتاب الحجة» به احادیث مربوط به شناخت ائمه معصومین علیهم السلام و نقش آن ذوات مقدسه در عالم وجود اختصاص داده است که الحق زحمات فوق العاده مفید این عالم سترگ قابل تقدیر است.

یکی دیگر از منابع ارزنده برای شناخت امام علیه السلام کتاب گرانقدر بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی است مخصوصاً مجلدات ۲۳ تا ۲۷ که احادیث فوق العاده‌ای در آن‌ها تدوین یافته البته شاید از میان این یکصد و ده جلد بحار الانوار هیچکدام از مجلدات نباشد که راجع به شناخت امام در آن، حدیثی یا احادیثی نیامده باشد.

منابع دیگری که می‌تواند فاصله ما با امام زمانمان را به حداقل برساند و ما را از عارفین به مقامات شامخ آنها قرار دهد، کتاب شریف: بصائر الدرجات، اثبات الهداة، مناقب ابن شهر آشوب، کشف الغمة فی معرفة الائمة، ...

بزرگترین منبع معرفی عترت رسول خدا ﷺ خود قرآن است. آیاتی که راجع به اهل بیت عصمت و طهارت ﷺ است به صورت مستقل با فرمایشات معصومین ﷺ ذیل هر آیه، در تفسیر برهان و خلاصه آن به نام «اللوامع النورانية فی اسماء علی و اهل بینه القرانیه» تدوین یافته که این دو تفسیر از علامه خبیر، سید هاشم بحرانی (اعلی الله مقامه الشریف) است. محدث مذکور آیاتی را که صرفاً راجع به حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء می باشد را در کتابی مستقل به نام «المحجة فی ما نزل فی القائم الحجة» آورده است. به هر حال اینها نمونه مختصری از منابع اصیلی است که می تواند راه معرفت ائمه اثنی عشر ﷺ را به روی ما باز کند و مخصوصاً ما را با امام زمانمان آشنا تر سازد. به عنوان تبرک و تیمن به قسمتی از فرمایشات حضرت باقر ﷺ در خصوص این معرفت می پردازیم.

یا جابر! ان لنا عند الله منزلة ومكاناً رفیعاً، ولولا نحن لم یخلق الله ارضا ولا سماء ولا جنّة ولا ناراً ولا شمساً ولا قمرأً ولا برأً ولا بحرأً ولا سهلاً ولا جبلاً ولا رطبا ولا یابساً ولا حلواً ولا مرأً ولا ماءً ولا نباتا ولا شجرا اخترعنا الله من نور ذاته، لایقاس بنا بشر بنا انقذکم الله عزوجلّ وینا هداکم الله، ونحن والله دللناکم علی ربکم، فقفوا علی امرنا ونهینا ولا تردوا کل ماورد علیکم منّا فانا اکبر واجل واعظم وارفع من جمیع ما یرد علیکم ما فهمتموه فاحمدوا الله علیه وما

جهلتموه فكلوا امره الينا وقولوا: ائمتنا اعلم بما قالوا. (۱)

ای جابرا! برای ما نزنند خداوند منزلت و مقام رفیعی است؛ اگر ما نبودیم خداوند تعالی زمین و آسمان، بهشت و جهنم، خورشید و ماه، خشکی و دریا، دشت و کوه، تر و خشک، شیرینی و تلخی، آب، گیاه و درخت را خلق نمی فرمود. بوسیله ما خداوند شما را از گمراهی نجات داد و هدایت کرد به خدا ما شما را به سوی پروردگارتان هدایت نمودیم. از امر و نهی ما تجاوز نکنید و آنچه از ما به شما رسیده رد ننمایند. بزرگتر و جلیل تر و عظیم تر و بالاتر از همه آنچه‌هایی هستیم که به شما رسیده (بر) آنچه که فهمیدید و متوجه شدید خدا را بر آن‌ها حمد و سپاس گوید و نسبت به آنچه که نمی دانید امرش را به ما واگذار کنید و بگوئید: پیشوایان ما به آنچه می گویند داناترند.

شاید مطالعه این کتب آنهم به زبان عربی برای بسیاری از افراد میسر نباشد حداقل معرفتی که ما باید به امام علیه السلام داشته باشیم در ضمن روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام به معاویه بن وهب آمده است. حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

... ادنی معرفة الامام، انه عِدْلُ النَّبِيِّ إِلَّا دَرَجَةَ النَّبَوَّةِ،
وَوَارِثِهِ وَأَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةُ اللَّهِ وَطَاعَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ
لَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ وَالرَّدُّ إِلَيْهِ وَالْأَخْذُ بِقَوْلِهِ، وَيَعْلَمُ أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ

رسول الله ﷺ علی بن ابیطالب وبعده الحسن، ثم الحسين، ثم علی بن الحسين، ثم محمد بن علی، ثم أنا، ثم بعدی موسیٰ ابنی، وبعده علی ابنه، وبعده علی محمد ابنه وبعده محمد علی ابنه، وبعده علی الحسن ابنه، والحجة من ولد الحسين ﷺ. (۱)

کمترین پایه معرفت امام (که هر کس باید حداقل تا این اندازه به امام خود معرفت داشته باشد) این است که او عدل و همتای رسول خدا ﷺ است جز درجه نبوت (که مخصوص آن حضرت است) و اینکه وارث علوم رسول خداست و پیروی از او عین پیروی از خدا و رسول است و باید تسلیم او در جمیع امور شد و هر موضوعی را که انسان نمی‌داند به او رد کند (یعنی از او حق مطلب را طلب کند) و حرف و سخن او را بگیرد (نه دیگران را) و بداند همانا امام ﷺ بعد از رسول خدا ﷺ علی بن ابیطالب ﷺ و بعد از او امام حسن سپس امام حسین سپس علی بن الحسین سپس محمد بن علی و سپس من (امام جعفر صادق) و آنگاه پسرم موسی و سپس پسرش علی و سپس پسرش محمد و سپس پسرش علی سپس پسرش حسن و سپس حضرت حجت که فرزند امام حسن عسکری ﷺ است. (و هیچیک غیر از اینها از طرف خداوند جانشین پیامبر خدا نیست و اگر کسی غیری را به عنوان امام بر اینها بگزیند کافر و منافق و

گمراهی بیشتر نیست.)

آنکس که می‌خواهد ارتباط قلبی او با امام عصر روحی له الفداء بسیار قوی شود به خواندن زیارت نامه‌های آن حضرت در مفاتیح الجنان، با دقت تمام و با حال توجه و حضور، باید ممارست داشته باشد و در حال مطالعه، آن وجود نازنین را در مقابل خود حاضر و ناظر ببیند و با خشوع تمام و حال نیایش و خضوع با آن بزرگوار به عرض ادب پردازد و فقرات برجسته زیارت‌ها و دعا‌های مربوط به آن عزیز عالم را یادداشت نموده و گاه و بیگاه در لابلای اشعار پرسوز و گداز خود زمزمه کند و اگر علاقه به خواندن شعر ندارد به هر نحوی که ممکن است سعی کند ارتباط قلبی و عرض حال او به مولای رئوف و مهربانش قطع نشود.

نظر مبارک آن جناب لحظه‌ای از هیچکدام از موجودات عالم وجود دور نمی‌شود حتی از شجره طیبه طوبی و سدره المنتهی که درختی است در سمت راست عرش، در زیارت نامه آن حضرت می‌خوانیم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَاطِرَ شَجَرَةِ طُوبَىٰ وَسِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ (۱)

کسیکه از اینجا به سمت چپ و راست عرش الهی می‌نگرد قدر مسلم به مادون آنها نظر دارد. بعضی از افراد در توسلات خود به امام زمان علیه السلام می‌گویند: «آقا! یک نظر به ما بکن» مسلم است که منظورشان نظر لطف خاص حضرت است نه اینکه ما را از نظاره کردن فراموش مکن اینکه صد در صد مغایر اعتقادات ما شیعیان است.

عارف به امام زمان علیه السلام کسی است که آن حضرت را همین الان اینگونه

۱ - مفاتیح الجنان، زیارت صاحب الامر علیه السلام (بعد از زیارت آل یاسین آمده).

می‌داند:

... وَ لِيّ الْمُؤْمِنِينَ؛ ولی و صاحب اختیار هر چه مؤمن روی زمین وجود دارد.

اوست و اگر کسی او را ولی خود نداند مؤمن نیست.

وَبَوَارِ الْكٰفِرِينَ؛ محو و نابود کننده کافران.

منتها او به اذن خدا کار می‌کند خداوند چنین مقدر کرده به کافران مهلت دهد تا یا از کفر خود برگردند و توبه کنند یا هر چه در توان دارند به کار زنند تا منتقم عزیز جبار دمار از روزگارشان بر آورد و این کار را به دست توانای «بوار الکافرین» یعنی امام عصر ارواحنا فداه انجام می‌دهد.

وَمَجَلِّ الظُّلْمَةَ؛ روشنی بخش تاریکی است.

هر تاریک دل و منحرفی که هدایت می‌شود در هر کجای عالم که باشد بدست پر مهر و محبت آن حضرت هدایت می‌گردد و نور ایمان در قلبش می‌تابد و روشن می‌شود اینکار کار اوست.

وَمُنِيرِ الْحَقِّ؛ آشکار کننده حق در قلب هاست.

اوست که باطل را از وجود هر انسان طالب حق، ریشه کن و حق را در جای آن مستقر می‌نماید.

وَالنَّاطِقِ بِالْحِكْمَةِ وَالصِّدْقِ؛ هر چه می‌گوید حکمت و کلام حکیمانه و

اسرار الهی (به اهلش) است و جز به صدق و راستی، چیزی نمی‌گوید.

اگر کسی طالب حکمت است باید از او بخواهد تا اجازه دهد از

سخنانش استفاده کند. خوشا به حال آنانکه از محضر پرفیضش استفاده می‌کنند.

وَ كَلِمَتِكَ الثَّامَّةِ فِي أَرْضِكَ؛ او کلمه تامّ و تمام خدا در روی زمین است. همان کلمه ای که اگر هفت برابر دریاها مرکب و همه اشجار قلم شوند و همه جن و انس نویسند که بخواهند داد سخن از اوصاف «کلمه الله» یا «کلمات الله» بدهند لوازم کتابت آنها تمام ولی هنوز شرح آن اوصاف پایان نمی پذیرد؛ و این مطلبی است که قرآن کریم بدان در دو آیه شریفه تصریح دارد.

﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ، وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ...﴾ (۱)

و اگر هر درخت روی زمین (در کف نویسندگان عالم) قلم شود و آب دریا باضافه هر دریای دیگر مرکب گردد باز نگارش کلمات خدا ناتمام می ماند...

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً﴾ (۲)

ای رسول ما! بگو که اگر دریا برای نوشتن کلمات من مرکب شود پیش از آنکه کلمات الهی به آخر رسد دریا خشک خواهد شد هر چند دریایی دیگر ضمیمه آن کنند.

این کلمات الله چیست؟ اینها شرح ویژگیها و کمالات معصومین منجمله حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف است. همان بزرگواری که وقتی بدنیا آمد^(۳) روی یکی از دو بازو یا بین دو

۱ - سوره لقمان (۳۱)، آیه ۲۸.

۲ - سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۰۹.

۳ - تفسیر برهان، ج ۱، ص ۵۴۹ - ۵۵۱ (احادیث متعدّد).

کتف او با قلم قدرت نوشته بود:

﴿وَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا، لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (۱)

«کلام خدا»ی تو از روی راستی و عدالت به حد کمال
رسید و هیچ کس تغییر و تبدیل آن کلمات نتواند کرد او
خدای شنوا و داناست

حضرت بقیة الله الاعظم روحی فداه کلمه تامه پروردگار است که
اوصاف کمال او پایان ناپذیر است مثل دیگر کلمات پروردگار، که سایر
معصومین علیهم السلام می باشند.

الْمُرْتَقِبِ الْخَائِفِ؛ او بنده خاص تو ای خداست که مراقب فرمان توست
و خائف و هراسان از جبروت و جلال تو.

او خدا را می شناسد و پیوسته به چشم دل می بیند و از دستورات الهی و
همه آیات قرآن حمایت و حراست می کند و از جلال و جبروت خدا بدلیل
شناخت کاملی که از او دارد هراسان است این ترس و هراس، ترس
شخصی کوچک از عظمت بزرگ است او چون به عظمت و اقتدار و جبروت
خدا آشنایی کامل دارد خود را در مقابل او ناچیز و کوچک می بیند و همین
سبب هراس و هولی خاص است که در دل اوست او از چیزی نمی ترسد چرا
که از خدا فقط می ترسد.

وَالْوَلِيِّ النَّاصِحِ؛ آن عزیز فاطمه علیها السلام ولی و سرپرست خیر خواه برای همه
رعیت خویش است.

در همین دوران غیبت، بسیاری از دوستداران حضرت، در نظر داشتند کاری در ارتباط با دیگر افراد انجام دهند از طریق رؤیای صادقه، یا پیغام به دیگری یا بوجود آوردن حادثه‌ای که بیقین گویای حقیقت امر برای آنها بود از راهنمایی‌های خیر خواهانه آن امام ناصح و خیرخواه بهره‌مند شدند و راه صواب و خیر پیش پایشان گذاشته شد و چه بسا افراد متوجه شدند مدد غیبی امام زمان علیه السلام شامل حال آنها نشد.

چنانکه می‌رسد هر دم عطای این ولی نعمت
که گر صد دیده بگشایی ندانی از کجا خیزد
چو در کاری فرومانی نظر بر درگه او کن
تو ای مسکین، چه میدانی که ازین درگه چها خیزد
مقدمه گنجایش توضیحات بیشتر ندارد، اگر به کتب مربوط به آن
حضرت و کسانی که مشمول عنایات و راهنمایی‌های او شدند مراجعه شود
موارد بسیار است.
سَفِينَةُ النَّجَاةِ.

یکی از القاب و اسماء آن حضرت سفینه نجات است، کشتی نجات،
کارش نجات غریق است. سفینه باید روی دریا باشد این چه دریایی است
که سفینه نجات دهنده دیگر سفینه‌ها، که در حال غرق شدند می‌باشد؟
معلوم است دریای پر طلاطم و طوفانی دنیا که هر لحظه هزاران امواج
توفنده خطرناک و جزر و مدهای مخوف و هولناک دارد، حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام به هشام فرمود: همانا لقمان حکیم به فرزندش فرمود:

يَا بُنَيَّ! إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ، قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ فَلْتَكُنْ

سَفِينَتُكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ وَخَشْوَهَا الْإِيمَانَ وَشِرَاعُهَا التَّوَكُّلَ
وَقِيَمُهَا الْعَقْلَ وَدَلِيلُهَا الْعِلْمَ وَسُكَّانُهَا الصَّبْرَ (۱)

پسرم! دنیا دریای ژرفی است که خلقی بسیار در آن غرق شدند (اگر می خواهی از این دریا به سلامت نجات یابی) باید کشتی ات در آن تقوای الهی و آکنده آن ایمان (خسز چیزی است که به آن جوف چیزی را پر می کنند مثل آنچه که با آن داخل پستی یا بالش را پر می کنند، در اینجا مرا آن چیزی است که بین دو جداره بیرونی و درونی کشتی با آن پر می شود) و بادبانش توکل و ناخدایش عقل و رهبرش دانش و لنگرش شکیبایی باشد.

اگر همه این ویژگی ها در این کشتی باشد باز در معرض خطر است تنها عامل دیگر که اگر او هم باشد یقیناً این سفینه به ساحل مقصود می رسد همراه بودن با سفینه نجات است. سفینه نجات حامی و نگهدارنده و نجات دهنده از هر خطر است امام زمان علیه السلام مثل امام حسین علیه السلام سفینه نجات است.

ان الحسين مصباح الهدى وسفينة النجاة (۲)

حسین علیه السلام چراغ هدایت و کشتی نجات است.

حضرت مهدی علیه السلام نیز سفینه ناجی از گرداب مهالک دنیا است. کسیکه توسل او از آن نجات دهنده قطع نشود همواره تحت لوای لطف و محبت آن حضرت و در کشتی امن و امان قرار دارد. چه بسیارند افرادی که در طول تاریخ در معرض خطرهای بسیار و ناامنی های ترسناک قرار گرفتند و

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸، کتاب العقل و الجهل، ح ۱۲.
۲ - پرتوی از عظمت حسین علیه السلام، آیه الله صافی گلپایگانی، ص ۶.

با تمام وجود گفتند: **المُسْتَعَاثُ بِكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ!**
آن غیاث المستغیثین به داد آنها رسیده و نجاتشان داده که عدّه آنها کم نیست.

وَعَلِمَ الْهُدَى امام زمان علیه السلام پرچم و نشانه هدایت است.
شما گاهی که در محلی دنبال مسجدی می‌گردید تا در آن نماز بگذارید از دور چشمتان به کلمه مبارکه **اللَّهُ** که با نئون سبز نوشته و روشن است می‌افتد که بر بالای گنبدی نصب است به این ترتیب مسجد را پیدا می‌کنید. امام زمان علیه السلام **عَلِمَ** هدایت است.

هر کس او را بیابد گمشده خود را که هدایت الی **اللَّهُ** است پیدا کرده دیگر سرگردان نیست. آنها که هنوز حضرت مهدی علیه السلام را پیدا نکردند در وادی حیرت و ضلالت سرگردانند ولو علامه دهر باشند.

اینها فقراتی از زیارت مبارک آل یاسین بوده که الحق باید گفت: اکسیر است اگر به مس وجود و باطن انسان درست اصابت کند طلا می‌شود، انسان را عوض می‌کند یک پارچه «مهدوی» می‌شود، «امام زمانی» می‌شود، «نور» می‌شود و خود آن بزرگوار فرمودند: اگر خواستید با ما ارتباط قلبی برقرار کنید با این کلمات ما را بخوانید.

کسی که امام زمان علیه السلام را خوب بشناسد در مقابل او بسیار خاضع و مؤدب خواهد بود. گر چه دیدار امام زمان علیه السلام از بزرگترین توفیقاتی است که شامل ملاقات کننده آن حضرت شده است اما مهم معرفت آن بزرگوار است خواه توفیق دیدار آن حضرت دست بدهد یا نه.

کسی که می‌خواهد به عین ملاقات آن حضرت نازل شود در درجه اول

کسی که می‌خواهد به یمن ملاقات آن حضرت نایل شود در درجه اول باید از آنچه حضرتش نمی‌پسندد اجتناب کند و به آنچه او دوست دارد، در صورت توان، رو آورد و در درجه بعد سعی کند سر و سری با آن بزرگوار داشته باشد: با خواندن زیارت آل یاسین، زیارت عهد و... آنهم با توجه قلبی که عمدتاً با گریه و سوز درون همراه است با آن عزیز فاطمه علیها السلام انس بگیرد و با زبان دل در گوشه خلوت، با او سخن بگوید و با خواندن اشعار مناسب و بدور از هر آلودگی لفظی، ارتباط قلبی خود را با امام زمان خویش تداوم بخشد.

یکی از عوامل خشنودی آن قطب عالم وجود، دوستی با دوستان آن حضرت و گره‌گشایی از کار آنها و رعایت حرمت و احترام ایشان و حفظ عرض و آبروی آنهاست. اگر کسی با دوستان آن حضرت رفتار ناجوانمردانه و ناپسند داشته باشد قلب نازنین آن حضرت را جریحه دار کرده و او را آزرده خاطر می‌سازد و چه بسا این کار، او را از دایره ولایت و دوستی امام عصر علیه السلام خارج سازد و این موضوع عین مطلبی است که حضرت رضا علیه السلام به عبدالعظیم حسنی فرمود که به دوستانشان برساند. (۱)

یکی دیگر از عواملی که لطف ویژه ولی نعمت ما را بیشتر شامل ما می‌کند و او را در کنار ما می‌نشانند وجود مجالس نورانی ذکر مناقب و مصائب خاندان رسالت مخصوصاً حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام است. آن بزرگوار دوست دارد دوستانشان در مصائب امام حسین علیه السلام و مادر مظلومه‌اش فاطمه زهرا علیها السلام گرد یکدیگر جمع شوند و مخلصانه به عزاداری

بپردازند و داستانهای زیادی نقل شده که آن حضرت به مجالس توسل و ذکر مصیبت قمر منیر بنی هاشم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام توجه خاصی دارند. |
به هر حال، راه وصول الی المطلوب باز است تا هر کس بقدر همت خود این راه را بپیماید و خوشا به حال آنانکه این راه را با پای همت طی کردند و به وصال محبوب عزیز خویش نائل آمدند.

اللهم عجل فرجه و سهّل مخرجه و أوسع منهجه واجعلنا
من الفائزين بـلقائه و المستشـهدين بين يديه و
آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

تهران - علی اصغر یونسیان

شعبان المعظم ۱۴۲۱ ق

«ملتجی» خالك دردوست بود

بنده مفتخر دوست بود

«نغمه» و «زمزمه» و «نجوا» یش

«گردی از رهگذر دوست» بود

سخنی با خوانندگان گرامی:

سال‌ها بود که سه کتاب شعر «زمزمه انتظار»، «نغمه انس» و «نجوای منتظران» نایاب بود. به پیشنهاد بعضی دوستان، این سه کتاب در هم آمیخته و با اصلاحاتی که در بعضی اشعار به عمل آمد به صورتی که ملاحظه می‌فرمائید تحت عنوان «گردی از رهگذر دوست» تنظیم و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفت.

امید است مورد قبول آن حضرت واقع شود و ذخیره‌ای برای قبر و قیامت‌مان باشد.

از خوانندگان گرامی استدعا دارم والدین حقیر را از طلب مغفرت و دعای خیر فراموش ننمایند و در مواقع نجوا و انس با آن بزرگوار و گدایی از درگاه ملک دربان آن کریم عالم وجود، این بنده ضعیف و ناتوان را هم مدّ نظر داشته باشند.

در پایان از واحد تحقیقات مسجد مقدّس جمکران که در اصلاح و آماده‌سازی این مجموعه تلاش کردند، تقدیر و تشکر می‌شود.

علی اصغر یونسیان

گردی از رهگذر دوست

﴿ ۱ ﴾

مشکل گشا

کی کنی رخسار او را آشکارا ای خدا؟
شادمان کن با ظهورش قلب ما را ای خدا
ماه نور افشان بود در آسمان هر شب ولی
تا به کی مخفی است آن شمس دل آرا ای خدا
مشکلات توده‌ها بسیار و او مشکل گشاست
کی عیان سازی تو این مشکل گشا را ای خدا؟
پرچم نصر من اللّٰه کی شود در اهتزاز؟
کی زنی بر بام گردون این لوا را ای خدا؟
در میان خلق بهر داوری کی می‌نهی
تخت سلطان همایون قضا را ای خدا؟
تا شود دنیا منور، کی رسانی از کرم
روشنایی بخش این ظلمت سرا را ای خدا؟
جرم ما حایل بود ما بین ما و حضرتش
عفو کن از لطف، آن جرم و خطا را ای خدا
درد هجران را اگر چه نیست درمانی، ولی
در ظهور او نهادی آن دوا را ای خدا
مبتلا بر درد هجرش، «ملتجی» باشد، مکن
بی نصیب از دیدنش این مبتلا را ای خدا

* * *

﴿ ۲ ﴾

مظهر عدل

جلوه گر کن مظهر عدل و صفا را ای خدا
جمع کن دیگر بساط ظلمها را ای خدا
رونق بازارها کذب است و کالاها ریا
کی کنی تعطیل، دگان ریا را ای خدا
کی بود راضی به ما یرضی به صاحب زمان
در کنار، آن کس که نگذارد هوی را ای خدا
بر رضایش تا شوم راضی بجان، کن قسمت
نعمت تصدیق و تسلیم و رضا را ای خدا
از کف و هابیان و غاصبین دیگر در آر
مروه و بیت و صفا، رکن و منا را ای خدا
زودتر با آن ید الله فوق ایدیهم بگیر
حق مغضوب علی شیر خدا را ای خدا
انتقام از دشمنان می گیرد و پاسخ دهد
ناله زهرا و آه مجتبی را ای خدا
باید پر قدرت مولا امام عصر گیر
انتقام خامس آل عبا را ای خدا
لطف فرما در کنار آن عزیز جان و دل
قسمت این «ملتجی» کن کربلا را ای خدا

﴿ ۳ ﴾

فضای عطر آگین

کی رهانی از غم و اندوه، ما را ای خدا
کی رسانی آن امام و مقتدا را ای خدا
رهنمای ما نهان از دیده ما تا به کی؟
کی رسانی از کرم این رهنما را ای خدا
درگهش دارالشفای و ما همه بیمار عشق
کن نصیب ما تو این دارالشفای را ای خدا
نور باران کن ز رویش بزم ما را از کرم
عطر آگین کن زبویش این فضا را ای خدا
مشکل مخلوق بسیار است، اما آن عزیز
حل نماید مشکلات ماسوی را ای خدا
با ظهور حجة بن العسکری روحی فداه
شاد کن دیگر قلوب اولیا را ای خدا
از غم و اندوه بعد از قرن‌ها آزاد کن
قلب پاک اهل بیت مصطفی علیهم‌السلام را ای خدا
«ملتجی» باشد گدایی از گدایان درش
از درش بیرون مفرما این گدا را ای خدا

* * *

﴿ ۴ ﴾

دستگیر بیگانگان

بده امشب جواب این گدا را
مران از درگهت این بی نوا را
تو که بیگانگان را دستگیری
کجا و می گذاری آشنا را
به درد دوری تو مبتلایم
رهان از ابتلا این مبتلا را
طبیبا، جسم و جان من مریض است
زخاک مقدمت جویم شفا را
به تنگ آمد دلم از درد هجران
نصیبم کن دگر فیض لقا را
بیا ای وجه باقی خداوند
نشانم ده جمال حق نما را
چنانم کن که تا روز قیامت
نخواهم جز تو جانا ماسوی را
برای آنکه چشمم نور گیرد
بیا بر دیده ام بگذار پا را
بیا بردار ای محبوب یزدان
به درگاه خدا دست دعا را

بـرای امر تعجیل ظهورت

قسم ده ای عزیز جان خدا را

جهان در ظلمت جهل و غرور است

نتابی تا تو ای شمس دل آرا

بـیا ای ماه تابان ولایت

فروغی بخش این ظلمت سرا را

بـیا در مجمع اهل محبت

منور کن دل اهل ولا را

به تو چون «ملتجی» امیدوار است

ندارد وحشتِ روز جزا را

* * *

﴿ ۵ ﴾

لوای نصرت

بیا ای ناخدای ما، خدا را

رهان از موج‌های فتنه ما را

کجایی تا دهی از نفخهٔ قدس

حیاتی تازه دین مصطفی را؟

کجایی تا که از اندوه و محنت

رهانی انبیا و اولیا را؟

کجایی تا که از خصم ستمگر

بگیری انتقام مرتضی را؟

کجایی تا کنی خشنود و مسرور

دل افسردهٔ خیر النساء را؟

کجایی تا کشی از خاک بیرون

تن آن دشمن آل عبا را؟

بپرسی زان ستمگر با چه جرأت

بسوزاندی حریم کبریا را

زنی بر دار جسم نحس او را

بسوزاندی تن آن بی حیا را

کجایی تا نمایی داد خواهی

بگیری داد عمّت مجتبی را؟

کجایی تا کنی با ذوالفقارت

طلب خون شهید کربلا را؟

تو با اقدام خود، از یک جهان غم

رهسانی زینب علیها السلام غم مبتلا را

بکوبی برفراز بام هستی

ز فتح و یاری و نصرت، لوا را

شکوفا کن گل رخسار خود را

معطر کن زبویت این فضا را

چنان کن «ملتجی» هم در رکابت

کند تقدیم، جان بی بها را

* * *

﴿ ۶ ﴾

تن بی جان

بیفکن زیر پای خویشان شاهها سر خود را
که تا در راه خود افتاده بینی نوکر خود را
غلام حلقه در گوش تو می سوزد ازین حرمان
که تا کی ننگرد چشمش جمال سرور خود را
من آن مرغم که پرواز سرکوی تو نتوانم
تو خود پرواز ده این مرغ بی بال و پر خود را
گدایی بی نوا هستم که رو کردم به درگاهت
به روی این گدای بینوا بگشا در خود را
دریغ ای سرور و مولای از جان بهترم منما
کنار خود نشان این عبد بی پا و سر خود را
اگر تیر بلا آید خدا ناکرده سوی تو
به جان و دل سپر سازم برایت پیکر خود را
بیا در کلبه تاریک من یک روز مهمان شو
کنار بستم انداز یک شب بستر خود را
غلام خویش را هرگز نمی رانی ز درگاهت
علی کی می فرستد جای دیگر قنبر خود را
به گوش آید صدای دلخراش مادرت زهرا
بیا از دشمنان برگیر داد مادر خود را
نمانده «ملتجی» را جز تن بی جان ز هجرانت
بدم در این تن بی جان، دم جان پرور خود را

﴿ ۷ ﴾

همت خاص

غیر از فرج تو حاجتی نیست مرا
دیگر به فراق، طاقتی نیست مرا
جز بر تو و هر که هست دیوانه تو
بر هیچ کس ارادتی نیست مرا
بیمارم و گر عیادت من آیی
با دیدن تو کسالتی نیست مرا
بی همت عشق، وصل تو ممکن نیست
بی لطف تو نیز همتی نیست مرا
با رفتن تو نشاط هم از دل رفت
با آمدن ملالتی نیست مرا
من از تو شکایتی ندارم ای دوست
از طالع خود رضایتی نیست مرا
چون «ملتجی» ام به تو، یقین دارم من
در پیش خدا خجالتی نیست مرا

* * *

﴿ ۸ ﴾

رخصت دیدار

شادم از آنکه تویی مونس و غمخوار مرا
نبود غیر تو با هیچ کسی کار مرا
من بی مایه کجا قابل دیدار توام؟
تو مگر لطف کنی رخصت دیدار مرا
روز و شب حسرت دیدار تو در دل دارم
ترسم آخر بکشد حسرت بسیار مرا
چه غم از طعنه اغیار و جفای فلک است
تا تویی در همه جایار و مددکار مرا
ای گل سرسبد حُسن، ز تو کم نشود
پَرهانی اگر از سرزنش خار مرا
نعمت دوستی و داغ غم هجران کرد
مورد مغفرت خالق غفار مرا

«ملتجی» در همه احوال دعایش این است

بده ای دیده حق، دیده بیدار مرا

﴿ ۹ ﴾

صاحب الزمان علیه السلام

صبا به مونس جانم رسان، پیامم را
مؤدبانه تو ابلاغ کن سلامم را
اگر روی به دیارش برای دیده من
بیار خاک کف پای آن امامم را
حبیب من که بود حسن مطلعم از تو
به عافیت برسان حسن اختتامم را
به نام نامی تو پانهادهام به وجود
به آب عشق تو برداشتند کامم را
اگر نه در صف عشاق پاکباز توام
بیار در صف عشاق خویش نامم را
لهیب هجر تو سوزاند تار و پودم را
به آب وصل از او گیر انتقامم را
زمام نفس مرا تا ابد تو در کف گیر
مده بدست کس دیگری زمامم را
مخواه همت من صرف این و آن گردد
بسوی خویش بده سوق، اهتمامم را
امور زندگی ام را تو خود کفایت کن
همان مرام خود از لطف کن مرامم را
نبودم ار به تو من «ملتجی» کجا می کرد
خدا قبول ز من حج و استلامم را

* * *

﴿ ۱۰ ﴾

صحبت اوتاد

جانا بیا و با نگهی شاد کن مرا
ویرانه‌ام ز فرط غم، آباد کن مرا
عمری گدایم و سر راهت نشسته‌ام
یک دم بده جوابم و دلشاد کن مرا
تو دستگیر مردم از پا فتاده‌ای
جانا ز پا فتاده‌ام امداد کن مرا
صیدم که در کمند تو گردیده‌ام اسیر
باز آواز کمند خود، آزاد کن مرا
تا آیم از شنیدن وصف تو در شعف
نائل بدرک صحبت اوتاد کن مرا
هر جا روم همیشه ترا یاد می‌کنم
شاهها تو هم ز لطف گهی یاد کن مرا
من «ملتجی» شدم به تو ای هادی سُبُل
تاره برم به کوی تو، ارشاد کن مرا

* * *

﴿ ۱۱ ﴾

مهجور و امانده

به جان مادرت زهرا مرا از خود مران مولا
مرا هم، همچو خاصانت کنار خود نشان مولا
برای وادی خضرا دلم پر می زند جانا
چه خواهد شد اگر گویی بیا اینجا بمان مولا
بهر جا چشم می دوزم که شاید بنگرم رویت
ولی رخسار تابانت بود از من نهان مولا
نشانم گر دهی آن طلعت نورانی خود را
نثار خاک پایت می نمایم نقد جان مولا
ز درد جسم و جان من که از اندازه شد بیرون
تو آگاهی و نبُود حاجت شرح و بیان مولا
اعانت از تو می خواهم من مهجور و امانده
که غیر از تو نباشد در دو عالم مستعان مولا
منیت‌های ما گردیده حایل بین ما و تو
مگر الطاف تو بردارد آن را از میان مولا
شنیدم بی پناهان را ز درگاهت نمی رانی
پس از درگاه لطف «ملتجی» را هم مران مولا

* * *

﴿ ۱۲ ﴾

بنده جفاکار

فارغم از مالال کن مولا
قسمت من وصال کن مولا
من تو را بنده‌ای جفاکارم
بندهات را حالال کن مولا
گرچه آگاهی از دلم امّا
گفته‌ای عرض حال کن مولا
دست رد کی زنی به سینه، که خود
امر کردی سؤال کن مولا
باز کن باب لطف بر رویم
بسته راه ضلال کن مولا
خم شدم زیر بار هجر و تو راست
این قد چون هلال کن مولا
تا شود صبح وصل تو طالع
شام هجران زوال کن مولا
وصل تو ماء عذب و در کامم
جرعه‌ای زین زلال کن مولا
هستیم را بسرای قُرب به خود
همه فکر و خیال کن مولا

تا ظهور تو را دهد تعجیل

خواهش از ذوالجلال کن مولا

حجّة بن الحسن امام زمان

الامان از مصیبت هجران

قال رسول الله ﷺ:

﴿ سَيَكُونُ بَعْدِي خُلَفَاءُ، وَ مِنْ بَعْدِ الْخُلَفَاءِ أُمَرَاءُ وَ مِنْ بَعْدِ

الْأُمَرَاءِ مُلُوكٌ جَبَابِرَةٌ، ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، يَمْلَأُ

الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا ﴾

«بعد از من خلفاء، پس از خلفا امیران، و بعد از آنها پادشاهان ستمگر

خواهند بود، آنگاه مردی از اهل بیت من خارج می شود که زمین را پر از

عدالت می کند، آن چنانکه پر از ستم شده است»^(۱)

﴿ ۱۳ ﴾

خطر فتنه

دل گرفته ما را تو واکن ای مولا
عنایتی کن و ما را دعا کن ای مولا
ز دیدن رخ ماه تو تا به کی محروم؟
نصیب ما همه فیض لقا کن ای مولا
برای آنکه به سوی تو بال بگشایم
مرا ز قید تعلق رها کن ای مولا
ز هر طرف خطر فتنه ام کند تهدید
رهایم از خطر فتنه ها کن ای مولا
بیا و از کرم و لطف خود به ما اکنون
جواز کسریلا را عطا کن ای مولا
برای آنکه تفقد کنی به عشاق
ظهور خود طلب از کبریا کن ای مولا
تمام درد و بلاهای ظاهری و باطن
ز جمع منتظرانت دوا کن ای مولا
بیا و بزم محبان خویش را ای دوست
ز یمن مقدم خود، با صفا کن ای مولا
به حلقه در لطف کنیم دق الباب
به «ملتجی» درت اعتنا کن ای مولا

﴿ ۱۴ ﴾

طیب دردمندان

هیچ کس همچون تو نگشاید گره از کار ما
بهرتر از هر کس تو آگاهی به حال زار ما
حال ما آشفته و شد کارهای ما تباه
رحم کن بر حال ما اصلاح فرما کار ما
ای طیب دردهای دردمندان، رحمتی
تا شفا یابد دل غمدیده و بیمار ما
سخت از کردار زشت ما بود قلب تو خون
سدّ بین ما و تو شد زشتی کردار ما
ما غریب و بینوا و دردمند و مضطرب
سرکشی کی می‌کنی از ما، تو ای دلدار ما؟
روز تار و تیره‌تر از شام یلدا تا به کی؟
کی به پایان می‌رسد این روزگار تار ما؟
دست غیبی تو یابن العسکری از آستین
کی برون آید پی یاری و استنصار ما؟
تا به کی باید تو در زندان غیبت سر کنی؟
خون دل تا کی چکد از دیده خونبار ما؟
نامه اعمال ما را می‌پذیرد ذات حق
بسته با امضای لطفت گر شود طومار ما
«ملتجی» بر درگه احسان و اکرام توایم
لحظه‌ای فارغ نمی‌گردد ز تو افکار ما

﴿ ۱۵ ﴾

قیل و قال

خود گواهی از دل آشفته و احوال ما
بخت ما شد واژگون از کثرت آمال ما
ای عزیز جان و دل، بگذشت در هجران تو
روز ما و هفته ما، ماه ما و سال ما
در همه عالم نباشد غیر تو ما را امید
ای امید ناامیدان، رحم کن بر حال ما
یا سخن از تلخی هجران تو باشد به لب
یا که از شیرینی وصل است قیل و قال ما
بال و پرکو تا که پرواز سرکویت کنیم
ز آتش هجر تو آخر سوخت پر و بال ما
تا به کی وابسته باید بود بر بیگانگان
کی رسد عهد تو و ایام استقلال ما؟
در میان فتنه آخر زمان چون «ملتجی»
مانده ایم آخر بیا یک دم به استقبال ما

* * *

﴿ ۱۶ ﴾

کان کرم

به تو امیدوارم، باطل امید مرا منما
مرا محروم از فیض ملاقات و لقا منما
عزیز بهتر از جان کمتر از یک طرفه العینی
به جان مادرت زهرا، مرا از خود جدا منما
تو شمس پر فروغ آسمان ملک ایمانی
دگر زین بیشتر در پشت ابر غیب جا منما
بیا ای منتقم تعجیل کن، تأخیر بیش از این
برای انتقام خون پاک اولیا منما
اگر نفسم به من غالب شود بیچاره خواهم شد
مرا کن پیرو خود، پیرو نفس و هوی منما
گدا هستم، به درگاه عنایات تو رو کردم
تو ای کان کرم از درگهت ردّ گدا منما
بیا و رحم بر بیمار خود کن بیشتر از این
به درد بی دواى هجر ما را مبتلا منما
تقاضا می نماید «ملتجی» از ساحت قدست
که او را با کسی جز عاشقانت آشنا منما

* * *

﴿ ۱۷ ﴾

حسرت وصال

آیا شود گذار تو افتد به کوی ما
یک لحظه روی ماه تو افتد به روی ما؟
ما در دیار غربت و در کنج انزوا
آیا شود نگاه تو افتد به سوی ما؟
در حسرت وصال تو طی شد بهار عمر
ترسم به خاک دفن شود آروزی ما
نام تو ورد خلق زمین است و آسمان
تنها نه ذکر نام تو شد های و هوی ما
با غصّه فراق تو بهر نماز عشق
خوناب دیدگان شده آب وضوی ما
یارب اگر نصیب کنی وصل او چه باک
در راه او اگر برود آب روی ما
ای «ملنجی» مگر نشنیدی پیام دوست؟
تقوی تو را چو نیست مکن جستجوی ما

* * *

﴿ ۱۸ ﴾

مجری امر

مولا بیا مولا بیا، ای مهدی زهرا بیا
وی مجری امر خدا، ای مهدی زهرا بیا
هجر تو ما را خسته کرد، چون مرغ پر بشکسته کرد
قسمت نشد ما را لقاء، ای مهدی زهرا بیا
خصم ستمگر خیره شد، بر دوستانت چیره شد
بهر دفاع از اولیا، ای مهدی زهرا بیا
ای مونس غمدیدگان، وی همدم رنجیدگان
ای دلنواز انبیا، ای مهدی زهرا بیا
خون شد دل یاران تو، از ماتم هجران تو
تاکی تویی در اختفا، ای مهدی زهرا بیا
فرق دو تایی بوالحسن، لختِ جگرهای حسن
تاکی بر آرد ناله‌ها، ای مهدی زهرا بیا
بازوی زهرای جوان، رأس شه لب تشنگان
گویند با شور و نوا، ای مهدی زهرا بیا
فوج ملائک در سما، ارواح خلیل انبیاء
گویند ای روح دعا، ای مهدی زهرا بیا
در هر کجا حاضر تویی، بر کار ما ناظر تویی
ای آگه از احوال ما، ای مهدی زهرا بیا
شد «ملتجی» پابند تو، افتاده او در بند تو
او را مکن از خود جدا، ای مهدی زهرا بیا

﴿ ۱۹ ﴾

حل معما

ای یادگار عترت طهاها بیا بیا
وی نور چشم حضرت زهرا بیا بیا
ای مونس شکسته دلان کن عنایتی
از بهر دلنوازی دلها بیا بیا
دلهای عاشقان تو کانون ماتم است
کی یابد این قلوب تسلاً؟ بیا بیا
تا کی بسوزم از غم هجر تو همچو شمع؟
می سوزم از فراق سرا پا بیا بیا
با جان بی لیاقتم از بهر دیدنت
یک جا کنم - به جان تو - سودا بیا بیا
دیگر بس است سر به بیابان گذاشتن
ای ره‌نورد درّه و صحرا بیا بیا
ای والی زمان و مکان، کی کنی ظهور؟
تا کی تراست غیبت کبری؟ بیا بیا
ما را فراق توست معمّای مشکلی
در وصل توست حلّ معمّا بیا بیا
ما ورشکسته‌ایم به بازار معرفت
تنخواه عمر رفت به یغما بیا بیا

چشم انتظار مانده که از تو خبر شود

مخفی چرا تو گشته‌ای از ما؟ بیا بیا

مبہوت آن جمال خداوندی توام

مست بنه به عاشق شیدا بیا بیا

بر چیده کی بساط ستم می‌کنی به دهر؟

ویرانگر بنای ستم‌ها بیا بیا

ذکر مُدام «ملتجی» خسته جان تست

ای کار ساز دنی و عقبی بیا بیا

* * *

﴿ ۲۰ ﴾

تجلیگاه قرآن

چو آید از فروغش نور باران می شود دنیا
به دوران ظهورش باغ رضوان می شود دنیا
خدایا بی گل رویش صفایی نیست در عالم
کی از بشکفتن آن گل گلستان می شود دنیا؟
شود برچیده بزم پادشاهان جهان آخر
بلی مولای ما را تحت فرمان می شود دنیا
دل اهل تولا خون بود از فتنه دوران
خدایا کی به کام اهل ایمان می شود دنیا؟
نکرده تاکنون قرآن تجلی اندرین عالم
به عهد او تجلیگاه قرآن می شود دنیا
برای اخذ حق مادرش چون می رسد از ره
سریعاً دادگاه عدل یزدان می شود دنیا
دعا کن «ملتجی» باشی به عهد وصل تا بینی
که پاک از لوٹ کفر و شرک و شیطان می شود دنیا

* * *

﴿ ۲۱ ﴾

رنج دیده

تن هجران کشیده را دریاب

جان بر لب رسیده را دریاب

دلم از فرط غصه پر خون است

دل در خون طپیده را دریاب

ای فروغ دو چشم ما از تو

چشم رویت ندیده را دریاب

بار هجر تو قامتم خم کرد

عاشق قد خمیده را دریاب

رنج‌های کمر شکن دیدم

دیگر این رنج دیده را دریاب

آنکه از گلشن وصال هنوز

یک گلی هم نچیده را دریاب

آنکه دل برده عشق تو از او

وز همه دل بریده را دریاب

با دل خون به شوق دیدارت

آن که با سر دویده را دریاب

دست بشکسته را تفقد کن

خار در پا خلیده را دریاب

آنکه در بین کائنات ترا
از همه برگزیده را درباب
حجة بن الحسن امام زمان
الامان از مصیبت هجران

* * *

قال رسول الله ﷺ:

﴿ يَجْتَمِعُ الْمَهْدِيُّ وَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ، فَيَجِيءُ وَقْتُ الصَّلَاةِ،
فَيَقُولُ الْمَهْدِيُّ لِعِيسَى: تَقَدَّمْ، فَيَقُولُ عِيسَى: أَنْتَ أَوْلَى بِالصَّلَاةِ،
فَيُصَلِّي وَرَاءَهُ مَا مَوْماً ﴾

«حضرت مهدی علیه السلام با حضرت عیسی علیه السلام گرد می آیند، هنگام نماز فرا
می رسد، حضرت مهدی به حضرت عیسی علیه السلام می فرماید بفرماید جلو،
حضرت عیسی می گوید: نه، شما برای امامت نماز شایسته تر هستید
آنگاه حضرت عیسی به آن حضرت اقتدا می کند و نماز را

پشت سر او می خواند»^(۱)

﴿ ۲۲ ﴾

نیمه رمضان

الهنّا نظری کن به سوی ما امشب
به یمن مقدم مسعود مجتبی امشب
بنای دادن عیدی اگر به ما داری
اجازه ده که بیاید عزیز ما امشب
حوائج همه مؤمنین روا گردد
اگر تو حاجت او را کنی روا امشب
همان دعا که نکردی اجابتش تا حال
اثر ببخش خدایا به آن دعا امشب
چه می شود که در این بحر موج زا و مخوف
سلفینه را بسپاری به ناخدا امشب
اجازه ده که بنای ستم کند ویران
بنای صلح و عدالت شود به پا امشب
به حق سبط نبی مجتبی دگر برسان
سرور واقعی آل مصطفی امشب
عنایتی کن و اذن قیام صادر کن
که تا شود دلش از قید غم رها امشب
بیا و با فرج آن ولی دوران ده
به قلب غمزدگان غمش، صفا امشب
به جان آن شه والا مقام، قسمت کن
به هر که گشته به او «ملتجی»، لقا امشب

﴿ ۲۳ ﴾

جواب سلام

سلام گر چه بود مستحب، ولی شارع
قرار داده جواب سلام را، واجب
به جزء جزء فرامین شرع پیغمبر
عمل کننده به صدق است حضرت صاحب
اگر به حجّت ذات خدا سلام کنی
دهد جواب سلام تو حجّت غائب
مگو چرا که صدایش به گوش ما نرسد
که هست فعلی سرا پا خطای ما، حاجب
بکوش در صدد کسب آن چه او خواهد
اگر که صحبت او را تویی ز جان طالب
کسی که ردّ کلامش کند، بود مرتد
چرا که حضرت او را خدا بود ناصب
صفات فعل خدا از وجود او ظاهر
که اوست در همه عالم خدای را نایب
سعادت تو به حق «ملتجی» بود تضمین
جنود عشق اگر شد به عقل تو غالب

* * *

﴿ ۲۴ ﴾

گدای هر شبیه

گدای هر شبیه‌ام باز آمدم به درت
مگیر از من بیچاره لحظه‌ای نظرت
گمان نمی‌کنم از حشمت تو کم گردد
اگر مرا بنشانی یکی دو دم به برت
خدای جل جلاله نگاه لطف کند
به محفلی که بیفتد به سویشان گذرت
نمانده طاقت دوری دگر بیا جانا
هزار سال فزون گشت دورهٔ سفرت
بمیرم از غم بسیار تو، خدا داند
به پشت پردهٔ غیبت چه آمده به سرت
همیشه از غم اجداد خود پریشانی
فدای گوهر غلطان ز دیدگان تروت
در این زمان خطرناک «ملتجی» تنها
ولای حضرت مهدی رهاند از خطرت

* * *

﴿ ۲۵ ﴾

طیب دردها

گمان نمی‌کنم که تو مرا برانی از درت
کجا جواب رد دهی به مستجار مضطرت؟
گدای درگه توام تویی پناهگاه من
مبند ای عزیز جان به روی این گدا درت
بیا که سخت خائفم از اینکه مرگ سر رسد
بمیرم و نسبینم آن روی چو ماه انورت
برای آنکه بوسه بر تراب مقدمت زنم
چو مهزیار اجازه ده که آیم از وفا برت
بپا کنی در این جهان روز ظهور محشری
عنایتی که تا شوم شاهد روز محشرت
فدای دیدگان تو که خون چکد مدام از آن
ز شدت مصائب حسین جد اطهرت
تمام دردهای تو شود علاج «ملتجی»
اگر طیب دردها گذر کند به بسترت

* * *

﴿ ۲۶ ﴾

وامانده‌های قافله

دل را بدون مهر تو جاننا بها کجاست؟

جان را بدون پرتو نورت ضیا کجاست؟

هستم مریض و بر سر کوی تو آمدم

جاننا به غیر کوی تو دارالشفای کجاست؟

از خاک پای خویش تو در کام ما بریز

جز خاک زیر پای تو ما را دوا کجاست؟

از وادی فراق گذشتند واصلان

گمگشته‌های قافله را رهنما کجاست؟

باد صبا که واقفی از کوی یار ما

با ما بگو که منزل آن دلریا کجاست؟

من مبتلا به هجر و نمی‌دانم ای خدا

آن مهربان نگار من مبتلا کجاست

آن دستگیر مردم افتاده، پس چه شد

و آن چاره ساز «ملتجی» بینوا کجاست؟

* * *

﴿ ۲۷ ﴾

امید رسل

آن که دین مصطفی را می‌کند احیا، کجاست؟
آن که داد مرتضی را گیرد از اعداء، کجاست؟
آنکه مرهم روی زخم سینه زهرا نهد
وان که قبر مخفی او را کند پیدا، کجاست؟
آن که بعد از ریشه کن گرداندن کاخ ستم
خیمه‌های عدل و احسان را کند بر پا، کجاست؟
آن که یک عمری انیس قلب ما هجران اوست
وان که چشم ما ز دیدارش شود بینا، کجاست؟
آن که طاووس جنانش خوانده پیغمبر چه شد؟
وان که دنیا را کند چون جَنَّتُ الْمَأْوَا، کجاست؟
مونس دل‌های مغموم است و امید رسل
آن امید انبیا و مونس دل‌ها، کجاست؟
بهر احقاق حقوق اولیا و اصفیا
بار الها نور چشم حضرت زهرا، کجاست؟
آن خدیو عالم امکان که از تنهائیش
چون علی بنهاده سر در کوه و در صحرا، کجاست؟
چشم خود را باز کن تا بنگری رخسار او
هی مگو ای «ملتجی» سلطان ما فیها، کجاست؟

﴿ ۲۸ ﴾

گنج پنهان شده

وارث خیل رسل مهدی موعود، کجاست؟

محبی سنت دیرینه محمود، کجاست؟

ای خدایی که به ما وعده او را دادی

جان به لب آمده آن منجی موعود، کجاست؟

خشک وتر در شرر آتش نمرود بسوخت

آنکه خاموش کند آتش نمرود، کجاست؟

کشتی دین مبین را که خطر نزدیک است

آنکه آرد به سوی ساحل مقصود، کجاست؟

همه از فقرمعانی به ستوه آمده‌اند

گنج پنهان شده خالق معبود، کجاست؟

بِخْتَمِ از غِصَّةِ هجران رخس و ارون شد

بخت و ارون شده را طالع مسعود، کجاست؟

آن عزیز دل و آن مونس جانی که شود

دل ز دیدار رخس خرم و خشنود، کجاست؟

عالم کون و مکان را نبود رُوح و نشاط

آن گل سر سبد عالم موجود، کجاست؟

«ملتجی» از همه منتظرین می‌پرسد:

معدن لطف و سخا و کرم و جود، کجاست؟

﴿ ۲۹ ﴾

دام عشق

به دام عشق تو آن عاشقی گرفتار است
که در تمام شئون با تو اش سرو کار است
کسی که بی تو بپوید رهی، به گمراهی است
گلی که بی تو بروید، حقیقتاً خار است
کسی که عشق نورزد به تو، نه دیندار است
کسی که مست وصال نشد نه هوشیار است
حبیب ما بود آن کس که با تو مربوط است
کسی که از تو نجوید نشان، زاغیاری است
از آن سخن که نباشی تو محور و مبنایش
کسی که هستی او عشق توست، بیزار است
دلی که زینت آن نیست یاد تو، دل نیست
تنی که خاک رخت نیست نقش دیوار است
نه آنکه عشق تو تنها مرا ز پا افکند
به زیر تیغ غمت کشته‌ها چه بسیار است
چیم کیم که سرم را به پایت اندازم
مگر بهای سرو جان من چه مقدار است؟
بیا و «ملتجی» ات را به وصل درمان کن
که سالیان درازی بود که بیمار است

﴿ ۳۰ ﴾

دولت گنج نهران

دل‌های ما به یاد امام زمان خوش است
در آرزوی دیدن آن مهربان خوش است
مرگ است گر چه آرزوی مؤمنان ولی
جان باختن به پای امام زمان خوش است
هرجا که ذکر اوست در آنجا خوشیم ما
ورنه کجای غمکده این جهان خوش است
سعی صفا و مروه و طوف حریم حق
در محضر ولی زمان و مکان خوش است
حین نماز، روی دل عاشقان به اوست
آری طواف قبله گه عاشقان خوش است
ما را کجا به وادی محشر بدون دوست
حور و قصور و نعمت باغ جنان خوش است؟
ای «ملتجی» ولایت او را ذخیره کن
در عهد فقر، دولت گنج نهران خوش است

* * *

﴿ ۳۱ ﴾

مغبون و ملعون

توشه هر کس ز لقایت نبرد مغبون است
آن که مستوجب قهر تو شود ملعون است
عاقل آن نیست که علامه دوران باشد
عاقل آن است که از عشق رخت مجنون است
خون دل می خورم از هجر تو و دم نزنم
بی جهت نیست که این دیده و دل پر خون است
اذن دیدار تو تا حال نشد قسمت من
خَبِّذا آن که به دیدار رخت مأذون است
موج طوفان بلا هر طرفی منتشر است
آن که در کشتی امن تو بود مأمون است
پای میزان که حساب همه را می سنجند
کَفَّةٌ منتظران تو فقط موزون است
«ملتجی» کی ببرد لذت آزادی را
تا که در محبس هجر تو شها مسجون است؟

* * *

﴿ ۳۲ ﴾

زمزمه آمین

تا ظهورت نشود شیعه تو غمگین است
یاد تو بر دل غمدیده ما تسکین است
روز، پیش نظر مادر تو، تاریک است
تا نیایی به خدا فاطمهات غمگین است
انتظار فرجت افضل طاعات خداست
به ولای تو که این کار، اساس دین است
هرکسی در پی آیین و مرامی باشد
عشق ورزی به تو، عشاق ترا آیین است
گرچه از دیده ناقابل ما پنهانی
محفل از بوی دلاویز تو عطر آگین است
تو برای فرجت دست دعا را بردار
شیعه را ورد زبان زمزمه آمین است
«ملتجی»! در دو جهان چشم خدایین دارد
آن که او را به جهان دیده مهدی بین است

﴿ ۳۳ ﴾

ید قدرت نما

جای مخصوص خدا در اصل جای حضرتست
سرمه چشم ملائک خاک پای حضرتست
سخت پابندند نوح و آدم و موسی به او
صد چو ابراهیم و عیسی مبتلای حضرتست
خلق عالم جملگی از بدو خلقت تا ابد
میهمان بر سفره جود و عطای حضرتست
پهنه هستی به آن وسعت که دارد بی دریغ
گوشه‌ای از گوشه صحن و سرای حضرتست
رحمت بی منتها، یک رشحه‌ای از رحمتش
خوان نعمت، سفره‌ای از سفره‌های حضرتست
عشق را پرسیدم از میزان عقل و علم، گفت
قطره‌ای از قلزم بی انتهای حضرتست
عاشقی می‌گفت خاک پاک فردوس برین
مشتی از خاک در دولتسرای حضرتست
کهکشانشا خشتی از کاخ جلال و رفعتش
آسمانها طاقی از مهمانسرای حضرتست
معدن علم خداوند تعالی، سینه‌اش
مظهر قدرت، ید قدرت نمای حضرتست

حضرت مولا امیرالمؤمنین یعسوب دین
شائق دیدار روی دلربای حضرتست
ورد هر عارف بود صبح و مسا اسماء او
نای هر عاشق پر از شور و نوای حضرتست
وا اگر شد عقده سر در گم هجران او
خود رهین پنجه مشکلی گشای حضرتست
گر چه رد پای او مخفی است از انظار خلق
صد هزاران دل روان اندر قفای حضرتست
کی توان شکر خدا را کرد کز الطاف او
بر لب نایابلم مدح و ثنای حضرتست
هر کسی از بادهای مست است در عالم ولی
شکر لکله «ملتجی» مست ولای حضرتست



﴿ ۳۴ ﴾

قوام شرایع

مولای من که خلقت عالم برای اوست
عرش خدای، ذره‌ای از خاک پای اوست
صُنع خداست ذات عدیم المِثال او
خلق خدای، صنعت صنع خدای اوست
در عالم وجود که مخلوق و ممکن است
زیبنده جامه صمدیت قبیای اوست
گوش خدا و چشم و زبان و دل خداست
حق جلوه‌گر ز طلعت ایزد نمای اوست
با ممکنات، واجب مطلق چه ارتباط؟
برپا هر آن بنا که تو بینی بنای اوست
ای دل گمان مبر که به رَضوی و ذی طُوی است
آنجا که جای غیر خدا نیست جای اوست
موسی کمینه بنده و عیسی غلام او
صدها هزار همچو سلیمان گدای اوست
سیر و سلوک و مقصد و اوج کمالها
هر انتها که فرض کنی، ابتدای اوست
نشینده‌ای قوام شرایع، به مهر اوست؟
شیرازه کتاب سعادت، ولای اوست؟

تنها نه حق ز وصف خلائق منزّه است
او هم منزّه از همه توصیف‌های اوست
ای مدّعی که دعوی عرفان او کنی
کوته سخن، که واصل او، کبریای اوست
آن کس که دل به قائم آل نبی سپرد
الحق که نور شمس هدی، رهگشای اوست
بیمار هجر را که رسیده است جان به لب
تنها وصال یوسف زهرا دوی اوست
ای «ملتجی»! به خاک مذلت نشسته است
هر کس که غیر حجت حق، ملتجای اوست

* * *

﴿ ۳۵ ﴾

قلب صبور

درمان درد ما به خدا در ظهور توست
تنها مراد ما همه فیض حضور توست
انجم گرفته نور ز نور جمال تو
روشن قلوب اهل یقین هم ز نور توست
در عهد غیبت تو دل توست غرق خون
روز ظهور توست که یوم السرور توست
شد صبر ما تمام و به لب جان ما رسید
کی قلب ما صبور چو قلب صبور توست؟
این دین مرده را که تو احیاش می‌کنی
در انتظار آمدن نفخ صور توست
تا بینمت به بزم محبت نشسته‌ام
کز بزم اهل انس همیشه عبور توست
ای «ملتجی» اگر تو ندیدی جمال دوست
تقصیر قلب تیره و چشمان کور توست

* * *

﴿ ۳۶ ﴾

طور دل

طور دلم به لطف تو روشن ز نور توست
شکر خدا که این دل ناچیز طور توست
این دل که سالیان درازی اسیر توست
در آرزوی درک زمان ظهور توست
یکبار آن که از می وصل تو نوش کرد
همواره مست جام شراب طهور توست
خفته است قلب مرده مردم به خاک جهل
دنیا در انتظار تو و نفخ صور توست
جانا بس است این همه ظلم و ستیز و کفر
دیگر بیا که موقع شور و نشور توست
برده است صبر و طاقت ما را فراق تو
کی قلب ما صبور چو قلب صبور توست؟
هر صبح و شام «ملتجی» خسته جان تو
مشتاق دیدن تو و فیض حضور توست

* * *

﴿ ۳۷ ﴾

رابط مخلوق با خالق

ذات پاکت رابط مخلوق با خلاق توست
ما سوی الله را مداوم دیده بر انفاق توست
بوی گلهای بهشتی نفعهای از کوی توست
وانهمه انوار معنی جلوه گر ز اشراق توست
کی بود ویران سراها مسکن سیمرخ قاف
خلوت دلهای اهل معرفت اطراق توست
حبذا بر آنکه مشمول دعاهایت شود
وای بر احوال آن بیچاره‌ای کو عاق توست
بگذر از من گر تو را آزرده‌ام با فعل خویش
ای که خُلق رحمة للعالمین اخلاق توست
مستحق رد شدن در امتحاناتم ولی
چشم امید من مردود، بر ارفاق توست
بر سر عهد تو ماندن شرط خیر است و نجات
شکر لله «ملتجی» پابند بر میثاق توست

* * *

﴿ ۳۸ ﴾

دیده عشاق

دیده عشاق تو مشتاق روی ماه توست
قلب آنها در حقیقت خیمه و خرگاه توست
من نه تنها چشم امیدم به دربار شماست
چشم امید خلائق جمله بر درگاه توست
منتهی آخر شود غیر از رهت هر ره به چاه
آنچه انسان را به حق ملحق نماید راه توست
همت و توفیق و عزم جزم می خواهم ز تو
تا نخواهم در جهان جز آنچه را دلخواه توست
از تو دارم مسألت تا بر دلم اعطا کنی
نفرت از امری که جاننا مورد اکراه توست
آنکه مشتاق لقایت نیست بد خواهت بود
دور باد از رحمت حق هر که او بدخواه توست
«ملتجی» بر درگهت هستم من خونین جگر
ای که آگاه از دلم تنها دل آگاه توست

* * *

﴿ ۳۹ ﴾

نقل سخن

چون توتیای چشم دلم خاک کوی توست
روی دلم همیشه و هر جا به سوی توست
کهف امان و قلعه ایمان ولای توست
تنها ملاذ و ملجأ عشاق کوی توست
اعضای هستیم همگی با چهار چشم
در هر کجا، به لطف تو، در جستجوی توست
با عاشقان تو که نشینم به بزم انس
بی اختیار نقل سخن گفتگوی توست
یکدم ز راه مهر بیا حال من بپرس
ای آن که خُلق احمد مختار خوی توست
با دل که اوفتاده به دامت چه ها کنم
کاین صید غرقه خون همه در آرزوی توست
تا پاک «ملتجی» شود از دوده گناه
محتاج بحر عفو تو و شستشوی توست

* * *

﴿ ۴۰ ﴾

غایت آمال

یک نظر بر من افتاده ز پا کن ای دوست
دلم از مهلکه هجر رها کن ای دوست
دائماً بر سر راهت چو گدا بنشینم
تو هم از لطف نظر سوی گدا کن ای دوست
بر در خانه تو فخر نمایم که سگم
استخوانی به سگ خویش عطا کن ای دوست
لشکر نفس و هوی تاخته بر کشور دل
عقل را غالب بر نفس و هوی کن ای دوست
ای که قلب الّهی و قلب همه در کف توست
دل ما را تهی از شرک و ریا کن ای دوست
یاد آن دل شده خوش باد که دائم می گفت
دوست را با عمل خویش رضا کن ای دوست
وصل تو غایت آمال دل عاشق توست
حاجت عاشق دل داده روا کن ای دوست
نظر مرحمت و لطف تو اکسیر بود
مس دل را به نگاهی تو طلا کن ای دوست
از چه دوران فراق تو به طول انجامید؟
تو برای فرج خویش، دعا کن ای دوست
«ملتجی» از تو به صد عجز تمنا دارد
قسمتش در همه احوال لقا کن ای دوست

﴿ ۴۱ ﴾

صاحب هر امر

نظری بر من افتاده ز پاکن ای دوست
دلم از قید غم هجر رهاکن ای دوست
به در خانه تو دست تھی آمده ام
بخششی بر من بی برگ و نواکن ای دوست
لشکر نفس مرا تاخته بر کشور دل
عقل را بر من و دل حکمرواکن ای دوست
ای که وجه اللّهی و روی همه جانب توست
دل ما را ببری از روی و ریاکن ای دوست
با همه نامه سیاهی، به تو روی آوردیم
تو به حسن نظرت، روی به ماکن ای دوست
من بی مایه اگر از نظرت افتادم
تو به افتاده نظر بهر خداکن ای دوست
این دل و دیده اگر قابل دیدار تو نیست
قابلیت به دل و دیده عطاکن ای دوست
کام عاشق به وصال تو روا می گردد
عاشق سوخته را کامرواکن ای دوست
حکم، حکم تو بود، صاحب هر امر تویی
من کی ام تا به تو گویم که چه هاکن ای دوست
یاد کن «ملتجی» از گفته استاد که گفت
«دوست را با عمل خویش رضاکن ای دوست»

﴿ ۴۲ ﴾

آداب گدایی

دیده‌ام مانده به ره تا تو بیایی ای دوست

رخ نورانی خود را بنمایی ای دوست

دل غمدیده من لاله صفت خونین است

تا گره از دل و کارم نگشایی ای دوست

مس هستی مرا همچو طلا خواهی کرد

نظری گر به من از لطف نمایی ای دوست

چه شود این دل محبوس من از الطافت

یابد از سجن فراق تو رهایی ای دوست؟

چون گدایان درت تا به نوایی برسم

یاد من هم بنده آداب گدایی ای دوست

دلم از زنگ گنه تیره شد ای مه چه شود

زنگ دل را به یکی جلوه زدایی ای دوست؟

تو طبیب منی و من ز غمت بیمارم

برسان بر من بیمار دوائی ای دوست

«ملتجی» را که دلش کربلا می خواهد

روزیش کن سفر کربلایی ای دوست

﴿ ۴۳ ﴾

نَفْخَةُ جَانِبِخَش

تَشْنَهُ بِي تَاب رَا اَبِي گَوَارَا اَرْزُوسْت
دَرْدَمَنْد بِيِنُوَا رَا هَم مَدَاوَا اَرْزُوسْت
گَر بَدَانْد لَذَّت دِيْدَار رُوي دُوسْت رَا
کُور رَا تَنهَا دَر عَالَم چَشْم بِيِنَا اَرْزُوسْت
اِي صَبَا اَز تَرِبْت يَارْم بَرَاي مَن بِيَار
دِيْدِهَام رَا سَرْمَه زَان خَاک کَف پَا اَرْزُوسْت
بَا هَمه نَالَايَقِي اِي مُونَس جَانْم، مَرَا
سَر سَپَرْدَن پِيَش پَاي چُون تُو مُولَا اَرْزُوسْت
نِيَسْت عَاشِق رَا هِرَاس اَز قَتْل، بِيِن پَرُوَانَه رَا
دَر مِيَان شَعْلَه رَفْتَن بِي مَهَابَا اَرْزُوسْت
دَر نِيَابِي گَر مَرَا اِي دُوسْت، خَوَاهَم شَد ز دَسْت
مَاهِي اَز شَط بَرُون رَا اَب دَرِيَا اَرْزُوسْت
اَنکَه رَا بَا يَک تَجَلِي مَسْت وَ شِيْدَا سَاخْتِي
بَا تُو هَم صَحْبَت شَدَن هَر لِحْظَه هَر جَا اَرْزُوسْت
خُود تُو بَايَد اِيْن دَل وَ جَان مَرَا اَحْيَا کُنِي
مَرْدَه رَا اَن نَفْخَةُ جَانِبِخَش عِيْسِي اَرْزُوسْت
بَا پِيَامِي خَسْرُوَا اِيْن خَسْتَه رَا خَشْنُود کُن
گَر چَه فَيِض دَر رِکَابْت بُوْدَن او رَا اَرْزُوسْت

این دل محجوب و مهجور من دیوانه را
انس و الفت با تو در امروز و فردا آرزوست
گر چه جای جغد نبود بر فراز کوه قاف
«ملتجی» را بر سر کوی تو مأوا آرزوست

قال امیر المؤمنین علی علیه السلام:

إِذَا نَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَنَّ الْحَقَّ فِي آلِ مُحَمَّدٍ، فَعِنْدَ ذَلِكَ
يُظْهِرُ الْمَهْدِيُّ عَلَى أَفْوَاهِ النَّاسِ، وَيُشْرَبُونَ حُبَّهُ، وَلَا يَكُونُ لَهُمْ
ذِكْرُ غَيْرِهِ ﴿

«هنگامی که منادی آسمانی ندا می کند که: حق با آل محمد علیهم السلام
می باشد، نام حضرت مهدی علیه السلام بر سر زبانها می افتد و دلها مالا مال از
محبت او شود، دیگر مردم را کاری جز عشق بازی با یاد و نام او نباشد» (۱)

﴿ ۴۴ ﴾

مفید فایده

درمان درد خلق جهان جز ظهور نیست
دور از تو در قلوب محبّان سرور نیست
ای ساقی شراب طهورا عنایتی
غیر از شراب وصل شرابی طهور نیست
جز نور وجه رب که فروغ جمال توست
مصداق بهر آیه الله نور نیست
گر خود شوی دلیل رهم در صراط قرب
راه وصال و قرب تو ای دوست، دور نیست
کور است دیده‌ای که شد آلوده با گناه
شایسته زیارت تو، چشم کور نیست
دل‌های عاشقان تو روشن، چو کوه طور
تنها ظهور نور تو در کوه طور نیست
امروز آن‌که دل نسپارد به حضرتت
ایمن ز هول و سختی یوم النشور نیست
جز انتظار تو که اجل نعم بود
ما را مفید فایده چیزی به گور نیست
در روز حشر بهر عبور از پل صراط
در دست دشمن تو جواز عبور نیست

دل را مقرر عشق تو کردم نه مهر غیر
مشتاق تو که شایق حور و قصور نیست
لبریز گشته کاسه صبر از فراق تو
دل‌های ما که همچو دل تو صبور نیست
مقصود حق ز سوره «والعصر» «ملتجی»
جز دوره ظهور و زمان حضور نیست

* * *

قال الامام الصادق عليه السلام:

﴿ إِذَا قَامَ، أَتَى الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ، فَيُقَالُ لَهُ: يَا هَذَا! إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ
صَاحِبُكَ، فَإِنْ تَشَأْنُ أَنْ تُلْحَقَ بِهِ فَالْحَقْ، وَإِنْ تَشَأْنُ أَنْ تُقِيمَ فِي كَرَامَةِ
اللَّهِ فَأَقِمْ ﴾

«چون آن حضرت قیام کند، به مؤمن در قبرش گفته می‌شود که: ای
مؤمن! صاحب تو ظهور کرده، اگر می‌خواهی به او ملحق شوی پس به او
پیوندد، و اگر می‌خواهی در کرامت پروردگار اقامت کنی پس بمان»^(۱)

﴿ ۴۵ ﴾

نعیم و منعم

به دلربایی تو هیچ کس در عالم نیست
کسی که عاشق روی تو نیست آدم نیست
به حق حضرت حق از خدا بود منفک
دلی که با دل نورانی تو منضم نیست
تویی نعیم و تویی منعم و در این عالم
کسی که بی تو بود، در جنان مُنَعَّم نیست
بنای دین رسول معظم حق را
ولای تو اگرش پایه نیست محکم نیست
کسی که مهر تو تنخواه کار او باشد
عوایدی که به دست آورد از آن، کم نیست
به غیر مرهم وصل تو ای مسیحادم
به زخم سینه بیمار عشق مرهم نیست
عجب عذاب الیمی است قهر تو، ای دوست
که آتش غضبت کمتر از جهنم نیست
غم تو مایه شادی «ملتجی» بر توست
دلی که جای غمت نیست شاد و خرّم نیست

* * *

﴿ ۴۶ ﴾

آستان لطف

بر دل دردمند من جز تو کسی گواه نیست
جز آستان لطف تو مرا دگر پناه نیست
چشم مرا تو باز کن تا که دگر نگویم
لایق دیدن رخت دیده پر گناه نیست
مجمع عاشقان تو محفل دوستان تو
اگر چه جایگاه این بنده روسیاه نیست
ولی نخوانده گر گدا رَوَد به بزم پادشاه
برون نمودن گدا در خور پادشاه نیست
وای به روزگار من وای به حال زار من
اگر بگویی ام ترا به بزم قرب راه نیست
عبادت الی الابد بدون مهر حضرتت
به حق حق که مورد پذیرش الاه نیست
به هر نفس که می کشم گدایی از تو می کنم
گدایی درت مرا شیوه گاهگاه نیست
میان موج فتنه ها در این زمان پر بلا
به هیچ نقطه ای مرا غیر تو تکیه گاه نیست
به بندگیت «ملتجی» به عالمی است مفتخر
چو بندگی درگهت، مقام و عز و جاه نیست

﴿ ۴۷ ﴾

قید محبت

بار فراق روی تو پشت مرا شکست
تیر غم تو بر هدف جان من نشست
رفع عطش نمی‌کندم جز شراب وصل
هشیارم آن زمان که شوم زان شراب مست
جایی دگر نمانده به دل بهر مهر غیر
قید محبت تو قیود دگر گسست
بهتر بود که از بدن افتد جدا اگر
دستی زند به دامن جز اهل بیت دست
در هر خطر تو ناجی من بوده‌ای و بس
ورنه کجا غریق بلا از خطر برست
ای خوش به حال آنکه نشد آنی از تو دور
ای وای بر کسی که زیاد تو غافل است
نگسسته تاکنون ز عنایات حضرتت
عهدی که با تو «ملتجی» ات بسته در است

* * *

﴿ ۴۸ ﴾

کرسی عدالت

دانم که نیم لایق دیدار جمالت
اما چه کنم با دل و با شوق و صالت؟
از صفحه دل خاطر تو محو نگردد
بیرون نرود از سر من، فکر و خیالت
هر لحظه که از یاد تو غافل شود این دل
آن لحظه از عمر تلف شد به بطالت
بیچاره بود آنکه به تو کار ندارد
هیئات از این غفلت و مستی و جهالت
هر راه به غیر از ره تو راه ضلال است
مگذار شوم رهرو وادی ضلالت
تو باب خدا هستی و ما سائل این باب
ما را به تو داده است خداوند حوالت
پرگشته جهان از ستم و حق کشی و جور
باز آ و بزن تکیه به کرسی عدالت
ما را به طریقی که شود ختم به کویت
بسنا ز ره مرحمت و لطف دلالت
شایسته بود پیش تو از شدت تقصیر
گر آب شود «ملتجی» از فرط خجالت

﴿ ۴۹ ﴾

سرمة دیده

سرمة دیده من تربت پاک قدمت
دو ختم دیده امّید به لطف و کرم
جبهه سای حرمت موسی و عیسی و خلیل
من که باشم که نهم جبهه به خاک حرمت
به امیدی که ببینم رخ زیبای تو را
متحصّن شده گرد حرم محترمت
خرده ای دوست به این غمزده خسته مگیر
چه کنم صدر نشین دل من گشته غمت
گر چه ناشکری انعام تو کردم بسیار
باز خواندی که بیایم به بساط نعمت
در کف نفس فرومایه در افتد از پای
آنکه بی بهره بود از مدد دم به دمت
«ملتجی» دل به کسی جز به ولیّ عصر مده
خواهی ار توشه بگیری تو از این عمر کمت

﴿ ۵۰ ﴾

محراب جان

نه هر چشمی بود قابل که بیند روی نیکویت
نه هر گوشه‌ای است لایق بشنود آن صوت دلجویت
نه هر دستی سزاوار است گیرد دامن لطفت
نه هر پا را بود یارا که آید بر سر کویت
ز من بیچاره‌تر نبود در این عالم اگر هرگز
دو گوشم نشنود صوتت، دو چشمم ننگرد رویت
برای خویشتن هر کس اگر بگزیده محرابی
بود محراب جان ما، هلال طاق ابرویت
نه تنها عروة الوثقی‌ای خیل اولیایی تو
بود حبل المتین انبیا هم تار گیسویت
مصفا کی قلوب عاشقان گردد ز دیدارت؟
معطر کی مشام ما شود از رشحه بویت؟
اگر نومیدم از اعمال زشت خود یقین دارم
تو می‌بخشی مرا، ای عفو و احسان عادت و خویت
الا یا بن الحسن ای ملجأ عشاق مفتونت
همیشه «ملتجی» چشم تمنایش بود سویت

﴿ ۵۱ ﴾

نوکر درگاه

جلوه‌ای تا که دل تیره منور گردد
قدمی رنجه که این بزم معطر گردد
گر عیادت کنی از خسته دل بیمارت
حال بیمار غم هجر تو بهتر گردد
رفتی و رفت ز تن تاب و توانم ای دوست
تو بیاتاکه به تن تاب و توان برگردد
نعمت مهر و تولای خدادادی تو
باعث راحتی از سختی محشر گردد
خود تو باب الهی و از تو کجا شد نومید
آنکه از صدق و صفا سائل این در گردد
غصب از روز سقیفه شده حق عترت
به تو احقاق حق آل پیمبر گردد
از تو ای مونس جان از دل و جان می‌خواهم
که مرا فیض حضور تو میسر گردد
ماه همه نوکر درگاه فلک جاه تویم
روشن از روی تو کی دیده نوکر گردد؟
خود تو دریای عنایاتی و این تشنه لطف
آمده تا که در این بحر شناور گردد
«ملتجی» دست تهی آمده بر درگاه تو
راضی ای دوست مشو دست تهی برگردد

﴿ ۵۲ ﴾

رتبه دل

دل اگر جای تو نبود درهمی قیمت ندارد

جبهه گر سلطان نساید بر درت حشمت ندارد

همت آن دارد که کوشد تا به وصلت نایل آید

آن که کوتاه است دست او ز تو، همت ندارد

حبّذا آن کس که دیدار تو او را گشته روزی

وای بر آن کس که از دیدار تو قسمت ندارد

غیر خدمت کردن ای جان جهان در راه عشقت

معنی تام و تمامی واژه خدمت ندارد

حرمت کعبه فزون تر باشد از هر چیز امّا

کعبه قدر عاشق دلداده ات حرمت ندارد

افضل نعمت بود مهر و تولّای تو، آری

حق تعالی فوق این نعمت دگر نعمت ندارد

«ملتجی»، نعمت، جدایی از ولیّ عصر باشد

هیچ بدبختی از این بدتر دگر نعمت ندارد

* * *

﴿ ۵۳ ﴾

مرکب عشق

صیاد عشق تو دل و جان را شکار کرد
محکم زمام نفس و هوئی را مهار کرد
آن عاشقی که محور کارش رضای توست
هر کار کرد بهر تو، دیوانه وار کرد
در راه تو هر آنکه اسیر غم تو شد
یک جا تمام هستی خود را نثار کرد
تنها کسی که سر بنهاد به درگهت
از چنگ دیو نفس و شیاطین فرار کرد
خود را کنم ملامت و توبیخ، چون گناه
روز مرا ز دوری تو شام تار کرد
تا طی کنیم یک شبه صد ساله راه را
ما را خدا به مرکب عشقت سوار کرد
هر کس به عهد غیبت تو رستگار شد
او را تو سلات به تو، رستگار کرد
ای سرگل حدیقه ایجاد، «ملتجی»
تنها تو را میان همه اختیار کرد

﴿ ۵۴ ﴾

میزان اعمال

الهی درد هجران را مگر درمان نمی‌باشد

مگر پایان برای دوره هجران نمی‌باشد

مریضان غمش بسیار و می‌دانی که در عالم

برای درد عشاقش جز او درمان نمی‌باشد

الا ای باغبان فصل نشاط باغ گل آید

مخور غم دائماً این باغ گل پژمان نمی‌باشد

یقیناً چهره پر نور خورشید جهان آرا

همیشه در حجاب ابرها پنهان نمی‌باشد

کجا باشد ثباتی لانه‌های عنکبوتان را

بساط ظلمها همواره جاویدان نمی‌باشد

برای حفظ حق و ریشه کن گرداندن باطل

کسی دیگر به جز او قاطع برهان نمی‌باشد

مده ای «ملتجی» دامان او از کف که در محشر

جز او چیز دگر اعمال را میزان نمی‌باشد

﴿ ۵۵ ﴾

تقصیر ما

یارب ظهور مهدی آل پیمبر دیر شد
از طول عهد غیبتش هر شیعه‌ای دلگیر شد
دلدادگان حضرتش گویند از سوز جگر
روز قیام منتظر یارب چرا تأخیر شد
وقتی که او آید ز ره می‌پرسد از اعدا چرا
زهر را به هجده سالگی قامت کمان و پیر شد
آن قدر ظلم و جور شد بر مادرم زهرا که او
در بهترین ادوار عمر از زندگانی سیر شد
گر از فشار میخ در کشته نمی‌شد محسنش
کی پاره حلق کودک ششماه بی شیر شد؟
چون ریسمان افکنده شد بر گردن حبل‌المتین
مولا امام الساجدین هم بسته بر زنجیر شد
گر درب بیت وحی را آتش نمی‌زد آن لعین
بر خیمه آل عبا کی شعله دامنگیر شد
ظلم زیادی شد پس از مرگ نبی بر عترتش
بالاترین ظلمی که شد مولا علی تکفیر شد
ای «ملتجی» انصاف ده، کز بهر دیدار رخس
هرگز قصور از او نشد، از ما همه تقصیر شد

﴿ ۵۶ ﴾

یار رفته سفر

طی شد مه محرم و از او خبر نشد*

روشن دو چشم ما به رخ منتظر نشد
گفتند: یار رفته سفر، باز می‌رسد

بیش از هزار سال گذشت و خبر نشد
گفتند: مستجاب شود گر دعا کنید

ما را چرا دعای فرج، کارگر نشد؟
گفتند: صبر، آورد آخر ظفر به بار

شد صبر ما تمام ولیکن ظفر نشد
کو عارفی که زانوی غم را بغل نکرد؟

کو عاشقی که دامنش از اشک تر نشد؟
یعقوب وار این پدر پیر روزگار

چشمش به راه ماند و خبر از پسر نشد
ای مهدی عزیز که جانها فدای تو

مردیم و عهد هجر تو آخر سپر نشد
تو شاهی که دشمن شیعه چه می‌کند

آخر چرا به همت تو، دفع شر نشد؟

* به جای این مصرع هر کدام از مصرع‌های زیر را می‌توان گذاشت:

ماه صفر سر آمد و از او... ماه ربیع طی شد و از او... طی شد مه جمادی و از او... ماه رجب سر آمد و از او... شعبان گذشت و از فرج او... ماه صیام طی شد و از او... سؤال هم سر آمد و از او... ذی القعدة هم سر آمد و از... ذی الحجة هم سر آمد و از او...

گفتند: غیبت تو به سر می‌رسد ولی
وا حسرتا که دوره غیبت به سر نشد
یا فاطمه به جان تو امروز هیچ کس
از مهدی عزیز تو مظلوم‌تر نشد
افسرده بود قلب تو آن روز و این زمان
قلبی ز قلب مهدیت، افسرده‌تر نشد
ای وای «ملتجی» به تو گر غصه و غمت
هر روز در فراق رخس بیشتر نشد

* * *

﴿ ۵۷ ﴾

ملاقات تو

درد بی درمان هجرانت چرا درمان نشد؟
دوره جانکاه غیبت از چه رو پایان نشد؟
ظلمت کفر و ستم بگرفته شرق و غرب را
شمس رخسارت چرا ای دوست نور افشان نشد؟
تاکنون ظاهر در این دوران پر جور و جفا
عزت آل علی و شوکت قرآن نشد
داد مظلومین چرا از ظالمین نگرفته ماند؟
خانه ظلم از پی و بنیان چرا ویران نشد؟
بس که قلب نازنینت هست محزون، لحظه‌ای
لعل لبهای تو ای آرام جان خندان نشد
همچو مهجوری که سوزد زاتش هجران تو
قسمت منم ملاقات تو ای جانان نشد
محفل انس است بستان و منم بلبل، تو گل
قسمت بلبل وصال گل در این بستان نشد
چشمه حیوان وصال بی زوالت هست و حیف
«ملتجی» سیراب از این چشمه حیوان نشد

﴿ ۵۸ ﴾

اختتام غیبت

روشن از نور جمالت گر جهان می شد چه می شد؟
گر جهان روزی به کام شیعیان می شد چه می شد؟
انعکاس پرتو توحید در اقطار عالم
امثال امر و حکمت در جهان می شد چه می شد؟
ای سرور سینه اهل محبت گر ز وصلت
این دل غمدیده ما شادمان می شد چه می شد؟
جسم و جان مرده ما گر در این دوران هجران
زنده از بوی تو ای آرام جان می شد چه می شد؟
ذلت مستکبرین، کوه تاهی دست اجانب
دوره آقای مستضعفان می شد چه می شد؟
افتتاح باب عدل و پرچم انا فتحنا
اختتام غیبت صاحب زمان می شد چه می شد؟
گر چه در باطن بود او میزبان خلق عالم
«ملتجی» را گر شبی او میهمان می شد چه می شد؟

* * *

﴿ ۵۹ ﴾

بانگ جاء الحق

ای خدا جان بر لب آمد مهدی زهرا نیامد
حجت بن العسکری آن مونس دلها نیامد
عاشقی با ناله می گفت از میان کوچه باغی
هی بهار آمد ولی آن سرگل گلها نیامد
خون چکد جای سرشک از دیده هر عاشق او
آن که گیرد خون ز چشم عاشق شیدا نیامد
چشم ما چون دیده یعقوب شد از انتظارش
پس چرا آن یوسف زیبای دور از ما نیامد؟
کاخ های ظلم، شرق و غرب عالم را گرفته
از چه رو ویران گر کاخ ستمگرها نیامد؟
کارد از جور عدو بر استخوان ما رسیده
بار الها از چه رو پشت و پناه ما نیامد؟
بر سر راهش نشسته حضرت عیسی بن مریم
پیشوا و مقتدای حضرت عیسی نیامد
بانگ باطل هر طرف یارب طنین افکنده اما
بانگ جاء الحق به گوش از جانب بطحا نیامد
سیل اشک دوستان فاطمه تا چند جاری؟
دادخواه حضرت صدیقه کبری نیامد

در جوانی فاطمه شد کشته از بیداد دشمن
آن که باید انتقامش گیرد از اعدا نیامد
«ملتجی» در حسرت دیدار او پیوسته گوید
ای خدا عمرم سر آمد مهدی زهرا نیامد

* * *

قال الامام الباقر عليه السلام:

﴿ يَا أَبَا حَمْزَةَ مِنَ الْمُحْتَمِ الَّذِي لَا تَبْدِيلَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ قِيَامٌ قَائِمًا،
فَمَنْ شَكَّ فِيمَا أَقُولُ، لَقِيَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَهُوَ بِهِ كَافِرٌ وَ لَهُ جَاحِدٌ ﴾

«ای ابو حمزه، از مسائل حتمی که هرگز در نزد خداوند تغییر پیدا نمی کند
قیام قائم ماست، هر کس در این گفتار من تردید کند، خداوند را به

صورت کافر و منکر ملاقات می کند»^(۱)

﴿ ۶۰ ﴾

شمع شبستان

ای خدا جان بر لب آمد جان جانانم نیامد
جسم و جانم شد ملول و روح ریحانم نیامد
چشم یعقوب زمان خون بارد از هجران و گوید:
ای خدا عزمم سر آمد ماه کنعانم نیامد
سرو بستان در بهاران زینت باغ است یا رب
شد بهار عمر امّا سرو بستانم نیامد
وعدۀ نصر من اللّٰه داده حق در عصر غیبت
عصر غیبت شد ولی موعود قرآنم نیامد
نور ایمان گنج پنهان محیی آیین قرآن
حجّت اثنی عشر آن سرّ یزدانم نیامد
روز ما تاریک شد تاریک تر از شام تیره
شام تاریک آمد ولی شمع شبستانم نیامد
مستقی شو «ملتجی» تا روی ماهش را ببینی
هی مگو آخر چرا آن مونس جانم نیامد

* * *

(۶۱)

پیک وصل

گِرد بام وصل تو مرغ دلم پر می زند
بر در درگاه تو سر را مکرر می زند
در ره وصل تو ما را باکی از اغیار نیست
طعنه ها گر چه به ما خصم ستمگر می زند
سرّ عشقت را نهان کردم من از بیگانگان
کی دل عاشق دم از راز مستر می زند؟
از فراق روی تو دیگر به تنگ آمد دلم
پیک وصل تو مرا کی حلقه بر در می زند؟
هر که قلبش را تو با یک جلوه کردن برده ای
کی به جز حرف تو با کس حرف دیگر می زند؟
کی دل آل علی علیه السلام شاد از ظهورت می شود
مهر تو کی بر بساط کفر، آذر می زند؟
آه از سوز جگر زهرای اطهر می کشد
ناله از دل زینب غمگین مضطر می زند
«ملتجی» تا جان به تن دارد گدای کوی توست
از تراب مقدم تو بر سر، افسر می زند

* * *

﴿ ۶۲ ﴾

همهٔ امید

زان خالقی که خلقت هر خشک و تر کند
دارم امّید این شب ما را سحر کند
آن دلنواز و مونس هر دل شکسته‌ای
آیا شود به جانب ما هم نظر کند؟
از حق بخواه ای همهٔ آرزوی دل
دیگر دعای منتظرانت اثر کند
این دل که غیر وصل تو اش نیست مرهمی
تا کی به درد هجر تو باید بسر کند؟
پیک ظهور تو که به راهش نشسته‌ایم
ما را کی از زمان وصالت خبر کند؟
سبیل هموم چون به دلم آورد هجوم
سدّ ولای توست که رفع خطر کند
هر خیر بی ولای تو شرّیست پُر ضرر
دلبستگی به تو است که دفع ضرر کند
دل‌تنگ گشته منتظر بی قرار تو
لطفی نسما به وادی قربت سفر کند
صدها هزار یوسف حُسن است منتظر
تا کی خدا جمال تو را جلوه گر کند

توفیق آن عمل تو عطا کن که دم به دم
ما را به آستان تو نزدیکتر کند
خواهد مدام «ملتجی» از حق که از دلش
مهر هر آن چه غیر تو باشد بدر کند

* * *

قال الامام الباقر عليه السلام:

«... بِأَبِي وَ أُمِّي الْمُسَمِّي بِإِسْمِي، وَ الْمُكْنَى بِكُنْيَتِي، السَّابِعُ مِنْ
بُعْدِي، بِأَبِي مَنْ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»

«پدر و مادرم به فدای کسی که همنام و هم کنیه من است، هفتمین امام
بعد از من است، پدرم به فدای آن که زمین را پراز عدل و داد می‌کند،

آنچنان که پراز جور و ستم شده باشد»^(۱)

﴿ ۶۳ ﴾

میلا دیّه «به به از این گل»

آمد آن ماهی که عالم را فروزان می‌کند
مُلک را در خرّمی چون باغ رضوان می‌کند
سرزد از باغ ولایت نوگل باغ وجود
به به از این گل که عالم را گلستان می‌کند
بهر این مولود مسعود همایونی خدای
عرش را با دست خود امشب چراغان می‌کند
نور خود را در قبال نور رویش مشتتری
از خجالت پشت ابر تیره پنهان می‌کند
نازم از این ماه نورانی که شرق و غرب را
امشب از یک جلوه خود نور باران می‌کند
ای محبّ مهدیّ آل محمّد غم مخور
دلبرت امشب عنایت بر محبان می‌کند
ای که یک عمری شعارت هست یابن العسکری
بر تو امشب حضرتش لطف فراوان می‌کند
لامکان ذاتش بود چون ذات یزدانی و جای
خود نه، بل یک پرتوش در دار امکان می‌کند
آنچه نور کبریا در طور با موسی کند
جلوه‌های گاه گاهش با دل و جان می‌کند

ای که می‌سوزی ز هجرش غم مخور او را خدای
عنت‌قرب از پرده غیبت نمایان می‌کند
چون شود اذن ظهورش صادر از درگاه حق
این شب تاریک را صبح درخشان می‌کند
گرچه عقل ما بود ناقص، ولی آن عقل کل
دوستان خویش را رفع نقصان می‌کند
ذوالفقار حیدری را از نیام آرد برون
دادخواهی از تمام اهل طغیان می‌کند
ظالمان دوره تاریخ را کیفر دهد
کاخ‌های ظلم را از ریشه ویران می‌کند
پاکسازی می‌کند از کفر شرق و غرب را
حکمفرما در جهان احکام قرآن می‌کند
امر شیطان گر بود رایج، به زودی حضرتش
دایر اندر ملک هستی امر یزدان می‌کند
پرچم «نصر من الله» را همی گیرد به دست
نصب آن را بر فراز بام کیوان می‌کند
در کنار تربت پاک فلک جاهش به ما
عیدی امشب لطف، سلطان خراسان می‌کند
یا علی موسی الرضا امر فرج از حق بخواه
چون دعایت را اجابت حی سبحان می‌کند
آتش سوزنده با تفتیده آهن کی کند
آن چه با دل شعله‌های نار هجران می‌کند

گو به بیمار غمش سر بر سر زانو منه
امشب از لطفش خدا، درد تو درمان می‌کند
«ملتجی» غمگین مشو لطف امام منتظر
کار را امروز و فردا بر تو آسان می‌کند

* * *

قال الامام الباقر عليه السلام:

﴿ يَا أَبَا حَمْزَةَ! مَنْ أَدْرَكَهُ فَلَمْ يُسَلِّمْ لَهُ فَمَا سَلَّمَ لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عليهما السلام وَ

قَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ، وَمَأْوَاهُ النَّارُ، وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ ﴾

«ای ابو حمزه! هر کس او را درک کند و تسلیم او نشود، در برابر حضرت

محمد و حضرت علی علیهما السلام تسلیم نشده است، و خداوند بهشت را بر او

حرام کرده است و جایگاهش آتش جهنم است، و چه جایگاه زشتی

است جایگاه ستمگران»^(۱)

﴿ ۶۴ ﴾

انتظار لقا

به یاد روی تو عشاق تو پریشانند
در انتظار لقای تو زار و نالانند
برای درد فراق تو عاشقان یکسر
بجز وصال تو چیزی دوا نمی‌دانند
به هر که منتظر تست عشق می‌ورزند
از آنکه انس ندارد به تو گریزانند
لیاقت تو ندانند جان خود، لیکن
به خاک زیر قدم تو جان نثارانند
اگر ز داغ فراق تو سخت می‌نالند
چو بلبل از غم هجران گل نوا خوانند
به گرد شمع وجود تواند پروانه
ز شعله غم تو همچو شمع سوزانند
اگر به روی زمین‌اند مخفی از مردم
در آسمان حقیقت چو مه درخشانند
تو حصن امنی و عشاق «ملتجی» بر تو
به فتنه‌ها متحصن به حصن ایمانند

* * *

﴿ ۶۵ ﴾

وادی خضرا

هر کسبی آزاد از قید تعلق‌ها بود
در شمار سالکین وادی معنا بود
از تجلی‌های انوار جمال سرمدی
سینه صافی دلان چون سینه سینا بود
مرده است آن دل که از مهر خدا بی بهره است
دل اگر شد جایگاه عشق حق، احیا بود
دل نباشد لایق از خالی نشد از غیر دوست
قلب عاشق محرم اسرار ما اوحی بود
فاش گویم: سر ما اوحی تولای علیست
بی تولای علی، توحید بی معنا بود
دانی ای دل چیست معیار ولای مرتضی
اندر این دوران که عصر غیبت کبری بود؟
انتظار و حبّ مهدی علیه السلام شاخص حبّ علی علیه السلام است
آن که اندر انتظارش خالق یکتا بود
جان عالم باد قربانش که از روز نخست
از عنایاتش بی‌پا دنیا و ما فیها بود
خوش به حال عاشقی مخلص که او را در جهان
در دیار خاندان حضرتش سکنا بود

کوی مهدی جایگاه دودمان او بود
در صحائف نام آن جا «وادی خضرا» بود
سرّ و اسراری خدا بنهاده در این سرزمین
واقف از اسرار آنجا ایزد دانا بود
گر زمین را پیکری گیری برایش عضوهاست
وادی خضرا یقیناً قلب آن اعضا بود
در سلوک اهل معنی طی منزلها شود
سیر اهل معرفت یک روز هم زانجا بود
«ملتجی» تنها ظهور آن امام منتقم
باعث شادی قلب حضرت زهرا بود



﴿ ۶۶ ﴾

چشم خدا بین

ساقی لب تشنگان کربلا عباس بود
پاسدار خیمه آل عبا عباس بود
اولین چشمی که بر جدّ غریبت خون گریست
دیده سقّای دشت کربلا عباس بود
آن که چون پشت فلک از شدّت بار غمش
پشت سالار شهیدان شد دو تا عباس بود
خوب می دانی چرا خم گشت پشت شاه دین
زآنکه نور چشم زهرا را عصا عباس بود
آن که در راه عزیز فاطمه شد از بدن
هر دو دست نازنین او جدا عباس بود
آن که همچون اولین مظلوم در عالم علی
فرق او هم از عمودی شد دو تا عباس بود
آن که چشمان خدا بینش کنار علقمه
کاسه خون گشت از تیر جفا عباس بود
آن که گفتا گر بنوشم من از این آب روان
نیست شرط عشق بازی و وفا، عباس بود
«ملتجی» آنکس که بنموده است هر درمانده را
از ره لطف و کرم، حاجت روا عباس بود

* * *

﴿ ۶۷ ﴾

صوت انا الحق

کی شود عالم سراسر وادی خضرا شود؟
با صفا صحن زمین چون جنت المأوا شود
کی شود جاء الحق مولای ما آید به گوش؟
محو هر باطل نماید هر حقی احیا شود
کی شود پیک وصالش حلقه زن بر در شود
منقضی دیگر زمان غیبت کبری شود؟
عنقریب ای آنکه از این تیره روزی خسته‌ای
روشن عالم از فروغ مهدی زهرا شود
مهدی زهرا بود احیاگر امر اِلاه
آن که صدها عیسی از یک نفخه‌اش پیدا شود
کس ندارد قدرت سر پیچی از فرمان او
موبه مو حکم خدا با همتش اجرا شود
گسترش پیدا کند آیین قرآن مبین
جمع آیین همه ادیان و مکتبها شود
چون که یکرنگی میان مردمان آید پدید
ریشه کن تخم نفاق از مزرع دنیا شود
ای عزیز جان من یا حجة بن العسکری
کی شود این دیده‌ها بر روی ماهت وا شود؟

نام ما را در صف یاران خود هم ثبت کن
می شود از درگهت ای دوست، استدعا شود؟
مهدیا در اختیار توست طبع «ملتجی»
هان منه نطقش برای غیر تو گویا شود

* * *

قال الصادق عليه السلام:

« مَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ الْأَئِمَّةِ وَ جَحَدَ الْمَهْدِيِّ كَأَنْ كَانَ كَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ
الأنبياءِ وَ جَحَدَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - نُبُوَّتَهُ »

« کسی که به همه امامان اعتراف کند ولی مهدی عليه السلام را انکار نماید،
همانند کسی است که به همه پیامبران اعتراف کند و نبوت حضرت

محمد صلى الله عليه وآله وسلم را انکار نماید» (۱)

﴿ ۶۸ ﴾

شمیم جانفزا

اذن دیدار تو گر روزی به من اعطا شود
روح تازه در تن رنجور من القا شود
با شمیم جانفزایت زنده کن دل را که گل
با نسیم روحبخش نوبهار احیا شود
سر نهم هر شب به بالین بلکه از الطاف تو
قسمتم دیدار تو در عالم رؤیا شود
آشیانم تاکنون در منزل بیگانه بود
آرزو دارم سرکوی توأم ماوا شود
پشت ابر غیبتی پنهان، چرا ای ماه حسن؟
جلوه کن دیگر که هستی وادی سینا شود
سالها در راه تو بنشسته‌ام شاید دمی
دیده من هم به روی روشنت بینا شود
کی مبدل شام هجران می شود بر صبح وصل
کی کند حق جلوه تا هر باطلی ملغا شود
کی دگر ظلمت سرای دهر و تاریکی جهل
روشن از نور تو ای نوباوه زهرا شود
هر کجا یک حکمرانی حکم می راند به خلق
کی شود حکم تو در کل جهان اجرا شود

دارم امید ای ولیّ اللّٰه اعظم، عنقریب
تحت فرمان تو این دنیا و مافیها شود
طاقت عشاق تو از دوریت گردیده طاق
ترسم امر حضرتت موکول بر فردا شود
«ملتجی» ملحق به او شو تا به حق نائل شوی
قطره چون ملحق به دریا می شود، دریا شود

* * *

قال الباقر علیه السلام:

﴿إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا رَحْمَةً، وَيَبْعَثُ الْقَائِمَ نِقْمَةً﴾

«خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برای رحمت فرستاده بود ولی قائم علیه السلام

را برای انتقام خواهد فرستاد» (۱)

﴿ ۶۹ ﴾

خیمه عدل

درد ما جز به ظهور تو مداوا نشود
تا نیایی گره از کار بشر و نشود
کاخ ظلم و ستم افراشته سر تا به فلک
پس چرا خیمهٔ عدل تو، سر پا نشود
تا خداوند جهان اذن قیامت ندهد
پاک از لوٹ ستم، صفحهٔ دنیا نشود
دین و ایمان بشر و زر و وبالش گردد
صحت آن اگر از سوی تو امضا نشود
هر که آزار دهد با عملش قلب ترا
مورد مغفرت خالق یکتا نشود
روز محشر که سرائر همه ظاهر گردد
در کف هر که بود خط تو، رسوا نشود
رهرو وادی تقوا و فضیلت نبود
آن که در زمرهٔ عشاق تو احصا نشود
لطف تو گر نشود شامل موسای کلیم
شامل حضرت او، آن ید بیضا نشود
تو اگر یاری عیسای پیمبر نکنی
مرده احیا ز دم حضرت عیسی نشود

وعدۀ روز ظهور تو که داده است خدای

دارم امّید که موکول به فردا نشود

تا تو ای منتظر از پرده نیایی بیرون

شادمان مادر تو حضرت زهرا نشود

صله بر آن که تقاضا کند از درگه تو

دور از شأن تو بینیم که اعطا نشود

«ملتجی» وای به حال تو و بخت بد تو

نظری گریه تو از جانب مولا نشود

* * *

﴿ ۷۰ ﴾

پایه عدل

تا نیایی تو برون از دل ما غم نشود
دل عشاق جگر سوخته حرّم نشود
از خدا گاه دعا مسألت ما این است
لحظه‌ای سایه تو از سر ما کم نشود
تا تو ای ناظم ایجاد نگردی ظاهر
وضع آشفته مخلوق منظم نشود
شب مظلّم شده ایام فراق بر ما
سپری از چه سبب این شب مظلّم نشود؟
با خداوند جهان هم به یقین بیگانه است
آن که با اذن تو با شخص تو محرم نشود
صورت عالم ایجاد بود تیره و تار
روشن از نور تو تا چهره عالم نشود
ذوالفقار علوی تا به غلاف است نهان
فارغ از این همه غم دوده آدم نشود
«ملتجی» جز به یدِ قدرت آن کفر ستیز
پایه عدل در این جامعه محکم نشود

﴿ ۷۱ ﴾

اسباب ظهور

از دل منتظران تو برون غم نشود
تا که اسباب ظهور تو فراهم نشود
از خدا مسألت ماست که حتی تأخیر
در ظهورت که مقرر شده یکدم نشود
هیچ دارو و دوا غیر ظهورت ای دوست
به دل خسته و مجروح تو مرهم نشود
لیک بهتر ز دعای خود تو بهر فرج
متصوّر سببی نیز مسلم نشود
تو دعا کن که خدا بگذرد از غیبت تو
رد دعایت ز در خالق اعظم نشود
آنکه در سایه امن تو ندارد مسکن
در امان از خطر و هول جهنم نشود
ذات حق جلّ جلاله نپذیرد هرگز
آن عبادات که با حبّ تو توأم نشود
«ملتجی» از تو مدد می طلبد تا او را
امر غیر تو به امر تو مقدم نشود

* * *

﴿ ۷۲ ﴾

چشمه حیات

گویی اگر ز لطف جوابم، چه می شود؟
آبی اگر شبی تو به خوابم، چه می شود؟
من سائل همیشگی در گه تو ام
گر باز هم دهی تو جوابم، چه می شود؟
دانم که بی لیاقتم، اما بیاوری
از یاورانت ار به حسابم، چه می شود؟
سر تا به پا حجایم و مفتون روی تو
گر بر طرف کنی تو حجایم، چه می شود؟
ای چشمه حیات، اگر زان می طهور
ریزی به کام جرعه آبم، چه می شود؟
ای رحمت خدا که دل از دوریت بسوخت
رحم ار کنی به قلب کبابم، چه می شود؟
با عجز «ملتجی» به تو گوید: اگر به حشر
آسان کنی حساب و کتابم، چه می شود؟

* * *

﴿ ۷۳ ﴾

مرهم وصال

روزی اگر سراغ من آیی چه می شود؟

از کار بسته عقده گشایی چه می شود؟

گر دیدگان تار و رمد دیده مرا

روشن به روی خویش نمایی چه می شود؟

از صوت غیر خسته بود گوش من، اگر

آید به گوشم از تو صدایی چه می شود؟

بر جسم و جان خسته من هم اگر دهی

با جلوه های خویش صفایی چه می شود؟

چون دوستان هم سخن پاکباز تو

من هم اگر رسم به نوایی چه می شود؟

بر زخم جانفزای فراق اگر نهی

با مرهم وصال دوایی چه می شود؟

قلبم سیاه گشته ز نگار معصیت

زنگار اگر ز دل، بزدایی چه می شود؟

اول بده به «ملتجی» خود لیاقتی

وانگه به او بگو که کجایی، چه می شود؟

* * *

﴿ ۷۴ ﴾

سرّ ما اوحی

کی شود مولای عالم مهدی زهرا بیاید
آن که از او عالم هستی بود برپا، بیاید
حجت خلاق سرمد محیی آیین احمد
قائم آل محمد سرّ ما اوحی، بیاید
آن که چرخ آفرینش می برد فرمان او را
از پی اصلاح امر مردم دنیا بیاید
آن گلی که از جلوه او می شود عالم گلستان
بلکه دنیا می شود چون وادی خضرا، بیاید
معدن جود و فتوت چشمه احسان و رحمت
شمس تابان ولایت شمع محفلها بیاید
آن انیس اولیا و مونس قلب ائمه
یادگار خاندان عترت طاها بیاید
از پی احقاق حق دودمان آل احمد
آن فروغ دیدگان سید بطحا بیاید
آن امید انبیا ز آدم گرفته تا به خاتم
دادخواه حضرت صدیقه کبری بیاید
ای دل ار افتاده‌ای در بحر غمها، شادمان شو
کشتی ناجی در این دریای طوفانزا بیاید

آن پناه خلق دائم در پی امداد باشد
هر که از صدق او را خواند در هر جا، بیاید
صورت عالم اگر زشت است ای دل پیش چشمت
غم مخور طاووس اهل جَنَّتِ الْمَأْوَا، بیاید
عنقریب آن سرّ یزدان جان دین و روح قرآن
دلنواز اهل ایمان قالع اعدا، بیاید
مشکلات اهل ایمان گر شد از اندازه بیرون
غم مخور، مهدی برای حل مشکل‌ها بیاید
«ملتجی» صبرش سر آمد با دلی بی تاب هر دم
هی به خود گوید که یا امروز یا فردا بیاید

* * *

(۷۵)

نخل امید

پس کی از روز وصال تو خبر می آید؟
کی شب هجر تو ای دوست بسر می آید؟
هر مسافر به دیار و وطنش باز آمد
کی نگار من غمگین ز سفر می آید؟
آنی از ساحت دل یاد تو بیرون نرود
دائماً صورت ماهت به نظر می آید
نغمه مرغ سحر می دهد از صبح خبر
کی پس شام فراق تو سحر می آید؟
سدّ لطف تو حفاظت کند از ما ای دوست
هر زمان جانب ما سیل خطر می آید
پس کی ای دوست پس از این همه خوناب جگر
نخل امید من آخر به ثمر می آید؟
ذوالفقار علوی چون که بگیرد در دست
پی آزادی انواع بشر می آید
«ملتجی» منتقم آل محمد مهدی
پی نابودی هر فتنه و شر می آید

* * *

﴿ ۷۶ ﴾

نگاه تو

غم فراق تو هر روز می شود تشدید

به قتل، شدت این غم کند مرا تهدید

همیشه ناله الغوث می کشم از دل

برای نیل به وصلت، مرا نما تأیید

به زیر بار فراق چه سروها، که خمید

چه دیده‌ها که به راحت سپید گشت، سپید

به یک نگاه تو گردد مس وجود، طلا

در این سخن نه مرا هست ذره‌ای تردید

کسی که چشم خدا بین خدا به او داده

به هر چه کرد نظر، روی دلربایت دید

همیشه بوی تو را می نماید استشمام

کسی که یک گلی از گلشن وصلت چید

به جان مادر پهلو شکسته‌ات زهرا

مرا ز درگه الطاف خود مکن نومید

نکرده جا به دل «ملتجی» غمت آسان

فروخت شادی عالم که تا غم تو خرید

﴿ ۷۷ ﴾

جفای هجر

بیرون نرفته از دل و جانم بلای هجر
فارغ نگشته‌ام ز غم جانفزای هجر
بیمارم از غم تو طبیباً عنایتی
تنها تویی معالج درد و بلای هجر
ترسم جفای هجر کشد عاقبت مرا
لطفی نما و دفع کن از من جفای هجر
پس کی شود زیارت رویت نصیب من؟
آیا من آفریده شدم از برای هجر؟
عمریست با فراق تو خو کرده جان من
بگذار وصل خویش از این پس به جای هجر
بر پیکر نحیف من از درد افتراق
پوشان تبای وصل به جای قبای هجر
چون بلبلی که ناله کند از فراق گل
تاکی زنای «ملتجی» آید نوای هجر

* * *

﴿ ۷۸ ﴾

تمنای لقا

جز در خانه تو در نزنم جای دگر

نروم از سر کوی تو به مأوای دگر

خاک عالم به سرم گر طلبم در همه عمر

از خدا غیر لقای تو تمنای دگر

من که بیمار غم هجر توام می دانم

جز وصال تو مرا نیست مداوای دگر

دیده‌ام قابل دیدار رخ ماه تو نیست

چه شود لطف کنی دیده بینای دگر

دوست دارم همه جا سر بنهم بر پایت

بی وجود تو نیم طالب دنیای دگر

غیر عرفان تو از ساحت قدس ازلی

عاشق غمزده را نیست تقاضای دگر

بخت برگشته بود «ملتجی» ار بگزیند

غیر تو ای پسر فاطمه، مولای دگر

* * *

﴿ ۷۹ ﴾

بحر عشق

نهال آرزو کی می دهد بر؟
وصالت کی شود ما را میسر؟
تو هستی سرگل گلزار هستی
بیا و بزم ما را کن معطر
کلامت نور و امرت زُشد باشد
سخن گو تا شود دلها منور
ولای توست شرط رستگاری
جدا گردد به آن مؤمن ز کافر
به یمن مقدم فرخنده ات بود
افاضاتی که شد بر هر پیمبر
جناب آدم مَطرود از خلد
به تو شد توبه اش مقبول داور
میان کشتی و طوفان دریا
جناب نوح را بودی تو یاور
میان شعله های نار نمرود
تو بودی ناجی فرزند آزر*

* - به استناد آیه شریفه «واذقال ابراهیم لایه آزر» (انعام، آیه ۷۴) حضرت ابراهیم را فرزند آزر گرفتیم ولی بحث مفصلی در تفاسیر است که مراد از اب در این آیه، پدر نیست و پدر ابراهیم شخصی بوده به نام تارخ. طالبین به تفاسیر شیعه ذیل آیه شریفه مذکور مراجعه نمایند.

عصای حضرت موسی بن عمران
بسه دست پُر توانت گشت از در
ز انفس تو بود انفس عیسی
که جان را باز گرداندی به پیکر
اگر چشمی تو را یک لحظه بیند
نگیرد دلبری غیر از تو دیگر
شد از روز ازل نقش جمالت
بسه لوح جانِ عشاقِ مصوّر
تولایت که اکسیر است اعظم
مس دل را نماید بهتر از زر
غم هجران جانسوز تو ای دوست
بسه حقّ حقّ که ما را کرده مضطر
عجب بحر است بحرِ عشقت ای دوست
مرا بنما در این دریا شناور
زمام «ملتجی» را درگفت گیر
که نسپارد به غیر از تو به گس، سر

* * *

﴿ ۸۰ ﴾

اهتزاز پرچم

صفات لایزال حیّ داور
ندارد غیر تو امروز مظهر
تو حیّ لا یموتی، آب حیوان
ز تو جوشید از بهر سکندر
گرفته روح از تو زمزم و بیت
صفا و مروه و وادی مشعر
خوش آن روزی که برخیزد ز کعبه
طنین نغمه اللّٰه اکبر
خوش آن روزی که با احیای قرآن
شود حق بر همه باطل مظفر
خوش آن روزی که گردد شاد و مسرور
دل افسرده زهراى اطهر
خوش آن روزی که بهر داد خواهی
بگیری در کف خود تیغ حیدر
خوش آن روزی که می‌گیری از آن رذل
حقوق حقّه ساقی کوثر
خوش آن روزی که با دست الهی
گنی از بیخ، نخل فتنه و شر

تو هستی یار مظلومان تاریخ
تو گیری انتقام از هر ستمگر
تو گیری انتقام مادرت را
دهی بر دشمنانش سخت کیفر
به روز وصل موفور السرورت
بگیرد فرش، همچون عرش زیور
به روز اهتزاز پرچم تو
جهانی می شود دین پیامبر
قرین عشق تو مقرون با خیر
جدائی از تو ملحق شد به هر شر
پناه و همدم و یار و شفیع
نباشد «ملتجی» را از تو بهتر

* * *

﴿ ۸۱ ﴾

یوم السرور

آرزوی ما بود درک ظهور حضرتش
زنده ماندن، فیض بردن، از حضور حضرتش
تاکنون روز خوشی شیعه به خود کی دیده است؟
شاد می‌گردد ولی، روز ظهور حضرتش
غم مخور ای تشنه‌ی ماء وصالش عنقریب
نوش جانانت می‌شود ماء طهور حضرتش
مهر و مه را رونقی نبود در ایام ظهور
نور گیرد عالم هستی ز نور حضرتش
غلغله افتد در افلاک از قیام آن جناب
شور محشر می‌شود بر پا ز شور حضرتش
اوست وجه الله و با یک جلوه رویش زهوش
رفته صداها چون کلیم الله به طور حضرتش
خوش را آماده کن بهر فرج ای «ملتجی»
تا نباشی شرمگین، یوم السرور حضرتش

* * *

﴿ ۸۲ ﴾

مشتاق تو

عمریست که مبتلا به هجران توام

بیمارم و محتاج به درمان توام

بر شاخه گل ناله زند بلبل و من

دور از گل روی تو غزلخوان توام

بر دامن هیچ کس نیندازم دست

تا از کرمت دست به دامن توام

کوشم همه عمر تا به وصلت برسم

ز آن روی به جستجوی یاران توام

از بهر زیارت جمال ماهت

تا جان به تنم بود پریشان توام

هر جا که روم سراغ تو می‌گیرم

در مجمع اهل انس حیران توام

زین کوچه به آن کوچه به یاد تو روم

مشتاق تو و سر به گریبان توام

من «ملتجی» ام به تو، شها تا دم مرگ

در آرزوی دیدن دوران توام

﴿ ۸۳ ﴾

آرزوی لقا

چشمم به راه مانده بیا نور دیده‌ام
عمری است انتظار قدومت کشیده‌ام
شکر خدا که در دل من جا گرفته‌ای
یا بن الحسن بیا بنشین روی دیده‌ام
هر شب عقایدم به تو اظهار می‌کنم
دارم امّید، صیّحه نھی بر عقیده‌ام
از آن چه خلق کرده خداوند لا یزال
مهر تو را به حق خدا برگزیده‌ام
هر شب به یاد روی تو در بزم اهل انس
هستی تو خود گواه، که با سر، دویده‌ام
یک عمر آرزوی وصال به دل مراست
گر یک نظر کنی به مرادم رسیده‌ام
پشتم دو تا شده است ز سنگینی دو بار
در زیر بار جرمم و هجرت، خمیده‌ام
پرگشته نامه عملم از خطا و جرم
کن محو سیئات مرا از جریده‌ام
چون نام توست ورد زبانت علی الدوام
بس طعنه‌ها ز مردم نادان شنیده‌ام
دیوانه گشت «ملتجی» از شدت فراق
دیگر فراق بس بود ای نور دیده‌ام

(۸۴)

طالب و مطلوب

کسی نبود در این غربت سرا غیر از تو محبوبم
چنانم کرده‌ای طالب که نبود جز تو مطلوبم
اگر جویای حال این حقیر بی سر و پای
یقینم گر شود راضی تو از دست منی، خوبم
مرا رسوا مکن، بر خویشان منسوب کن زیرا
گمان دارند این مردم، به تو ای دوست، منسوبم
اگر چه قابلیت نبودم، ای مونس جانم
کرم فرما و از یاران خود بنمای محسوبم
چو با شیطان و با نفس و هوی درگیر می‌گردم
تو گر پشت و پناه من نباشی سخت مغلوبم
از آن روزی که افکندی سر و کار مرا با خود
فقط باب عنایات تو را ای دوست می‌گویم
شدم من «ملتجی» بر تو که اصلاح کنی جانان
تو می‌دانی من از سر تا به پای خویش، معیوبم

* * *

﴿ ۸۵ ﴾

جمال فریبا

یک عمر در فراق تو شب‌ها گریستم
در گوشه‌ای نشستم و تنها گریستم
هر گه به روی دلکش مه دیده دوختم
در یاد آن جمال فریبا گریستم
از درد افتراق تو ای یوسف وجود
یعقوب سان همیشه به هر جا گریستم
آنی امان نداد به من سیل اشک شوق
هر جا زدم به عشق رخت پا، گریستم
در بزم انس و خلوت و نومیدی و امید
در کوه و دشت و دامن صحرا گریستم
افکند گریه عاقبت از پا و سر مرا
از بس که همچو شمع سراپا گریستم
گفتم مگر که عقده دل واکنم ز غم
چون «ملتجی» به غربت زهرا گریستم

* * *

﴿ ۸۶ ﴾

خیر محض

من از این زندگی تنها به وصل دوست خرسندم
به دام عشق دلدارم خدا را شکر پابندم
اگر هر کس برید از من، غمی نبود ولی از او
مسیار آن روز را یارب که گردد قطع پیوندم
نصیبم خیر محض افتد اگر روزی به خود بینم
دل از دنیا و از عقبی به عشق یار خود کنم
اگر مشمول الطافت شوم این را یقین دارم
که با مهر تو، مشمول عنایات خداوندم
اگر از آرزوی قلبی ام بررسی، عیان گویم
وصال بی زوال را همیشه آرزومندم
به درگاهش من بی مایه را یارب فرستادی
خدایا ناامید از درگه والاش مپسندم
به تو من «ملتجی» هستم الا ای عروة الوثقی
وجودم جملگی دست است بر دامنات افکندم

* * *

﴿ ۸۷ ﴾

قرص قمر

به هنگام دعا اول تو را مدّ نظر دارم
تضمنای وصالت را من بی پا و سر دارم
منازای مدّعی در پیش من بر حُسن معشوقت
که من یک دلبری چون مهدی اثنی عشر دارم
عجب آبی است آب وصل، چون نوشم ز دست تو
پس از نوشیدن آن آب، کامی تشنه تر دارم
برای دیدن روی تو و ایثار جان خود
خدا داند که در هر لحظه شوق بیشتر دارم
چرا روشن نباشد قلب من چون وادی سینا
که من در آسمان دل چو تو قرص قمر دارم؟
مرا خود رهنمایی کن که تا راه لقا پویم
که هر آنی به سوی کوی تو، عزم سفر دارم
به دریای بلا در کشتی امننت چو جا دارم
کی از امواج هول انگیز، احساس خطر دارم؟
به یاد روی تو هر صبح تا شب عمر سر کردم
خیالت را در آغوش از سر شب تا سحر دارم
شود چون نفخ صور ای دوست همچون «ملتجی» خواهم
که سر از خاک، بانام دل آرای تو بردارم

* * *

﴿ ۸۸ ﴾

گل زهرا علیها السلام

تا تو را دارم غمی از محنت دنیا ندارم
وحشتی از هول قبر و سختی فردا ندارم
جذبه عشقت مرا زاین سو به آن سو می کشاند
ورنه کاری با کسی از مردم دنیا ندارم
گر هجوم آرد ز هر سو شرّ و فتنه جانب من
حصن امنی چون تو دارم ترسی از آنها ندارم
من در آن حدّی که هستم شائق دیدار رویت
آرزوی طوف بیت و مسجد الاقصی ندارم
دوست دارم زنده باشم روز وصلت را ببینم
آرزویی غیر از این از قادر یکتا ندارم
از تو می خواهم که فردای قیامت با تو باشم
چشم بر حور و قصور و جنت المأوا ندارم
مونس و آرام جانم در همه عالم تویی تو
تکیه گاهی غیر تو در روز وانفسا ندارم
هرکسی بر مقتدایی اقتدا بنموده امّا
من امامی چون تو در دنیا و در عقبا ندارم
خصم می کوشد جدایی افکند بین من و تو
تا گرفتی دستم، از کید عدو پروا ندارم

گر به صحرا می روم یا دشت، دنبال تو گردم
ورنه قصد لذتی از گردش صحرا ندارم
«ملتجی» گوید: خدایا از تو در ادوار عمرم
حاجتی جز همنشینی با گل زهرا ندارم

* * *

قال رسول الله ﷺ:

﴿ وَكَدَى الْمَهْدِيُّ وَجْهَهُ كَالْقَمَرِ الدُّرِّيِّ، وَاللَّوْنُ مِنْهُ لَوْنُ الْكَوْكَبِ
الْمُضِيِّ، وَالْجِسْمُ جِسْمُ إِسْرَائِيلَ، يُمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا،
كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا تَرْضَى بِخِلَافَتِهِ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلُ
الْأَرْضِ، وَالطَّيْرُ فِي الْجَوِّ ﴾

«فرزندم مهدی، صورتش چون قرص قمر منور، رنگش همانند رنگ
ستاره درخشان، جسمش چون پیکر اسرائیلی هاست. زمین را پراز عدل و
داد می کند، چنانکه پراز جور و ستم شده باشد، آسمانیان و زمینیان و
حتی پرندگان از خلافت او خوشنود باشند»^(۱)

﴿ ۸۹ ﴾

پیوند غم

تا که در مجمع عشاق تو جایی دارم

به یقین پیش خداوند بهایی دارم

مهر تو در دل من عارضی و سطحی نیست

با تولای تو پیوند خدایی دارم

از قیودی که بود مانع وصل تو مرا

با عنایات تو امید رهایی دارم

من بی برگ و نوا آمده‌ام بر در تو

از تو یابن الحسن امید عطایی دارم

جرم بسیار مرا کمتر از کاهی بین

گر چه در پیشگفت کوه خطایی دارم

گر چه از بار معاصی کمرم خم شده است

لیکن از مهر و ولای تو عصایی دارم

من بیمار و مریض غم هجران، از تو

ای طبیب همه امید شفایی دارم

خورده پیوند غمت با دل و جانم ز ازل

کی من از شور غمت میل جدایی دارم؟

من به تو «ملتجی» ام از تو ترا می‌خواهم

کی بجز وصل تو ای دوست هوایی دارم

﴿ ۹۰ ﴾

رکن وثیق

ای عزیز جان و دل، یک دم بیا بنشین کنارم
گر بیایی صورتم را زیر پایت می گذارم
سروری، شاهی، امیری، حجّتی، جان جهانی
پای بوسم، بنده ام، خدمتگذارم، خاک سارم
مایه آرامش شوریده بلبل نیست جز گل
همچو بلبل دایم از هجر تو ای گل بی قرارم
گر چه عبد سرکشی هستم تو جانا مهربانی
از تو زین اعمال زشتم، شرمگینم، شرمسارم
جد تو فرمود: بپذیرید عذر مؤمنین را
گر تو را رنجانده ام، بپذیر اکنون اعتذارم
سالیان سال دارم انتظار مقدمت را
عمر پایان یافت آخر کی سر آید انتظارم
مرغ جانم می زند پر، هر کجا در بحر و در بر
تا رمق دارم به پیکر نام تو باشد شعارم
مردم اندر حسرت دیدار روی تابناکت
پرده بردار از رخت ای صورت پروردگارم
هر کسی در این جهان فخرش به چیزی هست و من هم
دم زدن از نام دلجوی تو باشد افتخارم

دین اگر نبود عجین با عشق تو، دینی است باطل
من که با آن دین، بسجان تو، سروکاری ندارم
گر مرا جانا به حال خود گذاری وای بر من
کسی کنم طغیان اگر در دست تو باشد مه‌ارم
ملتجایی، مَلْجَئِی، رکن وثیق شیعیانی
«ملتجی» هستم به درگاهت، گدایم، مستجارم



﴿ ۹۱ ﴾

طمأنینة دل

آتش گرفتَم از شرر هجر دلبرم
یاربّ شود که دلبرم آید دمی برم؟
چشم از سوای حضرت او بسته‌ام مگر
بیرون کند خیال اباطیل از سرم
یادش مرا یگانه طمأنینة دل است
واللّٰه اوست واقع اذکار داورم
با حور و حوض و کوثر و غلمان مرا چه کار؟
تنها هم اوست جنّت و انهار و کوثرم
امروز گر جدا ننماید مرا ز خویش
دیگر چه غم ز برزخ و فردای محشرم
بیماری است به ز سلامت مرا اگر
آن مهربان طیب بیاید به بستم
ای «ملتجی» به سجده برو دائماً بگو:
شکر خدا ولایت او شد مقدرم

* * *

﴿ ۹۲ ﴾

گنج عظیم

راضی ای دوست مشو این همه محزون باشم
خسته جان، سوخته دل، غمزده، دل خون باشم
سَعیم این است که ره در حرم عشق برم
نکند از صف عشاق تو بیرون باشم
به تولای تو، آزاده ترم از همه کس
چون به زندان غم عشق تو، مسجون باشم
نعمت دیدن رخسار تو درِیست گران
سالها در طلب این دُر مکنون باشم
با زبانی که بود قاصر و الکن، ای دوست
از تو و این همه الطاف تو ممنون باشم
هدف تیر نگاه دل من، دیده تست
سالها خیره در آن نرگس مفتون باشم
آستان بوسی تو گنج عظیمی است مرا
من نه آنم که پی دولت قارون باشم
چه خطرها که کند هر نفسی تهدیدم
تا به تو «ملتجی» ام از همه مأمون باشم

* * *

﴿ ۹۳ ﴾

خیال معشوق

مایه هستی و نشاط دلم
نیست غیر از وصال معشوقم
چون به وصلش رسم همی خواهم
وصلت بی زوال معشوقم
می دهم پیش هر که بنشینم
دائماً شرح حال معشوقم
منتها آرزوی من این است
سیر بینم جمال معشوقم
چون نشینم کنار او دائم
چشم دوزم به حال معشوقم
دوست دارم که هر کجا باشم
بشنوم قیل و قال معشوقم
مرگ خود را طلب کنم روزی
که ببینم ملال معشوقم
بنگرم در جهات ششگانه
صورت بی مثال معشوقم
در همه عمر لحظه‌ای فارغ
نشوم از خیال معشوقم
حجة بن الحسن امام زمان
الامان از مصیبت هجران

﴿ ۹۴ ﴾

پا در گل

فراغت از فراق تو نیافت تاکنون دلم
مراسم اشتیاق تو فراق توست مشکلم
به راه پر مشقت وصال بی زوال تو
بیا مرا نجات ده که سخت پای در گلم
قسم به خلق و خوی تو قسم به تار موی تو
همیشه یاد روی تو بود چراغ محفلم
مدد نما که بر طرف شود موانع لقا
برای دفع این حجب تو واقفی که کاهلم
حق سپاس از تو را چگونه من کنم ادا
که بوده است هر کجا عنایت تو شاملم
به بحر بیکران غم موج خطر کشد مرا
تو ای سفینه نجاتی بیا رسان به ساحلم
به راه حق که راه توست همیشه ثابتم بدار
که هر چه بر سرم رود بود ز مشی باطلم
تو دائماً بیاد من، هستی و لطف می کنی
اگر چه من چو «ملتجی»، ز حضرت تو غافلم

* * *

﴿ ۹۵ ﴾

پیشانم

قسم به زلف پریشان تو پیشانم
قسم به گردش چشمان تو پیشانم
چنانکه از غم گل ناله سر دهد بلبل
من از مصیبت هجران تو پیشانم
برای غربت و مظلومی تو مولا جان
قسم به سینه سوزان تو پیشانم
ز بیم آنکه مبادا بمیرم و نرسم
به فیض دیدن دوران تو پیشانم
اگر چه شرط محبت بجا نیورم
ولی ز طعن رقیبان تو پیشانم
تو هر چه خواستی از من، دریغ ورزیدم
از آن که کرده‌ام عصیان تو پیشانم
از اینکه ره نه به سوی تو برده‌ام حتی
نبرده ره به غلامان تو پیشانم
نشان بده به من «ملتجی» خواصت را
زن‌شناسی یاران تو پیشانم

* * *

﴿ ۹۶ ﴾

قبلة کعبه

بلاى هجر تو افتاده است بر جانم
وصال توست یگانه دوا و درمانم
بیا و رحم به آشفته حالى من کن
که از فراق تو سرگشته و پریشانم
نگفته راز دلم را تو خوب مى دانی
که واقفى تو به سر و ضمیر پنهانم
به روی صفحه دل نقش جاودان بندد
اگر که عکس تو افتد به روی چشمانم
برای آن که بگیرم سراغ کویت را
کجا روم؟ چه کنم؟ من که سخت حیرانم
به انتظار وصال تو پر زخم از شوق
وگر نه عالم دنیا همی است زندانم
تو را چو قبله نگیرد برای خود کعبه
نماز جانب آن کعبه من نمى خوانم
خدای من چه شود کز کرم دمى افتد
نگاه بی رمق من، به روی جانانم
شنید «ملتجی» از عارفی که مى گفتا:
چو عاشق تو ام ای دوست ز اهل ایمانم

* * *

﴿ ۹۷ ﴾

سرّ عشق

دوست دارم جان فدای مقدم جانان کنم
هر چه جانان خواهد از من با دل و جان آن کنم
دوست دارم خاک زیر پای آن فرزانه را
توتیای دیده خونبار از هجران کنم
قصد من از هر عمل جلب رضای او بود
با رضایش راضی از خود خالق سبحان کنم
روز محشر فکر و ذکر من تویی یابن الحسن
اعتناکی بر قصور و حور و بر غلمان کنم
گر مرا ایمان نیارد قرب بر درگاه تو
حاجتی نبود به آن من ترک آن ایمان کنم
وا اسف در محبس هجران تو زندانی ام
تاکی و تا چند باید جا در این زندان کنم؟
من مریضم از غم تو با چه یابن العسکری
درد عشق خانمانسوز ترا درمان کنم؟
سرّ عشقت را بگو تا عقده دل و اشود
قول خواهم داد آن را از همه کتمان کنم
وصل تو باشد مرادم گر میسر گردد
لحظه آنرا کجا سودای با رضوان کنم؟

غرق طوفان گناهم با تو ای کشتی امن
خویشتن را در امان از خوف این طوفان کنم
گر خطا کارم، مطیع آن چه خواهی نیستم
همت و عزمی بده تا گوش بر فرمان کنم
از عنایات تو یابن العسکری بی اختیار
صدر هر حرف و سخن نام تو را عنوان کنم
مقصد قرآن ز والعصر است دوران ظهور
از تو می خواهم که من هم درک آن دوران کنم
تا به درگاه فلک جاه تو هستم «ملتجی»
ناخلف باشم اگر رو بر در دونان کنم

* * *

﴿ ۹۸ ﴾

کوچه فراق

در راه وصل حضرت تو ترک جان کنم
یا هر چه امر توست بگو تا همان کنم
من تشنه وصالم و مشتاق روی تو
لطفی که از شراب لقانوش جان کنم
تا یاد تو گرفته فضای دل مرا
کی یاد خلد و نعمت باغ جنان کنم؟
چون ترک شر و فعل پسندیده امر توست
این را به جا بیاورم و ترک آن کنم
در کوچه فراق تو آواره تا به کی؟
در کوی وصل تو چه شود آشیان کنم؟
از تو نشان، هر آنکه شده بی نشان، گرفت
لطفی که خویش، در ره تو بی نشان کنم
گردست «ملتجی» بود از توشه‌ای تهی
توفیق ده که صرف تو عمر گران کنم

* * *

﴿ ۹۹ ﴾

اشک انتظار

هر لحظه‌ای که سوی خداوند رو کنم
یا بن الحسن ظهور تو را آرزو کنم
با هر که دیده چهره نورانی تو را
از خال هاشمی رخت، گفتگو کنم
در گوشه و کنار مشاهد که می‌روم
با دقت تمام تو را جستجو کنم
در حسرت وصال تو سرگشته‌ام هنوز
تا کی گلی ز گلشن وصل تو بو کنم؟
مردم ز داغ هجر تو از بهر دیدنت
آخر کجا روم، ز چه کس پرس و جو کنم؟
خشک است کام جان و دل از التهاب هجر
از آب وصل تو، چه شود تر گلو کنم
از معصیت چو گشت سویدای دل سیاه
با اشک انتظار تو اش، شستشو کنم
چون «ملتجی» به لطف توام روز رستخیز
از بستگی به تو طلب آبرو کنم

﴿ ۱۰۰ ﴾

دوری یار

جانم آمد به لب از دوری یارم چه کنم؟
روز و شب از غم او زار و نزارم چه کنم؟
قابض روح چو خواهد که بگیرد جانم
اگر آن یار نیاید به کنارم چه کنم؟
اگر آن دلبر جانانه دوران از من
دستگیری نکند، آخر کارم چه کنم؟
عمر بگذشت به مهجوری و غفلت، هیئات!
گر نبینم رخ تابان نگارم چه کنم؟
ای که با یک نظری صد گره را بگشایی
گره‌ای سخت فتاده است به کارم چه کنم؟
نبرد ره به تو جز رهرو راه تو ولی
من که گم کرده ره اندر شب تارم چه کنم؟
گفته‌ای صبر کن آخر که فرج نزدیک است
رَخْتُ بِر بَسْتَه ز دَل صَبْر و قَرَارم چه کنم؟
گر خداوند به عدلش به حسابم برسد
چون شود بسته به من راه فرارم چه کنم؟
تو مگر شافع من روز قیامت باشی
ورنه با این همه سنگینی بارم چه کنم؟
من به درد غم هجران تو از روز ازل
همچنان «ملتجی» ای دوست دچارم چه کنم؟

* * *

﴿ ۱۰۱ ﴾

امضای عهد

با تمام هستی خود با تو سودا می‌کنم
عهد خواهم بست و زیر عهد امضا می‌کنم
گر چه رسوایی زهر دردی بود دشوارتر
خویشتن را در ره عشق تو رسوا می‌کنم
تا ببوسم جای پایت را به امید وصال
گاه رو بر ذی طوی گه رو به رُضوی می‌کنم
گر جمال دل ریایت را نشان من دهی
نقد جان خویشتن را بر تو اهدا می‌کنم
گر تو گوشم واکنی صوت تو را خواهم شنید
گر تو چشمم واکنی رویت تماشا می‌کنم
فخر بر دنیا و عقبی افتخاری کاذب است
من به مهرت فخر در دنیا و عقبی می‌کنم
خاصه حین ندبه کردن بر تو و آباء تو
نعمت وصل تو را از حق تمنا می‌کنم
«ملتجی» هستم به تو، توفیق و همّت گر دهی
تا که جان دارم به تن امر تو اجرا می‌کنم

﴿ ۱۰۲ ﴾

محروم از زیارت

چون ما اسیر نفس و هوئی و هوس شدیم
محروم از زیارت آن دادرس شدیم
پابند عرفها و اباطیل گشته‌ایم
بیچاره ما که در صف اصحاب رس* شدیم
در یک دلی دو مهر نگنجد چه شد که ما
دم می‌زنیم از گل و هم کیش خس شدیم؟
رفتیم راه شرّ به گمانی که خیر ماست
واحسرتا به مزبله‌های دّنس شدیم
گر قائلیم غیر ولیّ هیچ کاره است
دیگر چرا به غیر ولیّ ملتمس شدیم؟
صدها هزار قافله هر لحظه بگذرد
بیدار پس چرا نه ز بانگ جرس شدیم؟
چون «ملتجی» که عمر عزیزش تباه گشت
باید که پیش رفت دریغا که پس شدیم

* * *

* خداوند متعال در سوره فرقان آیه ۳۸ و سوره ق آیه ۱۲، از اصحاب رس یاد می‌کند و در کتب تفسیر، سرگذشت و پای بندی آنها به عقاید خرافی شان ذکر شده است.

﴿ ۱۰۳ ﴾

راه پر مشقت

ما با کسی به غیر تو سودا نمی‌کنیم
خود را به راه غیر تو رسوا نمی‌کنیم
بر سینه سنگِ هیچ کسی را نمی‌زنیم
امر کسی به غیر تو اجرا نمی‌کنیم
اظهار دوستی به تو افتخار ماست
از طعنهٔ رقیب تو پروا نمی‌کنیم
ما پیروی ز مرشد دیگر، به غیر تو
در راه پر مشقتِ معنا نمی‌کنیم
بی نیتِ طواف بگرد وجود تو
هرگز طواف بیت خدا را نمی‌کنیم
غیر از تو و ظهور تو را از صمیم دل
از حسی لایزال تمنا نمی‌کنیم
تا ای پناه جان به تو گرم است پشت ما
اظهار عجز در برابر اعدا نمی‌کنیم
یارب چو «ملتجی» چه اگر خار آن گلیم
خود را جدا از آن گل زهرا نمی‌کنیم

﴿ ۱۰۴ ﴾

پرده جهل

هجر تو برده قرار از دل ما مهدی جان
آتش افروخته در حاصل ما مهدی جان
روز اول که گیل هستی ما ریخته شد
به ولای تو عجین شد گیل ما مهدی جان
تو عیان در همه جا هستی و اما افسوس
پرده جهل بود حائل ما مهدی جان
جز ظهور تو که پیوسته مراد دل ماست
به خدا حل نشود مشکل ما مهدی جان
قافله رفته و ما مانده زره در شب تار
رحمتی مانده به گیل محمل ما مهدی جان
غم دوری تو ما را به بلا کرده دچار
ترسم آخر که شود قاتل ما مهدی جان
«ملتجی» ما به تو هستیم و تقاضا داریم
نعمت وصل کنی شامل ما مهدی جان

﴿ ۱۰۵ ﴾

سایه لطف

تا نسینم رخ زیبای تو را مهدی جان
دلم آرام نگیرد به خدا مهدی جان
نیمه جانی که به تن مانده نثار تو کنم
گر بسینم گل رخسار ترا مهدی جان
نام دلجوی تو ای مظهر اسماء و صفات
همه جا ورد زبان است مرا مهدی جان
چشم امید به تو دوخته و آمده است
به در خانه لطف تو گدا مهدی جان
همچو پروانه دلم پرزند و بیتاب است
گرد انوار تو ای شمع هدی مهدی جان
من نه آنم که کشم دست گدایی از تو
نکنم دامن لطف تو رها مهدی جان
تو نه آنی که کنی سائل خود را نومید
چون تویی معدن احسان و سخا مهدی جان
دستگیری کن از این غرقه دریای فتن
تا رهد از خطر موج بلا مهدی جان
خبر وصل تو کو تا که غم از دل برود؟
دیگر ای یوسف گمگشته بیا مهدی جان

عاشقِ منتظرِ خسته دلِ بیمار
یابد از فیض حضور تو شفا مهدی جان
آنکه شد از تو جدا لعنت حق شامل اوست
میپسند این که شوم از تو جدا مهدی جان
کم مباد ای پسر فاطمه حتی آنی
سایه لطف شما از سر ما مهدی جان
قبله کعبه تو و روح عبادات تویی
ای صفا را ز صفای تو صفا مهدی جان
همتی ده به من «ملتجی» کم همّت
تا نخواهم ز خدا غیر تو را مهدی جان

* * *

﴿ ۱۰۶ ﴾

جای خوش

دلم به وصل تو تنها خوش است مهدی جان
که وصل قطره به دریا خوش است مهدی جان
فکندن سر خود را که اشرف اعضاست
به پای همچو تو مولا خوش است مهدی جان
میان آتش دوزخ به یاد تو بودن
به عاشقان تو بس جا خوش است مهدی جان
نوای هجر ندارد صفا، که در برگل
نوای بلبل شیدا خوش است مهدی جان
به ما وصال تو ماء معین و ما تشنه
به تشنه آب گوارا خوش است مهدی جان
به یک اشاره نشان ده که مورد نظرم
که دل سپرده به ایما خوش است مهدی جان
به «ملتجی» که تو در باطنش مکان داری
کجا ظواهر دنیا خوش است مهدی جان

* * *

﴿ ۱۰۷ ﴾

دست دعا

غم هجران ز دوش جان ما بردار، مهدی جان
عنایت کن قدم بر چشم ما بگذار، مهدی جان
اگر خواهی به ما احسان کنی بهر ظهور خود
به درگاه خدا دست دعا بردار، مهدی جان
خطا هر کس کند قلب تو را آزرده می سازد
مرا کن عفو اگر دادم تو را آزار، مهدی جان
تقاضا می کنم از تو که در هر لحظه عمرم
به آن کاری که می خواهی مرا وادار، مهدی جان
طبیبا درد جانسوز فراق کرده بیمارم
عنایت کن شفایی ده به این بیمار، مهدی جان
بساط ظلم از هر سو در عالم پهن گردیده
دهی کی خاتمه بر مهلت اشرار، مهدی جان
برون کن از نیام آن تیغ آتشبار حیدر را
دگر برگیر داد عترت اطهار، مهدی جان
بیا و بهر خشنودی قلب مادرت زهرا
بزن جسم کثیف دوومی بر دار، مهدی جان
بزن بر دار و آتش زن تن او را که سیلی زد
به روی فاطمه در کوچه و بازار، مهدی جان

بیا و قطع کن دستی که بر بازوی زهرا زد

غلاف تیغ، پیش حیدر کَرّار، مهدی جان
زدست امت بیدادگر بعد از رسول الله

علی را وارد آمد محنت بسیار، مهدی جان
اگر با چاه می گوید علی درد دل خود را

پس از زهرا ندارد یاور و غمخوار، مهدی جان
دگر ای دست حق از آستین غیب بیرون شو

برای قلع و قمع فرقه کفار، مهدی جان
خوشا بر حال عشاق ملازم در رکاب تو
کرم کن «ملتجی» را جزو شان بشمار، مهدی جان

* * *

﴿ ۱۰۸ ﴾

قلب سوزان

به لب جانم رسید از فرط هجران تو مهدی جان
مداوم دیده جان است گریان تو مهدی جان
دل ما گشت کانون غم و اندوه ز آن روزی
که ما را ذات حق بنمود حیران تو مهدی جان
چراغ عمر را هر لحظه بینم رو به خاموشی
از آن ترسم نبینم روی تابان تو مهدی جان
تمنای همه ذرات عالم از خدا این است
کند جاری خدا در ملک، فرمان تو مهدی جان
طفیلِ خلقتِ ذاتِ تو شد مخلوق، جا دارد
خلاقِ جملگی گردند قربان تو مهدی جان
تو هستی سفره دار ما خَلَق از اول خلقت
خورد روزی خود مخلوق از خوان تو مهدی جان
مرا مهمان نمودی از کرم بر خوانِ احسانت
شود آیا ز تو محروم مهمان تو مهدی جان
ندارم قابلیت تا فدای مقدمت گردم
شوم قربان خاک پای اعوان تو مهدی جان
مگر کم می شود ای معدن جود و کرم از تو
اگر گردم منِ دل خون ز یاران تو مهدی جان

تو داغ اولیا و مادرت زهرا به دل داری
بمیرم از برای قلب سوزان تو مهدی جان
دل تو از برای شیعینت سخت می سوزد
فدای آن دل از غصّه بریان تو مهدی جان
تو کی آبی که تا گردد ز جسم نحس عدوانت
جدا سرهایشان از تیغ برّان تو مهدی جان
اگر اعمال ما افتد قبولِ درگه قدست
شود الحق قبولِ ذاتِ یزدانِ تو مهدی جان
عنایت کن نگهداری نما از «ملتجی» چندی
که تا دریابد آن مهجور، دوران تو مهدی جان

* * *

﴿ ۱۰۹ ﴾

دیار عشق

یارب سلام ما به ولیّ زمان رسان
یعنی به آن ذخیره و گنج نهان رسان
باد صبا اگر گذری از دیار عشق
پیغام ما به مهدی صاحب زمان رسان
برگو که قلب شیعه تو سخت خسته است
باز آ و مرهمی به دل شیعیان رسان
ای ابر رحمتی که نهانی به کتم غیب
آب وصال خویش به لب تشنگان رسان
ای دست حق بیا بدر از آستین غیب
دستی برای یاری افتادگان رسان
یارب چه میتوان که قیامش به اذن توست
اذنش بده به خسته هجرش توان رسان
هجرش ربوده از کف ما صبر و تاب را
یا رب ظهور حضرت او بی امان رسان
ای پاسبان عالم ایجاد، اَلْعَجَل
باز آ و خود به گله دور از شبان رسان
ای «ملتجی» مدام بخواه از خدا، بگو:
یا رب پناه و منجی مستضعفان رسان

﴿ ۱۱۰ ﴾

باغ بی گل

از شرار هجر رویت سالها یابن الحسن

سوختم چون شمع از سر تا به پایابن الحسن
من از آن روزی که خود را می شناسم تاکنون

جستجویت می کنم در هر کجا یابن الحسن
همچنان که باغ بی گل را صفایی نیست

بزم خالی از وجودت را صفایابن الحسن
با دل بشکسته و با چشم گریان روز و شب

از خدا خواهم ملاقات ترا یابن الحسن
سخت دلتنگم غریبم بی کس و درمانده ام

لطف کن گاهی به دیدارم بیا یابن الحسن
گر بداند از کدامین ره تو را افتد عبور

بر سر راهت نشیند این گدایابن الحسن
ریسمان این سگت را لحظه ای از کف منه

تا نباشد از تو آنی هم جدا یابن الحسن
با گل روی تو تا این خار باشد همنشین
«ملتجی» دارد تقاضای دعایابن الحسن

﴿ ۱۱۱ ﴾

یا معز الاولیاء

یا معز الاولیاء یا بن الحسن
یا منذل الاشقیاء یا بن الحسن
ای امید اولین و آخرین
یا ممد الانبیاء یا بن الحسن
چشمه فیض خدا در ماسوا
منبع لطف خدا یا بن الحسن
ما سوی الله ریزه خوار خوان توست
ای ولی ما سوا، یا بن الحسن
من نمی بینم جمالت را ولی
حاضری در هر کجا یا بن الحسن
عاشقان منتظر افسرده اند
تا تویی در اختفا یا بن الحسن
آرزوی ما همه دیدار توست
هَبْ لَنَا آمَانَ یا بن الحسن
زاتش هجران تو دل آب شد
قسمت ما کن لقا یا بن الحسن
جلوه ای کن تا که گردد بزم ما
زان تجلی، با صفا یا بن الحسن
ای که باب حاجت خلقی به حق
اغظنا حاجاتنا یا بن الحسن

لحظه‌ای دلجویی از دلخسته کن
از غم او را کن ره‌یابین‌الحسن
یا مغیث الشیعه اذکرک جمّعنا
إِسْتَجِبْ دَعْوَاتِنَا یابین‌الحسن
لختی آرام ای سوار تیز پی
مانده از راهیم ما یابین‌الحسن
کارها را چاره کن ای چاره ساز
دردها را کن دوا یابین‌الحسن
ما گدایان را بده امشب ز لطف
یک جواز کربلا یابین‌الحسن
هم مدینه، مکه، طوس و کاظمین
هم نجف، هم سامرا یابین‌الحسن
جان زهرا ما غلامان را مکن
لحظه‌ای از خود جدا یابین‌الحسن
حق تعالی می‌شود راضی ز ما
گر ز ما گردی رضا یابین‌الحسن
دستگیری کن از این دلدادگان
روز پر خوف جزا یابین‌الحسن
از تو دارد مسئلت یک جرعه‌ای
«ملتجی» زاب بقا یابین‌الحسن

﴿ ۱۱۲ ﴾

یابن الحسن رضی الله عنه

ای منجی هر مرد و زن، غرقیم در بحرِ میحَن
ما را رها کن زین فتن، یابن الحسن یابن الحسن
ای نور چشم فاطمه، دوران هجر ما همه
کی می پذیرد خاتمه، یابن الحسن یابن الحسن
ای مجری احکام دین، ای محیی شرع مبین
ای دست حق در آستین، یابن الحسن یابن الحسن
شد قبله ما کوی تو، محراب ما ابروی تو
بینیم ما کی روی تو؟ یابن الحسن یابن الحسن
ای مظهر لطف خدا، بیند ترا گر چشم ما
کم می شود آیا تو را؟ یابن الحسن یابن الحسن
قلب محبتان غرق خون، از جور این چرخ زیون
از پرده کی آبی برون؟ یابن الحسن یابن الحسن
دنیا و عقبایم تویی، سالار و مولایم تویی
تنها تمنایم تویی، یابن الحسن یابن الحسن
از راه احسان و کرم، بردار از روی دلم
سنگینی بار آلم، یابن الحسن یابن الحسن
بار غم هجران توست، چشم دلم گریان توست
دل دائماً حیران توست، یابن الحسن یابن الحسن

افتاده‌ام دستم بگیر، دستم بگیر ای دستگیر
رحمی نما بر این حقیر، یابن الحسن یابن الحسن
مهر تو را دارم به دل، از تو ولی هستم خجلی
این رو سیه را کن بحل، یابن الحسن یابن الحسن
ای «ملتجی» را ملتجا، ای شیعیان را مقتدا
دوری بس است دیگر بیا، یابن الحسن یابن الحسن

* * *

﴿ ۱۱۳ ﴾

جلوه حق

ای حجت حق گوشه چشمی سوی ما کن
حاجات برون از حد ما را تو روا کن
دل بسته به عشق تو، ز اغیار بریدیم
یک جلوه تو بر دیده ناقابل ما کن
تا سیر نبینیم تو را کام نیابیم
خود منتظران را همگی کام روا کن
بهر فرجت ای ولی خالق و مخلوق
در پیشگاه ذات خداوند، دعا کن
آیم همه شب بر در لطفت به گدایی
ای رحمت حق، مرحمتی هم به گدا کن
از آنچه به خوبان درت لطف نمایی
بر ما به تولای علی نیز، عطا کن
گر چاره دردم ننمایی، چه توان کرد؟
درد دل زهرای ستمدیده، دوا کن
از قبر برون کن بدن آن دو لعین را
با اذن خدا، محکمه عدل بپا کن
محکوم چو گشتند تن آن دو نفر را
آتش بزن و شاد دل خیر نسا کن

ای «ملتجی» از آل علی روی مگردان
می‌کوش ز خود، عترت اطهار رضا کن

* * *

قال رسول الله ﷺ:

﴿ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ، حَتَّى
يَبْعَثَ اللَّهُ تَعَالَى رَجُلًا مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي، إِسْمُهُ إِسْمِي، يَمَلَأُ الْأَرْضَ
قِسْطًا وَعَدْلًا، كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا ﴾

«اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نباشد، خداوند آن روز را آنقدر
طولانی گرداند تا مردی را از خاندان من مبعوث کند، او همانم من است.
زمین را پر از عدل و داد کند، آنچنانکه پر از جور و ستم شده باشد»^(۱)

﴿ ۱۱۴ ﴾

دم جانبخش

الهی چشم ما را بر جمال دوست بینا کن
قلوب مرده را از آن دم جانبخش احیا کن
وجود ما سراپا غرق عصیان است و ناپاکی
به طُهر ذات او، ما را ز ناپاکی، مبرا کن
الهی چون شب تار است روز ما ز هجرانش
ز پشت ابر غیبت، روی ماهش را هویدا کن
زمانه دین ختم الانبیا را نیمه جان کرده
به جسم نیمه جان شرع، جان تازه القا کن
به مهجوری قرآن غربیت رحم کن یارب
بـرات انقلاب مهدی موعود امضا کن
خدایا در جوار حضرت صاحب زمان مهدی
به ما توفیق طوف قبر ثار اللّٰه اعطا کن
تو ای امّید قلب اصفیا و انبیا آخر
بیا احقاق حق اولیا، از خیل اعدا کن
طیب دردمندانی و من بیمارم از هجران
مریض درد هجرت را به لطف خود، مداوا کن
شده باز یچّه دست اجانب دین یزدانی
بیا حکم الهی را تو اندر ملک، اجرا کن

اگر چه «ملتجی» کمتر بود از خاک درگاهت
تو او را در شمار یاوران خویش، احصا کن

* * *

قال الامام حسن العسكري عليه السلام:

﴿ يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يُخْلِ الْأَرْضَ مِنْذُ
خَلَقَ آدَمَ عليه السلام، وَلَا يُخْلِهَا إِلَى أَنْ تُقُومَ السَّاعَةُ، مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى
خَلْقِهِ، بِهِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ، وَبِهِ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ، وَبِهِ
يُخْرَجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ ﴾

«ای احمد بن اسحاق! از روزی که خداوند حضرت آدم عليه السلام را آفریده،
هرگز روی زمین را از حجت خدا خالی نگذاشته، و تا قیام قیامت خالی
نمی‌گذارد، به وسیله او بلاها را از اهل زمین دفع می‌کند، به برکت
او باران می‌فرستد، و به سبب او برکات زمین را خارج می‌کند»^(۱)

﴿ ۱۱۵ ﴾

جزیره خضرا

یارب مرا جزیره خضرا نصیب کن
نائل مرا به دیدن روی حبیب کن
ما را که عمرمان سپری گشت با فراق
دیدار آن عزیزتر از جان نصیب کن
یارب طبیب من که علاجم کند کجاست؟
عازم مرا به محکمه آن طبیب کن
ما دلشکسته ایم به آن دلنواز گو:
دلجویی از شکسته دلان غریب کن
یارب برای خاتمه عصر غیبتش
ورد زبان او، همه آمن یُجیب کن
بیش از هزار سال گذشته ز صبر او
یارب دگر برون ز دل او شکیب کن
گویند جمله منتظران همچو «ملتجی»
یارب ظهور حضرت او عنقریب کن

* * *

﴿ ۱۱۶ ﴾

دنیای صاحب زمانی

با یک نگاهی این دل مهجور ما را شاد کن
این قلب ویران گشته را با وصل خود آباد کن
مرغ دلم محبوس شد در محبس هجران تو
این مرغک محبوس را از آن قفس آزاد کن
باز آ و بین ظلم و ستم پر کرده شرق و غرب را
برچین بساط ظلم را ترویج عدل و داد کن
شیطان و شیطان کیش را بردار از روی زمین
امر خدا را رائج اندر عالم ایجاد کن
امید دلجویی نداریم از کسی جز لطف تو
یا حجة بن العسکری پیوسته یاد کن
ما عاشقان خسته را یابن الحسن منت بنه
در زمره انصار خود از جمله اوتاد کن
باز آ و با تیغ دو سر، ای دست حق در آستین
مقهور کن قهار را، مظلوم را امداد کن
هر کس برای خود کند تفسیر قرآن مبین
باز آ به حکم واقع قرآن تو استشهاد کن
دل‌های اجداد تو با غم تا به کی باشد قرین؟
ای منتقم باز آ و آنها را دگر دلشاد کن

دنیای پر جور و جفا صاحب زمانی کی شود؟

اوضاع را بر هم بزن وضعی دگر بنیاد کن

صیّاد آمال و هوی صید دل ما کرده است

لطفی کن و دل را رها از چنگ این صیّاد کن

تا شاهد فتح بود این «ملتجی» یوم الظهور

عمرش اگر طی شد به او آن را تو استرداد کن

* * *

﴿ ۱۱۷ ﴾

حصار امن

حبّ دنیای دنی را از دل من دور کن
شوق وصلت را نصیب این دل مهجور کن
این همه دوری ز تو قلب مرا رنجور کرد
شادمان از دیدن رویت دل رنجور کن
زیر و رو کن این دل پا بند بر اغیار را
پس به دست خویش آن ویرانه را معمور کن
از تمام فتنه‌ها ما را به جان مادرت
در حصار امن خود یابن الحسن محصور کن
گر چه ما ناقابلیم امّا تو ما را از کرم
در ردیف یاوران خویشتن منظور کن
همچنان یاران خود قابل نما ما را سپس
از برای امثال امر خود مأمور کن
«ملتجی» را دستگیری کرده‌ای در این جهان
روز محشر نیز او را با خودت محشور کن

* * *

﴿ ۱۱۸ ﴾

مایه حسن

جانا به یکی نگاه دلشادم کن

از قید تعلقات آزادم کن

گمراه بود کسی که دور از تو فتد

لطفی کن و سوی خویش ارشادم کن

ویرانه بنای جسم و جانم شده است

ای بانی ممکنات آبادم کن

ای یار ز پا فتادگان دستم گیر

ای روح دعا و ذکر حق یادم کن

من از تو، تو را طلب کنم مهدی جان

تا حاجت خویش گیرم، امدادم کن

من گرچه بدم ولی تو ای مایه حسن

لطفی کن و در شمار اوتادم کن

من «ملتجیت» هستم و می‌گویم باز

جانا به یکی نگاه دلشادم کن

* * *

﴿ ۱۱۹ ﴾

عین احسان

این همه در جستجوی خویش حیرانم مکن
بهر دیدار رخت سر در گریبانم مکن
دست رد بر سینه این سائل محزون مزن
ناامید از درگهت ای جان جانانم مکن
درد جانفرسای هجرانت فکند از پا مرا
گر تو میخواهی کشم این درد، درمانم مکن
بهر دیدار رخت افتاده‌ام دیگر ز پا
این قدر آواره در کوه و بیابانم مکن
تا رسم بر کوی تو زجر فراوان دیده‌ام
بیش از اینم خسته زین زجر فراوانم مکن
تا بپویم راه مرضی ترا در زندگی
استقامت ده به من، چون بید لرزانم مکن
از پریشانی هجران تو جان آمد به لب
جان زهرا بیش از این دیگر پریشانم مکن
عین احسان، نعمت دیدار روی ماه توست
از تو گر کم می‌شود، مشمول احسانم مکن
«ملتجی» هستم که پیمان با تو بستم در الست
لحظه‌ای غافل مرا زان عهد و پیمانم مکن

﴿ ۱۲۰ ﴾

تمام حج

به هر که ره به تو برده است آشنایم کن
ز هر چه از تو جدایم کند، جدایم کن
ره فراق ترا طی نموده‌ام تا حال
بیا به راه وصال خود، آشنایم کن
برای امر تو از سوز دل دعا کردم
تو هم برای رضای خدا، دعایم کن
اسیر محبس هجر تو تا به کی باید؟
بیا و از قفس هجر خود، رهایم کن
منم چو آب گل آلوده تیره از عصیان
چو اشک دیده عشاق، با صفایم کن
مقرب به تو از پای تا به سر تقواست
برای قرب به خود نیز پارسایم کن
تو با کسی که خطا می‌کند نداری انس
بیا و بهر خدا عاری از خطایم کن
دل مرا به دل خویشان بزن پیوند
گسسته قید تعلق ز ماسوایم کن
وصال تو به مریض تو بهترین داروست
علاج درد من از بهترین دوایم کن

مرا اگر چه نباشد محلی از اعراب

بیا و در صف عشاق خویش جایم کن

نصیب من عرفات و مقام و مشعر کن

به شوق دیدن خود راهی منایم کن

تمام حج به لقاء جناب حضرت توسست*

عطا در این سفر از نعمت لقایم کن

ز فکر کوتاه خود گویم این و آنم ده

تو هر چه در خور لطف بود عطایم کن

همیشه حرف دل «ملتجی» به تو این است

ز جان و دل به رضای خودت رضایم کن

* * *

* عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال: تمام الحج لقاء الامام.
عن صادق علیه السلام قال: اذا حج احدکم فليختم بزيارتنا، لان ذلك من تمام الحج.
عن سدیر عن ابی جعفر علیه السلام قال: ابدوا بمكة واختموا بنا.
هر سه حدیث در وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۳ و ۲۵۴.

﴿ ۱۲۱ ﴾

سجیه تو

تفقدی به من خسته جان بی جان کن
ترخمی به حقیر فقیر حیران کن
سجیه تو کرم، عادت تو احسان است
اگر چه من به تو بد کرده‌ام تو احسان کن
من گدا و تمنای بوسه‌ای، حاشا
مرا به بوسه‌ای از پای خویش، مهمان کن
صبا به کوی طبیبم اگر گذر کردی
بگو مریض غمت را بیا و درمان کن
بیا بیا و از این عاشقان مهجورت
عنایتی کن و دفع بلای هجران کن
مرا همیشه در این دار فتنه و آشوب
حفاظت از همه فتنه‌های دوران کن
مگو به «ملتجی» از من بخواه حاجات
هر آنچه هست پسندت، نصیب او آن کن

* * *

﴿ ۱۲۲ ﴾

کشتی امن

تو از نای من مسکین نوای خویش بیرون کن
تمام هستی من را به سرّ عشق مفتون کن
نمی‌خواهم نشاط و شادی دنیای فانی را
دلم را از غم شوق وصال غرقه در خون کن
اگر عقل است مانع تا شوم نائل به دیدارت
مرا در وادی سیر لقای خویش مجنون کن
یقیناً نیستم لایق که ره یابم به بزم تو
مرا قابل کن و آنگه به بزم خویش مأذون کن
تو هر بار غمی را از دلم بردار ای دلبر
ولی بار غمت را در دلم هر لحظه افزون کن
بیا و ظرف دل را از ولای غیر، خالی کن
سپس آن را ز ماء عذب عشق خویش مشحون کن
اگر باشد وجود مانع وصل و لقای تو
وجود پرگناهم را به چاه ویل مدفون کن
در این دریای طوفانزا که امید سلامت نیست
مرا در کشتی امن ولای خویش مأمون کن
به زندان فراق «ملتجی» تاکی بود مسجون
عیادت بهر خشنودی حق زین عبد مسجون کن

﴿ ۱۲۳ ﴾

پناه خلق

جانا تفقدی ز من رو سیاه کن
یک لحظه هم به روی سیاهم نگاه کن
بخت کسی سیاه بود کز تو غافل است
رحمی به من از این همه بخت سیاه کن
ای ماه من به جلوۀ خود قلب تیره را
پر نورتر ز تابش خورشید و ماه کن
ای دست حق، گناه شده سدّ راه من
اقدام بر شکستن این سدّ راه کن
هستی پناه خلق و من، خسته بی پناه
رحمی به حال خسته دل بی پناه کن
رفتم به اشتباه که افتادم از تو دور
بیرون مرا ز مهلکه اشتباه کن
در پیشگاه عدل الهی، به روز حشر
خود را برای «ملتجی» خود گواه کن

* * *

﴿۱۲۴﴾

برگ و بار

ای نام دلربای تو هر جا شعار من
وی مایه سکون دل بی قرار من
خیر من آن بود که تو خواهی برای من
باشد به دست قدرت تو اختیار من
در ورطه مقابله باگیر و دارها
گرم است پشت من، به تو ای شهریار من
ای ماه حسن، تا تو نهانی به ابر غیب
باشد چو شام تیره، سیه، روزگار من
کارم گدایی از در لطف تو هست و بس
این منصب است در دو جهان افتخار من
مطلوب من تویی و همه عاشقان تو
بیگانه با تو هیچ نیاید به کار من
ای دلبری که وصل تو باشد مراد دل
یک لحظه می شود بنشینی کنار من؟
دارم یقین، که بار دگر زنده می شوم
خوانی اگر تو فاتحه ای بر مزار من
بی زاد و توشه چون سفر آخرت کنم؟
ای مهر تو به روز جزا برگ و بار من

از بهر هر کسی است نگاری و «ملتجی»
گوید زهی شرف که تو هستی نگار من

* * *

جابر بن عبد الله انصاری به پیامبر عرض کرد آیا برای فرزند قائم شما
غیبتی هست؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«إِي وَرَبِّي «وَلِيْمَحَّصَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمَحَقَ الْكَافِرِينَ» يَا
جَابِرُ! إِنَّ هَذَا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ،
عَلِمَهُ مَطْوِيُّ عَنْ عِبَادِ اللَّهِ، إِيَّاكَ وَ الشَّكَّ فِيهِ، فَإِنَّ الشَّكَّ فِي
أَمْرِ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - كُفْرٌ»

«آری سوگند به پروردگارم، تا خدا مؤمنان را خالص گرداند و کافران را
نابود سازد. ای جابر! این امری است از امرهای پروردگار، و سری از
اسرار او، که دانش آن از مردم پوشیده شده است، هرگز در آن شک و
تردید نکن، که شک در امر خدای متعال کفر است»^(۱)

﴿ ۱۲۵ ﴾

تمام هستی

بہتر از لطف تو در عالم نباشد یار من
از تو ممنونم کہ هستی ہر کجا غمخوار من
تا گرہ افتد بہ کارم می برم نام تو را
چون گشاید نام دلجویت گرہ از کار من
تا دل غمدیدہ ام از قید غم گردد رها
یک تبسم کن بہ روی زشت و بی مقدار من
تا دو چشم من شود روشن بہ روی ماہ تو
جلوہ کن ای مہ دمی در دیدگان تار من
ای تو در دنیا تمام هستی و در آخرت
کوثر و طوبی و باغ جنّت و انہار من
ای مغیث شیعیان یا مہدی صاحب زمان
ہان مشو راضی دہد ہجران تو آزار من
«ملتجی» ہستم بہ تو وز دوریت دلخستہ ام
رحم کن یابن الحسن بر این دل بیمار من

* * *

﴿ ۱۲۶ ﴾

انیس دل

ای یاد تو انیس دل بی قرار من
وی نام دلنشین تو تنها شعار من
شور هزار و نغمه بلبل طرب فزاست
صوت طرب فزای تو شور هزار من
نبود سوای گلشن وصل و لقای تو
باغ من و بهار من و لاله زار من
از نور توست روشنی آسمان دل
در دست توست گردش لیل و نهار من
جانا نصیب و روزی من کن وصال را
ترسم غم فراق برآرد دمار من
در انتظار درک زمان ظهور تو
بگذشت عمر و سر نرسید انتظار من
جانا برای دیدن رخسار ماه خود
دستی بکش به دیده خونبار و تار من
دست مرا بگیر و مرا با خودت ببر
دیگر فراق بس بود ای غمگسار من
از لحظه‌ای که «ملتجی» درگهت شدم
طی گشته است با غم تو روزگار من

﴿ ۱۲۷ ﴾

خاتمة اضطرار

ای نازنین نگار من ای شهریار من
غیر از تو هیچ کس نبود غمگسار من
آیا شود به یک نگاهی زیر و رو کنی
این قلب بی لیاقت و بی اعتبار من؟
من عاجزانه از تو تقاضا کنم مکن
از کف رها زمام من و اختیار من
هستم ملول و عقده به کارم فتاده است
بگشای عقده، هم ز دل و هم ز کار من
تنها به لطف بی حد و جود و عطای تو
دارد امّید این دل امّیدوار من
تو سدره^(۱) جا و عرش الهی مقام توست
من کیستم که تا تو نشینی کنار من
ای مالک خزائن هفت آسمان و ارض
ببنگر به دست خالی و بر افتقار من
اَمَّنْ يُجِيبُ خَوَانِمِ و دارم بسی امید
آید زمان خاتمة اضطرار من

جانا چه می شود که بگویی به «ملتجی»
باز آ و جای گیر تو هم در دیار من

* * *

قال رسول الله ﷺ:

﴿ يَلِي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِيءُ إِسْمَهُ إِسْمِي، لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنْ

الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَلِي ﴾

«مردی از خاندان من به حکومت می رسد که همنام من است، اگر از دنیا

به جز یک روز باقی نباشد، خداوند آن روز را آنقدر طولانی سازد که او

به فرمانروایی برسد»^(۱)

۱ - مصنف قرمندی، ج ۴، ص ۴۳۸، باب ما جاء في التمهيد، ح ۲۲۳۱.

﴿ ۱۲۸ ﴾

آه یتیمانه

شود ای مه که بتابی تو به کاشانه من
تا که چون سینه سینا شود این خانه من
غم هجران بر بود عقل و مرا مجنون کرد
رحم کن بهر خدا بر دل دیوانه من
حبذا جرعه کش باده وصلت، افسوس
پراز آن باده نشد ساغر و پیمانۀ من
قدمی گربه سرایم بگذاری ای دوست
قصر شاهانه شود کلبه ویرانه من
من دُردی کیش صهبای غمت را دریاب
پاسخی ده تو به این ناله مستانه من
سعی کردم نکشم آه یتیمانه ولی
حبس در سینه نشد آه یتیمانه من
سایه لطف و عنایات تو حتی آنی
کم مباد از سرم ای دلبر جانانه من
سرکوی تو گدایی سمت شاهان است
سلب از من مکن این منصب شاهانه من
دوست دارم که نهم سر به قدوم تو، مگر
دستی از لطف گذاری به سر شانه من

من به تو «ملتجی» ام نیست مرا پای گریز
در کمند توام و خال رخت دانه من

* * *

قال رسول الله ﷺ:

«أَنَا أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ، ثُمَّ أَنْتَ يَا عَلِيُّ... ثُمَّ الْحُجَّةُ بِنُ
الْحَسَنِ الَّذِي يَنْتَهِي إِلَيْهِ الْخِلَافَةُ وَالْوِصَايَةُ، وَيَغِيبُ مُدَّةً طَوِيلَةً،
ثُمَّ يَظْهَرُ وَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا، كَمَا مِلْتَّ جَوْرًا وَظُلْمًا»

«من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر و نزدیک ترم، سپس تو ای علی...

سپس حجت بن الحسن، که خلافت و وصایت به او منتهی می شود و

مدتی بس طولانی غایب می شود، سپس ظاهر شده، جهان را پراز عدل و

داد کند، آن چنانکه پراز جور و ستم شده باشد»^(۱)

﴿ ۱۲۹ ﴾

گنج نهان

دلم خون شد ز هجرانت بیا یک دم برم بنشین
مشو پنهان ز چشمانم بیا در منظرم بنشین
مریض درد هجران تو هستم ای طیب دل
عنایت کن بیا یک دم کنار بستم بنشین
کنار حوض کوثر می خرامی، از تو می خواهم
بیا یک لحظه هم روی دو چشمان ترم بنشین
کرم فرما تو ای گنج نهان خالق سرمد
به ویران خانه دل، جای عرش داورم بنشین
تو که عرش آشیان هستی مگر کم می شود از تو؟
بیا پیش من خاکی دمی ای سرورم بنشین
کنار بنده بی پا و سر امانت را عاشق
به پاس حرمت آباء خود ای محترم بنشین
به لطف «ملتجی» بودیم و هستیم و عنایت کن
کنار ما تهی دستان هم، ای کان کرم بنشین

* * *

﴿ ۱۳۰ ﴾

کوه محکم

چشمی بده که خیره شود در نگاه او
یارب دلی بده که بود جایگاه او
گر سلب شد ز من نظر غیر او چه غم
یک دم مگیر از من بی دل نگاه او
خوشبو مشام جان و دل از عطر و بوی اوست
روشن فضای دل بود از روی ماه او
چشم و زبان و دست و دل و قدرت خدا
نازم به قدر و منزلت و فرّ و جاه او
یا صاحب الزمان به تو رو کرده مجرمی
راهش بسته ندیده بگیر اشتباه او
او را تو در پناه خودت جا بده که نیست
دیگر کسی به غیر تو پشت و پناه او
چون کوه محکمی سر پا ایستاده است
آن را که هست لطف شما تکیه گاه او
روز جزا شفیع هزاران نفر شود
آن کس که پیش حق تو شوی عذر خواه او
ای «ملتجی» که شائق دیدار آن شهی
هرگز مپوی راه دگر غیر راه او

﴿۱۳۱﴾

عاشق و ارسته

نخواهد عاشق و ارسته جز لقا از تو
گرفته فانی در ذات تو، بقا از تو
تمام فیض خدا بر تو می شود نازل
سپس رسد به تمامی ما سوا از تو
گرفته مزدلف و بیت و زمزم و عرفات
صفا و مروه و رکن و منا صفا از تو
بیا بیا که شود در سراسر گیتی
اشاعه سخن ختم الانبیاء از تو
به دام فتنه بشر سخت گشته زندانی
بیا که تا بشریت شود رها از تو
مریضم از غم هجران روی تو ای دوست
به یک نگاه شود درد من دوا از تو
ولای تو شده با جسم و جان من ممزوج
مباد طرفه العینی شوم جدا از تو
ندیده گیر خطاهای بنده خود را
که خود نگفته بسی می کند حیا از تو
گرفتم آنکه رخ از «ملتجی» بپوشانی
من آن نیم که کشم دست التجا از تو

﴿۱۳۲﴾

نگاه دلنشین

حجة بن العسکری جانها همه قربان تو
جان به قربان تو و عشاق سرگردان تو
خادم کویت بود صدها سلیمان نبی
فخر جبریل امین این بس که شد دربان تو
نعمت ذاتِ خدا بر ما سوی اللّٰهی و هست
خلق عالم ریزه خوار سفره احسان تو
دل مصفاً با نگاه دلنشینت می شود
ای به قربان تو و آن گردش چشمان تو
حبّذا آن کس که در ادوار عمرش همچو شمع
آب شد از شعله سوزنده هجران تو
خوش به حال عاشق شیدای تو کز بعد مرگ
تا به روز محشر کبری بود مهمان تو
هر کسی را آشنا از لطف خود کردی به خود
می شود مشمول لطف بی حد یزدان تو
زنده ام کن بعد مرگم، چون که بنمودی ظهور
دوست دارم تا که باشم شاهد دوران تو
«ملتجی» افکنده بر دامان تو دست امید
هان منه دستش شود کوتاه از دامان تو

﴿ ۱۳۳ ﴾

عروة الوثقی

ای نور چشم مصطفی گرم است پشت ما به تو
چشم امید شیعیان نبود به کس الا به تو
حبل المتین و عروة الوثقی تویی و ما همه
افکنده دست احتیاج ای عروة الوثقی به تو
مستضعفین روزگار از صدر خلقت تا کنون
چشم تمنا دوخته ای زاده زهرا به تو
باب خداوندی تو و فیض از تو بر ممکن رسد
ارجاع داده ذات حق ما را فقط تنها به تو
امروز دست کبریا در عالم تکوین تویی
بر پا تمام ما خَلَق باشد در این دنیا به تو
ای مقتدای کن فکان کی می کنی پا در رکاب
جان بر لب آمد اقتدا، کی می کند عیسی به تو؟
از خون مظلومان نگر، شد قصر حمراها بنا
دنیا سراسر کی شود چون وادی خضرا به تو
دنیا پر آشوب است و شرّ، درمانده شد دیگر بشر
ای منتقم کی می شود اصلاح ما فیها به تو
در جنت المأوا کجا در فکر حوریم و قصور
هوش و حواس ما بود در جنت المأوا به تو

ای «ملتجی» باید شود عمر تو صرف طاعتش
زیرا که آن حضرت بود، از نفس تو اولی به تو

* * *

امام حسن مجتبی علیه السلام به پیامبر عرض کرد: قائم ما اهل بیت کی ظاهر
می شود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

﴿ يَا حَسَنُ! إِنَّمَا مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ، أَخْفَى اللَّهُ عِلْمَهَا عَلَى أَهْلِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، لَا تَأْتِي إِلَّا بَعْتَةً ﴾

«ای حسن! مثل او مثل قیامت است، خداوند زمان آن را از اهل
آسمانها و زمین مکتوم داشته است، جز به صورت ناگهانی

ظاهر نمی شود»^(۱)

﴿۱۳۴﴾

قطع امید

قطع امید کرده‌ام از ما سوای تو
چشم امید دوخته‌ام بر عطای تو
پروانه وارگرد تو ای شمع بزم انس
پر می‌زند دلی که بود مبتلای تو
ای نور چشم و مونس جان و روان من
مال و منال و هستی و دینم فدای تو
این بینوای خسته دل از لطف حضرتت
بنهاده سر ز روی ارادت به پای تو
فرمانروائی دو جهان را به حقّ حق
هرگز معاوضه نکنم با ولای تو
یا بن الحسن من از تو تو را می‌کنم طلب
ای منتهای آرزوی من لقای تو
از یاد تو فضای دل ماست غرق نور
این هم بود ز بخشش بی منتهای تو
مهر تو با تمام وجودم بود عجبین
ممنونم از عنایت خاص خدای تو
تسلیم آنچه امر تو باشد منم به جان
راضی منم به آنچه که باشد رضای تو

چشمی به من بده که ببینم جمال تو
گوشی بده که بشنوم آخر صدای تو
دست دعا برای فرج گر بر آوری
کی رد کند خدای تو جانا دعای تو
دارد امید «ملتجی» از درگه خدای
باشد به روز وصل تو، زیر لوای تو

* * *

﴿ ۱۳۵ ﴾

اعتنای تو

خدا یک دل به ما داده که آن هم هست جای تو
خدا یک دیده داده تا که باشد جای پای تو
نه لب بهر ثنای هر کسی باید به کار آید
خدا لب را عطا کرده که تا گوید ثنای تو
نه پا باید رود هر جا که ممنوع است از رفتن
که پا مأمور می باشد که آید در سرای تو
اگر سر جبهه سای غیر شد، از تن جدا اولی
عنایت کرده حق سر را که باشد جبهه سای تو
همان بهتر جدایی بین جسم و جان او افتد
نخواهد آنکه جان خود نماید رونمای تو
یقیناً دست بیعت داده با شیطان و شیطانها
اگر دستی نگیرد دامن لطف و عطای تو
به وادی هلاکت «ملتجی» نابود می گردد
اگر یک لحظه از او قطع گردد اعتنای تو

﴿۱۳۶﴾

پنجه مشکل گشا

با جان و دل عجین شده جانا ولای تو
هرگز برون نمی رود از سر هوای تو
آنجا که بال روح الامین فرش راه توست
من کیستم که سر بنهم زیر پای تو
گر خلق شد بشر که بیپوید ره کمال
چیزی کمال نیست به غیر از رضای تو
بر درگهت که صف به صف استاده انبیا
بنگر به عجز آمده اکنون گدای تو
تنها نه هر محب تو بالذ به عشق تو
بالذ به خود، ز خلقت تو، کبریای تو
در منتهای فقرم و دستم بود تهی
دارم امید بخشش بی منتهای تو
هر وقت و هر کجا گره افتد به کار من
گیرم مدد ز پنجه مشکل گشای تو
در هر سفر ز هر خطری در امان شوم
باشد اگر که بدرقه من دعای تو
آن را که آرزوست شود با تو همنشین
باید رها کند همگان را سوای تو

این کار، کار من نبود همّتی بده
تا با عنایت تو رسم برلقای تو
ای مُحرمی که آمده‌ای در منای عشق
بگذار تا شویم ذبیح منای تو
این هم بود ز لطف تو یا صاحب الزمان
کز نای «ملتجی» همه خیزد نوای تو

* * *

قال رسول الله ﷺ:

﴿ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ انْتِظَارُ الْفَرَجِ ﴾

«برترین عبادت‌ها انتظار فرج است»

﴿ ۱۳۷ ﴾

پناهگاه خلق

شرایر وجود من پر است از ولای تو
وجود بی لیاقتم فدای خاک پای تو
مراد زاهدان بود بهشت و وصل حور عین
یگانه خواهش من از خدا بود لقای تو
به غیر درگه تو ای پناهگاه ما خَلَق
کجا پناه آورد گدای بینوای تو
پیام دلربای تو گهی به ما رسد ولی
عنایتی که تا رسد به گوش ما صدای تو
خیال درک وصل تو، بود توان جان من
نمی رود دمی برون، مرا ز سر، هوای تو
چه می شود نقاب را ز روی خود بر افکنی
که شائق تو بنگرد جمال دلربای تو
ظهور خویش را تو خود ز درگه خدا طلب
که مستجاب می کند خدای تو دعای تو
اگر هزارها خطر مواجهم شود چه غم
که «ملتجی» شدم به جان به قلعه ولای تو

* * *

﴿ ۱۳۸ ﴾

تنها نگار

قرار دل بی قرار منی تو
به هنگام غم، غمگسار منی تو
گرفته است هر کس نگاری، ولیکن
به جان تو تنها نگار منی تو
تویی چلچراغ شبستان قلبم
مه روشنِ شامِ تارِ منی تو
دل از داغ هجر تو بیمار گشته
دوای دل داغدار منی تو
چو تنها شدم دل بریدم ز مردم
به صدقم یقین شد که یار منی تو
ز ملک دو عالم مرا خوش تر آید
ببینم اگر در کنار منی تو
چه در شادی و ماتم و وصل و هجران
به هر حال، دار و ندار منی تو
نباشد اگر بیم تکفیر گویم:
خدای من و کردگار منی تو
من «ملتجی» گر چه ننگم برایت
ولی مایه افتخار منی تو

﴿ ۱۳۹ ﴾

یار غریب

ما دردمند عشق و خدایا طبیب کو؟
بر لب رسید جان ز غریبی، حبیب کو؟
تاب و توانم از غم هجران ز دست رفت
آن مایه متانت و صبر و شکیب کو؟
ما دلشکسته‌ایم و غریبیم و مضطربیم
دلجوی دلشکسته و یار غریب کو؟
هر عاشقی ز گلبن رویش نصیب برد
یارب مرا ز خرمن وصلش، نصیب کو؟
از هر طرف هجوم خطرها به سوی ماست
ما را ز تند باد حوادث، رقیب* کو؟
ذکر مدام ما شده امّن یجیب و بس
مضطر شدیم عاقبت «امّن یجیب» کو؟
گفتند منتظر شو و فتح است عنقریب
در انتظار مردم و فتح قریب کو؟
حالِ دعا و شوق عبادت بما بده
آنگه بگو به «ملتجی» ات مستجیب کو؟

﴿ ۱۴۰ ﴾

یگانه منجی

خدایا چاره بیچارگان کو؟
خدایا آنکه خون از دوری او
خدایا آن گل آل محمد
خدایا آن که می باشد به دستش
خدایا آن که از قهر جهنم
خدایا محیی دینت نیامد
خدایا گله دین را دو صد گرگ
خدایا قالع کفار بی دین
تمام فرقه‌ها را پیشوایی است
به گرداب بلا غرقیم یارب
ملال انتظار از حد برون شد

انیس و مونس غمدیدگان کو؟
بود جاری ز چشم عاشقان کو؟
که عالم را نماید گلستان کو؟
کلید قفل ابواب جنان کو؟
به ما او می دهد خط امان کو؟
سَمِیَّ خاتم پیغمبران کو؟
نشسته در کمینگاه و شبان کو؟
مذلّ اشقیا و دشمنان کو؟
الهی پیشوای شیعیان کو؟
یگانه منجی خلق جهان کو؟
خدایا مهدی صاحب زمان کو؟

بَرَد تا «ملتجی» حظی ز دیدار

نشان کوی آن آرام جان کو؟

* * *

﴿۱۴۱﴾

کوکب تابنده

ای آن که تویی به حصن حق باب الله
مسکین تو آورده به باب تو پناه
آخر به امیدی به تو روی آورده
او را تو کجا برانی از این درگاه
من عبد توام به پادشاهی جهان
تعویض نمی‌نمایم این منصب و جاه
ای دست گره گشای حق در مخلوق
دستی تو بکش به روی ما هم گه گاه
غیر از تو طبیب حاذقی نیست به دهر
از درد و دواي دردهایی آگاه
تو ماء معین و ما همه تشنه وصل
حایل شده بین ما و تو سدّ گناه
پر خون دل عاشقان ز هجران تاکی
بیرون ز درون سینه‌ها تاکی آه؟
ای آن که به چاه غیبتی زندانی
تا چند به سربری تو اندر این چاه؟
ای کوکب تابنده به قلب عشاق
وی از تو فروغ هر چه خورشید و ماه

جز راه تو را گرفتن و طی کردن
هرگز نبود به سوی حق دیگر راه
گردیده سیاه روز ما از هجرت
بس نیست تحمل چنین روز سیاه؟
ما چشم شفاعت به تو داریم همه
ای آن که شفیع ما تویی عند الله
با لطف تو گشت «ملتجی» مجذوبت
چون جذبه کهربا کشاند پرکاه



قال الامام الحسن العسكري عليه السلام:

«إِنَّ الْإِمَامَ وَالْحُجَّةَ بَعْدِي ابْنِي، سَمِيَّ رَسُولِ اللَّهِ وَكُنْيَهُ الَّذِي هُوَ
خَاتَمُ حُجَجِ اللَّهِ وَآخِرُ خُلَفَائِهِ»

«امام و حجت خدا بعد از من، پسر من می باشد، که همنام پیامبر اکرم و هم
کنیه آن حضرت است، او پایان بخش حجت های پروردگار و آخرین

خليفة الهی است»^(۱)

(۱۴۲)

واله و شیدا

در دلم شوق وصال تو چه غوغا کرده
دیده را اشک فراقِ همه دریا کرده
آنکه چشم از همه اغیار به لطف بر بست
چشم بر طلعت نورانی تو وا کرده
بر دل آل نبی آنچه غم آمد هموار
همه بر قلب تو ای مونس جان جا کرده
با دل غمزده‌ات، کرده شرارِ اندوه
آنچه آتش به در خانه زهرا کرده
خبری نیست مرا از تو و کویت، افسوس
حبّذا آنکه سرکوی تو ماوا کرده
سخت بر منتظرانت گذرد گر شنوند
که خدا امر تو موکول به فردا کرده
«ملتجی» سر به هوا نیست ولی حیران است
شوق دیدار تو اش واله و شیدا کرده

* * *

﴿ ۱۴۳ ﴾

سفینه ناجی

بسیا به بزم محبان خود صفایی ده

به قلب پر غم و تاریک ما ضیایی ده

تویی طبیب و من از دوری تو بیمارم

به این مریض غم هجر خود دوایی ده

به دست خود به یتیمان خویشتن ای دوست

نظیر جد گرامت علی غذایی ده

تویی سفینه ناجی و خلق در گرداب

ز موج‌های فتن، شیعه را رهایی ده

به این خمیده قد زیر بار هجر و گناه

ز لطف بی حد و اندازهات عصایی ده

به خائف از صف محشر که کربلا خواهد

جواز امن عذابیی و کربلایی ده

بلای هجر تو خود گشته یک معمایی

برای حل معمای خود دعایی ده

مرا که «ملتجی» ات هستم و تو را خواهم

به آن که سوی توره یافت آشنایی ده

﴿ ۱۴۴ ﴾

صفای هستی

چه‌ها گویم که خود بهتر به دردم آشنا هستی
منم بیمار تو، تنها تو بر دردم دوا هستی
تو هستی شاهد بر خلق و هر جا حاضری اما
ز فرط اشتیاق است اینکه می‌گویم کجا هستی
نه تنها ریزه خوارم بر سر خوان عنایات
به یمن مقدم فرخنده‌ات باشد به پا، هستی
غریب بی‌نوایی هستم و وامانده از راهم
تو تنها چاره ساز این غریب بینوا هستی
صفایی نیست هرگز این جهان را بی‌حضور تو
که از فیض وجود حضرتت دارد صفا هستی
بیا تعجیل کن در آمدن ای منتقم زیرا
تو تنها دادخواه اولیا از اشقیای هستی
نگردد نور از چشمان سالم لحظه‌ای منفک
کجا منفک شویم از تو، تو نور چشم ما هستی
بهر مشکل بگیرد دامن‌ت را «ملتجی» زیرا
که بر هر مشکل لاینحلی مشکل گشا هستی

﴿ ۱۴۵ ﴾

داروی درد

بیا سرّ خدا مهدی پریشانم بیا مهدی

بیا مهدی بیا مهدی پریشانم بیا مهدی

بیا افتاده‌ام از پا، فتادم گوشه‌ای تنها

ندارم غیر تو مولا، پریشانم بیا مهدی

بیا جانم فدای تو، فشانم جان به پای تو

بلب دارم ثنای تو، پریشانم بیا مهدی

مریض درد هجرانم، تو را هر لحظه می‌خوانم

بکوش از بهر درمانم، پریشانم بیا مهدی

تویی تنها امید من، به مشکل‌ها کلید من

بهر حالی مفید من، پریشانم بیا مهدی

چه روح با صفا داری، چه یاد جانفزا داری

چه نام دلریا داری، پریشانم بیا مهدی

تو گنج کبریا هستی، به تو باشد بپا هستی

کجا هستی کجا هستی، پریشانم بیا مهدی

به برج عشق، ماهی تو، پناه بی پناهی تو

مرا هادی راهی تو، پریشانم بیا مهدی

نگیرم یاور و یاری، ندارم با کسی کاری

مرا تنها تو غمخواری، پریشانم بیا مهدی

گدایم من فقیرم من ضعیفم من حقیرم من
حقیر سر بزیرم من پریشانم بیا مهدی
الا ای قبله گاه من به هر جا تکیه گاه من
شفیع و عذر خواه من، پریشانم بیا مهدی
بگوید «ملتجی» هر دم، الا ای داروی دردم
بقربان سرت گردم پریشانم بیا مهدی

* * *

﴿ ۱۴۶ ﴾

اجلّ نعم

بسیا و زنگ غم از قلب ما زُدا مهدی
به جان مادر افسرده‌ات بیا مهدی
جلای هر دل نورانی از عنایت توست
به قلب تیره ما هم بده جلا مهدی
قیود نفس و هوی عامل فراق شده
ز شرّ نفس و هوی کن مرا رها مهدی
نشسته‌ام سر راه تو چون گدایان
نگاه مرحمتی کن به این گدا مهدی
همیشه از تو تقاضایم این بود جانا
که لحظه‌ای نشوم از شما جدا مهدی
به هیچ کس نکنم عرض حاجت خود را
فقط تویی که کنی حاجتم روا مهدی
وصال توست اجلّ نعم، چه باید کرد
که مانده آرزویش بر قلوب ما مهدی
تو از جرائم اعمال خلق محزونی
مرا ببخش گر آزرده‌ام تو را مهدی
به جان مادر پهلو شکسته‌ات زهرا
عنایتی به من مبتلا نما مهدی

بدون مهر تو دل را کجا بهایی هست
تو می دهی به دل بی بها، بها مهدی
به عشق روی تو طی طریق خواهم کرد
تو را طلب کنم از تو به هر کجا مهدی
ستاده بر در لطف تو با ادب جبریل
نشسته چشم به راه تو انبیا مهدی
برای ما تو دعا کن به درگه یزدان
که مستجاب کند گر کنی دعا مهدی
دعا نما که قیام تو را کند امضاء
کجا دعای تو را رد کند خدا مهدی
به غیر درگه تو «ملتجی» در این عالم
به هیچ کس نکند روی التجا مهدی

* * *

﴿ ۱۴۷ ﴾

یوم النشور

کی می‌رسد خدایا، روز ظهورِ مهدی؟

گردد تمام دنیا، روشن ز نورِ مهدی؟

کی مردمان دنیا، فی الجمله همچو موسی

افتند مست و شیدا، در کوهِ طورِ مهدی؟

غمگینم و پریشان، دیوانه وار و حیران

از ذاتِ حیّ سبحان، خواهم ظهورِ مهدی

من گرچه روسیاهم، سرتا به پا گناهم

از حق مدام خواهم، فیضِ حضورِ مهدی

افتاده‌ایم از پا، مانده غریب و تنها

آیا شود که بر ما، افتد عبورِ مهدی

حق می‌رسد به حقدار، عالم شود چو گلزار

زائل شود شب تار، یوم النشورِ مهدی

ای «ملتجی» مکرر، از جان بگو به داور

یارب به تنگ آور، قلب صبورِ مهدی

* * *

﴿ ۱۴۸ ﴾

جلب رضایت

مستم من از جام ولای مهدی
ای بر دل و جانم بلایِ مهدی
صورت نهم بر خاکِ زیرِ پایش
یابم اگر من جایِ پایِ مهدی
تا حق شود راضی ز کرده‌هایم
کوشم کنم جلبِ رضایِ مهدی
مهرش نهان در سینه‌ها و بیرون
کی می‌رود از سر هوایِ مهدی؟
کعبه که باشد قبلهٔ خلائق
کسب صفا کرد از صفایِ مهدی
دیدار حق گر شد نصیب موسی
دیده جمالِ حق نمایِ مهدی
یارب چه خواهد شد که این پریشان
بیند جمالِ دلربایِ مهدی
هر مبتلا از ابتلا بنالد
شکر خدایم مبتلایِ مهدی
شاهی که نبود جبهه‌سای آن شه
دارد شرف بر او گدایِ مهدی

بیزارم از آن غافلی که بر لب
دارد سخن غیر از ثنای مهدی
خلق دو عالم تا ابد نشسته
بر سفره جود و سخای مهدی
یارب به دست پر توانت از دل
گن ریشه کن حبّ سوای مهدی
یارب به مامنت بنه که باشیم
از یاوران با وفای مهدی
ای «ملتجی» از تو نباشد این شور
از نای جان خیزد نوای مهدی



﴿ ۱۴۹ ﴾

فرمانده عالم

چرا ذکری به غیر از نام مهدی بر زبان داری؟
مگر یاری به غیر از مهدی صاحب زمان داری؟
به یمن هستی او می دهد روزی تو را رازق
گمان هرگز مبر از زحمت خود آب و نان داری
به چشم دل اگر بینی، بود فرمانده عالم
چرا غفلت تو از فرمانروای این جهان داری؟
بدون اذن او کاری ز کس هرگز نمی آید
تو در راه رضای او چه باک از این و آن داری؟
مپندار ای دل غافل که ترفیعت بود آسان
به مکتب خانه ایمان، هزاران امتحان داری
عبادت را برای خلد می داری نمی دانی
ولای مهدی ار داری هم این داری هم آن داری
تو در قهر شرار سرکش نیران نمی سوزی
اگر از دست خط مهدی زهرا امان داری
اگر در انتظار مقدم او طی شود عمرت
به بزم قرب قدس دوست، عمر جاودان داری
خوشا بر حال تو ای دل اگر در عالم عقبا
نشانی از تولای امام انس و جان داری

همه عالم فدای خاک پایت ای گل زهرا
تو کی رخسار وجه اللّٰهیت بر ما عیان داری؟
نمی دانم کجا داری مکان، آن قدر می دانم
که تو هر آن و هر لحظه مکان در لامکان داری
برو ای «ملتجی» شکر خدا کن زان که از لطفش
تو در اعماق جسم و جان، ولای او نهان داری

* * *

﴿ ۱۵۰ ﴾

چهره ماه

ندارم غیر تو یابن الحسن دلدار و غمخواری
فدای لطف بی اندازه همچون تو دلداری
نمی بینم لیاقت گر به خود تا یار تو باشم
یقین دارم ندارم مهربانتر از شما یاری
اگر شرط وفا را من نیاوردم به جا، زین پس
بده توفیق تا باشم تو را یار وفاداری
خوشا بر حال آنکس کو خبر دارد ز احوالت
به من هم همچو خاصانت بده از خویش اخباری
مرا چون صاحبان سرّ خود کن آشنا با خود
عنایت کن بیاموزم ز سرّ خویش، اسراری
چنان مشغول کن فکر مرا نسبت به خود جانا
که ناید غیر یاد حضرتت در ذهن افکاری
اگر درک حضورت نیست تقدیرم چه می گردد
نقاب از چهره از بهر خدا یک لحظه برداری
اگر از چهره ماهت فتد یکسو نقاب آن گه
نمی ماند دگر از ماه و از خورشید آثاری
فدای قلب پر خون از مصیبت های اجدادت
که گشته زان مصیبتها ز چشمت سیل خون جاری

به پای هر گلی خاری است، ای زیبا گل زهرا
زهی گر «ملتجی» را بشمری در پای خود، خاری



حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد «عترت» فرمودند:

﴿ أَنَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأَيُّمَةُ السَّعَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ،
تَأْسِعُهُمْ مَهْدِيُّهُمْ وَقَائِمُهُمْ، لَا يُفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلَا
يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَوْضَهُ ﴾

«من، حسن، حسین و امامان نه گانه از اولاد حسین علیه السلام عترت پیامبر
هستیم. نهمین فرزند حسین، مهدی و قائم آنها است، آنان از کتاب خدا
جدا نمی شوند و کتاب خدا نیز از آنها جدا نمی شود تا در کنار حوض بر

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شوند» (۱)

﴿ ۱۵۱ ﴾

ذره بی مقدار

دردمندی که به غیر از تو نگیرد یاری
نیست او را به جهان با کس دیگر کاری
از تو ای دوست نیاورد خبر پیک فرج
لیک هر لحظه دهد پیک اجل اخباری
بار سنگین فراق تو بلای جان شد
چه شود با نگهی بارگران برداری
چشمه نور خدا آیینه دل نشود
گر نتابد ز فروغ تو بر او انواری
سرمه دیده خود می‌کنم ای دوست اگر
یابم از تربت زیر قدمت آثاری
ما به یاد تو چنین شمع صفت می‌گیریم
چه شود پائی تو بر دیده ما بگذاری
تا نیایی نشود حل، همه مشکل‌ها
نیست در عهد ظهور تو دگر دشواری
با وصالت مددی کن که مرا زین امداد
دگر از جور فراق نرسد آزاری
ای امید همه خلقِ دو عالم می‌پسند
از تو نومید شود ذره بی مقداری

همه هستی من دست شده تا گیرد

دامن لطف کریمی، پدری، دلداری

کرده روح القدس القاب به زبانم که بگو:

«آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری»

«ملتجی» را که بود عشق به تو حاصل عمر

چه شود در صف یاران خودت بشماری

* * *

قال رسول الله ﷺ:

﴿ لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَمْلِكَ الْعَرَبَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِيءُ

إِسْمُهُ إِسْمِي. وَلَوْ بَقِيَ فِي غَيْبَتِهِ مَا بَقِيَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ، لَمْ يَخْرُجْ

مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَظْهَرَ فِيمَا لَ الْأَرْضِ قِسْطاً وَعَدْلاً كَمَا مَلِئْتُ ظُلْماً وَجَوْرًا ﴾

«دنیا سپری نمی شود تا اینکه مردی از اهل بیت من و همنام با من، عرب

را مالک شود. اگر غیبت او به مقدار عمر نوح در میان قوم خود، طول

بکشد، باز هم ظاهر می شود و از دنیا نمی رود تا اینکه زمین را پر از

عدل و داد کند همانطوری که پر از ظلم و ستم شده است»^(۱)

﴿ ۱۵۲ ﴾

همه امید

به سختی‌های دردِ هجرِ جانان مبتلا تا کی؟
قرین ماتم و اندوه و رنج و ابتلا تا کی؟
شب تاریک و ره باریک و چشمِ تار و درمانده
خطرِ نزدیک و دوری این همه از رهنما تا کی؟
شبان از گله تا کی دور و گرگ افتاده در گله
اسیرِ خشمِ طوفانِ کشتی بی ناخدا تا کی؟
کجایی ای همه امید این درمانده مضطر
تو را از ذاتِ حق خواهم به هنگام دعا تا کی؟
بود جانِ رو نمایت، روی بنما جان ز من بستان
امانت پیش من یابن الحسن این رو نما تا کی؟
جدا ای چشمه آبِ حیات از مانئی امّا
لب تشنه کنار چشمه آب بقا تا کی؟
صفا و لطف را تنها تویی مصداق مولا جان
دگر گلزار گیتی عاری از لطف و صفا تا کی؟
دوا موجود تا نبُود، مرض بهبود کی یابد
خدا را درد جانسوز فراق بی دوا تا کی؟
نظیر «ملتجی» در حسرت دیدار می سوزم
جمال دلربای حضرتت پنهان ز ما تا کی؟

﴿ ۱۵۳ ﴾

اخذ حقوق

جدایی از تو ای تنها امید اولیا تا کی؟

خدا را این همه محروم ماندن از لقا تا کی؟

به هر کس ز اهل ایمان می رسم از غصه می گوید:

مداوم خون دل خوردن در این ماتم سرا تا کی؟

نهان اندر نیام آن ذوالفقار حیدری تا چند؟

عقب افتادن اخذ حقوق اصفیا تا کی؟

به دست دست حق قفل صبوری تا به کی بسته؟

رسن در گردن حبل المتین انبیا تا کی؟

صدای ناله زهرا طنین افکن به گوش جان

نشان جای سیلی، بر رخ خیر النساء تا کی؟

علی را استخوان در حلق و خار تیز در دیده

سرش منشق ز شمشیر جفای اشقیا تا کی؟

میان طشت لخت خون به پیش دیده زینب

به تابوت امام مجتبی علیه السلام تیر جفا تا کی؟

اسیر شام و کوفه دختر زهرای مرضیه

سر پاک حسین بن علی علیه السلام بر نیزه ها تا کی؟

چنان کن «ملتجی» را تا فقط دل بر تو بر بندد

ضرر تا چند بردن، خواستن غیر تو را تا کی؟

﴿ ۱۵۴ ﴾

انتظار تا کی؟

ای منتظر، انتظار تا کی؟
تاریکی روزگار، تا کی؟
آن عارض کبریایی تو
در پرده استتار، تا کی؟
دل‌های تمام دوستان
از هجر تو بی قرار، تا کی؟
اشک از مژه‌ها چو سیل جاری
وین گریه زار زار، تا کی؟
دشمن سر ما شود مسلط
ای حامل ذوالفقار، تا کی؟
مضطر شده‌ایم بی تو ای دوست
این حالت اضطرار، تا کی؟
این شهر به چنگ رهن دهر
در فرقت شهریار، تا کی؟
از شعله آتشین هجران
در خرمن جان، شرار تا کی؟

از هجر تو «ملتجی» شب و روز

دلخسته و دلفکار، تا کی؟

﴿ ۱۵۵ ﴾

عقدۀ سر در گم

آنقدر در می‌زنم تا در به رویم وا کنی
رخصت دیدار رویت را به من اعطا کنی
عقدۀ سر در گمی شد علت طول فراق
عقدۀ سر در گم ما را تو باید وا کنی
خوش به حال عاشق وارسته‌ای کز بهر او
برگه امن از عذاب آخرت امضا کنی
مفتخر روز جزا شد پای میزان و حساب
هر که را در زمره عشاق خود احصا کنی
این قلوب مرده ما تاکنون احیا نشد
خود مگر این قلبهای مرده را احیا کنی
از تو ای محبوب جان و دل، تقاضا می‌کنیم
یک دل آکنده از عشقت نصیب ما کنی
می‌دهد اذن قیامت را خدای لم یزل
گر تو خود دست دعا بهر فرج بالا کنی
کی شود همچون بزرگانی که رویت دیده‌اند
دیدگان «ملتجی» را هم به رویت وا کنی

﴿ ۱۵۶ ﴾

پشت و پناه

ندارم غیر تو پشت و پناهی
نگاهی کن نگاهی کن نگاهی
خوشم از آن که ای آرام جانم
تو بر حال پریشانم گواهی
فقیری بی پناه و شرمگینم
تو دانی در بساطم نیست آهی
به گرداب خروشان حوادث
به غیر از تو ندارم تکیه گاهی
چه کم گردد ز تو گر مفلسی را
دهی از لطف سوی خویش راهی؟
تو ای شمع فروزان ولایت
که اندر آسمان عشق ماهی
بخواه از حق ظهور خویشتن را
الا ای آن که محبوب الهی
همی گردد در ایام ظهورت
ز مه در ناز و نعمت تا به ماهی
سپاهت انبیاوند و ملائک
تعالی اللّٰه، عجب خیل سپاهی

منم مشتاق دیدار جمالت
نشانم ده رخت را گاهگاهی
تقاضا می‌کنم پیوسته باشی
نگهدار من از هر اشتباهی
گدائی درت را «ملتجی» کی؟
کند تعویض با تخت و کلاهی

* * *

قال رسول الله ﷺ:

﴿ مَنْ أَنْكَرَ خُرُوجَ الْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا! ﴾

«هر کس ظهور مهدی را انکار کند به آنچه بر محمد ﷺ نازل شد»

نازل شده کافر شده است» (۱)

﴿ ۱۵۷ ﴾

امیر ممکنات

«به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند
که تو در برون چه کردی که درون خانه آیی»*
به کنار بیت ماندم من بینوای حیران
بشنید گوش جانم، ز درون چنین صدایی
تو به صدق متصف شو به صفات اهل تقوی
به سراغ تو من آیم تو مگو چرا نیایی؟
دل من شکست و گفتم به زبان بی زبانی
که کجا رود گدایت؟ تو کریم ذوالعطایی
تو کریمی و رثوفی تو رحیمی و عطوفی
تو سفیر کردگاری تو امیر هل اتایی
به من فقیر جاهل تو مگیر خرده جانا
نکنند به بی نوایت نکنی تو اعتنایی
تو سفینه نجاتی تو حقیقت صلاتی
تو امیر ممکناتی تو ولیّ ائِمایی
تو ولیّ و من اسیرم چه کنم که سر بزیرم
به من فتاده از پا نظری نمی‌نمایی؟

* این بیت از فخرالدین عراقی است.

نه مگر امام سجاده، میان خانه خود
بدهد پناه و مأمن، به خبیث بی حیایی
بدم و مقرم اما نه چنان که بود مروان
تو بیا عنایتی کن به فقیر بی نوایی
نه برای توست مشکل که گشایی عقده دل
که هر عقده روان را به اشاره می گشایی
تو بزرگ و ما حقیریم، تو امیر و ما اسیریم
تو ندیده گیر از ما، زده سراگر خطایی
تو که «ملتجی» لقا را ز خدا کنی تمنا
نشوی چو خاک راهش نرسی به هیچ جایی



﴿ ۱۵۸ ﴾

سیف انتقام

گر چه از چشمم نهانی خوب می دانم کجایی
در دل عشاق یعنی جایگاه کبریایی
من که قابل نیستم با نام و یادت عشق ورزم
آنقدر دانم که در نای وجود من نوایی
زندگی شد تنگ در زندان هجران تو بر ما
کی به وصل خود دهی ما را ازین زندان رهایی
هر طبیبی عاجز از درمان درد عاشقانت
خود تو باید آوری بر درد عشاق توایی
فاش می گویم یقین دارم تو هم چون حی بی چون
در کنار مایی و در عین حال از ما جدایی
خود تو سیف انتقامی بهر نابودی اعدا
ای ولیّ الدّم چرا امروز و فردا می نمایی؟
مشکلات ما به دست تو فقط باید شود حل
جز تو در عالم کجا پیدا شود مشکل گشایی
«ملتجی» دیوانه روی تو می باشد به او کن
گوشه چشمی، نگاهی، التفاتی، اعتنایی

* * *

﴿ ۱۵۹ ﴾

روح دین

روح دین و جان طاعات و عبادت‌ها تویی

قبلة اهل یقین در عالم معنا تویی

بر تمام ما سوی از بدو خلقت تاکنون

یگه بابِ رحمتِ خلاقِ بی همتا تویی

این جهان بحر عمیق است و همه غرق بلا

کشتی منجی ز طوفان‌های این دریا تویی

قدرت الهی که چون در کف بگیرد ذوالفقار

ریشه ظلم و ستم را می‌کند از جا تویی

ما همه پروانه وار اطراف تو پر می‌زنیم

چون که شمع روشنایی بخش جمع ما تویی

بهر اصلاح بشر بیرون بیا از کتم غیب

آنکه باید تا کند اصلاح مافیها تویی

«ملتجی» را در جهان فانی و دار بقا

دل تویی دلبر تویی سرور تویی مولا تویی



﴿ ۱۶۰ ﴾

سرّ لامکان

در پیکر وجود، خداوند جان تویی
در جسم عاشقان به حقیقت روان تویی
در دل نشسته‌ای که مقام خدای توست
در مردمِ دو دیده عارف عیان تویی
پروانه‌ای که در دل عشاق پرزند
شمعی که روشن است در آن آشیان تویی
دل چون اسیر عشق تو شد کنده شد ز غیر
آن دلبری که دل برد از این و آن تویی
گفتم شه زمینی و گفتی: نظاره کن
دیدم امیر و آمر هفت آسمان تویی
رزق همه به دست تو تقسیم می‌شود
روزی رسان هر چه بود در جهان تویی
در جنبه تعین و در وادی عمل
صانع تویی و خالق کون و مکان تویی
بر غیب واقفی و به اسرار آگهی
بر لامکان تو سزّی و غیبِ نهان تویی
آنکس که هست مظهر آیات سرمدی
و آنکس که داد قدرت حق را نشان تویی

آن جلوه‌ای که موسی عمران به طور دید
بد از مہی که آن مه پرتو فشان تویی
قرآن چو پیکری است که در عالم وجود
در پیکر کتاب خدا روح و جان تویی
چشم خدا تویی و به هر آن و لحظه‌ای
بر امر ماسوای خدا دیده‌بان تویی
ای دست پرتوان خداوند لایزال
از بَدُو امر ناصر پیغمبران تویی
جز مصطفی که تاج سر خلق عالم است
آنرا که نیست در خور وصف و بیان تویی
با بودندت زمین و زمانست در وجود
زیرا ولیّ عالم و صاحب زمان تویی
روز جزا که خلق جهان سر بر آورند
از خاک تیره، محیی آن مردگان تویی
در شأن توست «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ»*
یعنی که مرجع همه بندگان تویی
در عالم قیامت و روز حساب خلق
حاسب تویی و منجی پیر و جوان تویی
دنبال عاشقان تو حوری دود به حشر
لکن شها مراد دل عاشقان تویی

محبوب «ملتجی» تویی وز آتش جحیم
آن کس که می دهد به محبش امان تویی

* * *

قال الصادق عليه السلام:

«... إِنَّهُ مَنْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا اهْتَدَى، وَمَنْ أَخَذَ فِي غَيْرِهَا سَلَكَ
طَرِيقَ الرَّدَى. وَصَلَّ اللَّهُ طَاعَةَ وَلِيِّ أَمْرِهِ بِطَاعَةِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَطَاعَةَ
رَسُولِهِ بِطَاعَتِهِ، فَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ وِلَاةِ الْأَمْرِ لَمْ يُطِعِ اللَّهَ وَلَا رَسُولَهُ»

«کسی که از در خانه، وارد خانه شود هدایت یافته است، و کسی که راه
دیگری پیش گیرد و از غیر در، وارد خانه شود به سوی هلاکت رفته
است. خداوند اطاعت ولی امر (امام معصوم) را به اطاعت رسول
اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مقرون ساخته و اطاعت پیامبرش را به اطاعت خود مقرون
ساخته است؛ پس هر کس اطاعت اولیای امر را ترک کند، از خدا و پیامبر

اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز اطاعت ننموده است»^(۱)

ترجیع بند «جاء الحق»

﴿۱۶۱﴾

معین انبیاء

دلم از غیر دوست بیزار است این هم از لطف بی حد یار است
بین احباب خلص مفتون صحبت از جلوه‌های دلدار است
یار من در عوالم ملکوت مایه افتخار دادار است
سربازار معرفت او را هر چه یوسف بود خریدار است
حرّ و آزاده هیچ دانی کیست؟ آنکه در دام او گرفتار است
دلبر من نه زید باشد و عمرو آخرین فرد آل اطهار است
نه فقط یار ماست در عالم انبیا را معین و غمخوار است
گو به آن کس که غایبش داند هر طرف بنگری پدیدار است
مهدی ای آن که نور رخسارت روشنی بخش هر چه انوار است
آن که با عشق توست بیگانه کمتر از نقش روی دیوار است

تو همانی که قادر مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»

* * *

﴿ ۱۶۲ ﴾

صفا بخش

تو یکی مثل من هزار هزار همه در انتظار لحظه شمار
حُسن رونق شکن، تو داری و بس همه گلهاست پیش تو، چون خار
انس با نام نامیت دارد نغمهٔ عندلیب و صوت هزار
تو صفا بخش هر صفا بخشی که نسیمی است از تو باد بهار
از یکی سجدهٔ تهجد توست آن فیوضی که هست در اسحار
جاری از چشمهٔ ولایت توست نهر «جَنَّاتٌ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»
راستی در عوالم معنا کیست جز مستِ عشق تو هشیار
نرگین مستِ دلبری چون تو برده از عاشق تو صبر و قرار
مرغ رام دلم کند پرواز دائماً گرد کوی تو دلدار
بهره از عافیت کجا دارد آن که از عشق تو نشد بیمار

تو همانی که قادر مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»



﴿ ۱۶۳ ﴾

میزبان خلق

میزبانی و خلق مهمانت همه بنشسته بر سر خوانت
جانب خلق دائماً جاری است ریزش سیل وار احسانت
وجه پروردگاری و ساطع نور حق از جمال رخشانیت
واجب الطاعة هستی و دائم می برد عرش و فرش فرمانت
خضر راهند و باقی اند به تو جرعه نوشان آب حیوانت
عرصه لامکان تو را میدان کره عشق، گوی چو گانت
تو کجا و زبان الکن من کیست غیر از خدا، ثنا خوانت
تو فقط یک نگاه سویم کن ای همه هستیم به قربانت
این مریضی که جان به لب دارد سخت دارد نیاز درمانت
نکند آرزو برد در خاک آرزومند درک دورانت

تو همانی که قادر مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»

﴿ ۱۶۴ ﴾

سلطان عوالم

ای تو بیرون ز حیطة امکان وی تو جانان هر چه دارد جان
بی بهاتر ز جان نمی باشد گر نگردد فدایی جانان
همه ما خَلَق، تو را مملوک به تمام عوالمی، سلطان
بر سریر عدالت و میزان که به غیر از تو می دهد فرمان؟
عشق تو لابلای هر آیه همچو شهدی است در شکرپنهان
اصل تو «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ^(۱)» شأن تو «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ^(۲)»
طبق نص صریح «فَانْتَظِرُوا^(۳)» انتظار تو می کشد یزدان
مکتب عشق را تویی استاد جبرئیل است طفل ابجد خوان
در زمان تو می شود ظاهر سرّ دین و حقیقت ایمان
تو همانی که قادر مطلق
در خصوص تو گفت «جاء الحق»

* * *

۱ - سوره احزاب، آیه ۳۳.
۲ - سوره انسان، آیه ۱.
۳ - سوره یونس، آیه ۱۰۲.

﴿ ۱۶۵ ﴾

حبل ممدود

گل شاداب من بهار منی باغ و بستان و لاله زار منی
همچو بدر تمام نیمه ماه روشنی بخش شام تار منی
روی چشم گهر فشان، جایت سر و سرسبز جویبار منی
به تو ملحق شدم به حق زیرا حبل ممدود کردگار منی
جیره خوادم به خوان احسانت شکر لاله که شهریار منی
گر چه ننگم برای تو اما مایه عز و افتخار منی
از «الستُ بِرَبِّكُمْ» * تا حال شاهد حال انتظار منی
به تو خود را سپرده‌ام ای دوست تو فقط صاحب اختیار منی
امر فرما مطیع فرمانم تو امام من و نگار منی
نکنم با هزار شب تعویض لحظه‌ای را که در کنار منی

تو همانی که قادر مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»

* * *

﴿ ۱۶۶ ﴾

امید خلق

هر کسی خاکسار کوی تو شد آبرومند ز آبروی تو شد
حبّذا آنکه لا اقل یکبار باز چشمان او به روی تو شد
بزم عشاق تو عجب بزمی است نقل این بزم، گنتگوی تو شد
واقعا هوشیار و آگاهست هر که مست از می سبوی تو شد
عاشق بی قرار و بی تابت هر کجا شد، به جستجوی تو شد
هر یک از انبیای والا قدر مات آن طلعت نکوی تو شد
محفل بی ریای مشتاقان متعطر ز عطر و بوی تو شد
به خدا دشمن خداوند است هر کسی دوست با عدوی تو شد
دست حاجت به پیش توست دراز چشم امید خلق سوی تو شد
آن که را عشق و معرفت دادی متخلق به خلق و خوی تو شد

تو همانی که قادر مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»



﴿ ۱۶۷ ﴾

حسن خصال

مانده‌ام در خیال تو دلبر بلکه بینم جمال تو دلبر
بر زبان خلائق افتاده صیت حسن خصال تو دلبر
نقطهٔ بقاء بسمله باشد یا تجلی خال تو دلبر
منتها آرزوی من عمری نیست غیر از وصال تو دلبر
وصل می‌خواهم از تو و آن هم وصلت بی زوال تو دلبر
دوست دارم که هر کجا باشم بشنوم قیل و قال تو دلبر
به خدا مرگ خویش می‌طلبم گر ببینم ملال تو دلبر
بنگرم در جهات ششگانه صورت بی مثال تو دلبر
سرمهٔ چشم مانده بر راهم هست گردِ نعالِ تو دلبر
زنده است این اسیر دلداده از نسیم شمال تو دلبر

تو همانی که قادر مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»

* * *

﴿ ۱۶۸ ﴾

آشنای خود

هر کسی را گدای خود کردی دائماً مبتلای خود کردی
مخفل عاشقان بی دل را با صفا از صفای خود کردی
هر که از غیر تو مبراً شد قسمت او لقای خود کردی
انبیا را در عالم ارواح واله از جلوه‌های خود کردی
درد هجران بلا بود ما را مبتلا بر بلای خود کردی
گر تو از دست ما شوی راضی راضی از ما رضای خود کردی
من چسان شکر حق به جای آرم که مرا آشنای خود کردی
نای نی را ز نفخه رحمان پر ز شور و نوای خود کردی
از چه مخفی ز دوست دارانت صورت دلربای خود کردی؟
گر چه از چشم خلق پنهانی همه را جان فدای خود کردی

تو همانی که قادر مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»

﴿ ۱۶۹ ﴾

صبح وصل

فارغم از ملال کن مولا قسمت من وصال کن مولا
من تو را بنده‌ای جفا کارم بندهات را حلال کن مولا
گرچه آگاهی از دلم، اما گفته‌ای عرض حال کن مولا
دست رد کی زنی به سینه که خود امر کردی سؤال کن مولا
باز کن باب لطف بر رویم بسته راه ضلال کن مولا
خم شدم زیر بار هجر و تو راست این قد چون هلال کن مولا
صبح وصلت چرا نشد طالع شام هجران زوال کن مولا
وصل تو ماء عذب و در کامم جرعه‌ای زین زلال کن مولا
هستیم را برای قرب به خود همه فکر و خیال کن مولا
تا ظهور تو را دهد تعجیل خواهش از ذوالجلال کن مولا

تو همانی که قادر مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»

* * *

﴿ ۱۷۰ ﴾

رنج دیده

تن هجران کشیده را دریاب جان بر لب رسیده را دریاب
دلم از فرط غصّه پر خون است دل در خون تپیده را دریاب
بار هجر تو قامتم خم کرد عاشق قد خمیده را دریاب
رنجهای کمرشکن دیدم دیگر این رنج دیده را دریاب
چه که نشنیده‌ام به خاطر تو این شماتت شنیده را دریاب
ای فروغ دو دیده‌ام از تو چشم رویت ندیده را دریاب
هر کجایی به شوق دیدارت آنکه با سر دویده را دریاب
دست بشکسته را تفقد کن خار در پا خلیده را دریاب
آن که دیگر ز فرط کم صببری جامه بر تن دریده را دریاب
دل به عشق تو بسته را بنگر وز خلائق بریده را دریاب

تو همانی که قادر مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»

* * *

﴿ ۱۷۱ ﴾

مراد دل

آستان بوس درگهت، شاه است
جبهه سای تو سالک معنی است
نور مهرت به هر دلی تابد
آن که واقف شد از شئونانت
جز تو ای چشم کبریا در خلق
چون که ما منتسب به تو هستیم
ای مراد دل مـحبّانت
روز دلدادگان بود چون شب
سینه مادر تو مجروح است
تا تو در چاه غیبتی جانا
غیر آن هر که هست، گمراه است
خاکسار تو صاحب جاه است
حبشی زاده گر بود، ماه است
عارف واقعی به الله است
که به اسرار خلق آگاه است؟
پیش حق، کوه مجرم ما، گاه است
هر مُرید تو، چشم بر راه است
شمع دل‌های عاشقان آه است
تا کی او را نوای جانکاه است؟
چون علی همدم دلت چاه است

تو همانی که قادر مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»



﴿ ۱۷۲ ﴾

گرم بی نهایت

روح قرآن، ولایت مهدی است
از ازل تا ابد، زمین و زمان
اختیار تمام موجودات
نه که هر شیئی آیت الله است
سخن نغز انبیا عظام
هر کمالی است حرف ابجد او
هر کسی بهره ور شد از معنی
آنکه پا جای پای او بگذاشت
شامل هر فقیر در گاهش
شکر لیله که «ملتجی» دائم
عین ایمان، رضایت مهدی است
همه تحت ولایت مهدی است
به کف با کفایت مهدی است
همه خلق آیت مهدی است
همه یکسر، حکایت مهدی است
هر نهایت، بدایت مهدی است
بهره اش از عنایت مهدی است
در مسیر هدایت مهدی است
گرم بی نهایت مهدی است
تحت ظل حمایت مهدی است

تسوهمانی که قادر مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»



﴿ ۱۷۳ ﴾

فیض حضور

مهدیا کی شب هجر تو سحر خواهد شد؟

کی مصون از همه آفات، بشر خواهد شد؟

گل روی تو، کی از پرده، بدر خواهد شد؟

محو در نور تو، کی شمس و قمر خواهد شد؟

عالم کون و مکان منتظر مقدم توست

التیام دل ما در گرو مرهم توست

منظر مردمک دیده جانی مولا

به تن خسته ما، تاب و توانی مولا

مونس جان و دل و روح و روانی مولا

چه سبب گشته که از دیده نهانی مولا؟

دانم از فرط گنه قابل دیدار نیم

قابل دیدن رخسار تو ای یار نیم

چه کنم؟ خسته دلم، غمزده ای دلخونم

روی تابنده تر از ماه ترا مفتونم

گر چه از جرگه خاصان درت بیرونم

لیکن از هجر تو ای مونس جان محزونم

تو چه کردی که در اعماق دلم جا کردی؟

تو به یک جلوه مرا واله و شیدا کردی

من که از جام هوی، سر خوش و مستم مولا
کی دگر لایق دیدار تو هستم مولا؟
مانده از راهم و برگیر تو دستم مولا
چون گدایان سر راه تو نشستم مولا
تا مگر دیده من روی چو ماهت بیند
شاید آخر گلی از گلشن وصلت چیند
آرزوی دل ما فیض حضور است حضور
درک ایام خدایی ظهور است ظهور
الحق آن روز به حق روز سرور است سرور
چه می وصل تو ای دوست ظهور است ظهور
شود آنروز نصیب همه ما گردد
گره اصلی ما منتظران واگردد
چه شود پرده تو از دیده ما برگیری
زنگ غفلت تو ز دل های مکدر گیری
با یکی جلوه دل از عاشق مضطر گیری
اذن بهر فرج خویش ز داور گیری
دیگر از دوری تو طاقت ما طاق شده
رشته صبر برون از کف عشاق شده

به لب منتظران، نام تو می باشد و بس
مونس خسته دلان، یاد تو می باشد و بس
همه را چشم به امداد تو می باشد و بس
ورد عشاق تو اوراد تو می باشد و بس
هر چه جز مهر و ولای تو بود منفور است
گر تو را چشم دلی هیچ نبیند، کور است
ای فدای تو و خاک کف پایت مهدی
وی به قربان تو و صدق و صفایت مهدی
دیده ما دوخته بر لطف و عطایت مهدی
شود آیا ز تو محروم گدایت مهدی؟
کرده حق آنهمه انعام به تو ارزانی
به تو ناید که گدا را ز در خود رانی
من که آشفته دل و سر به هوایم مولا
دست و پا بسته و افتاده ز پایم مولا
به در خانه لطف تو گدایم مولا
به کسی نیست به غیر از تو رجایم مولا
نظر مرحمتی جانب دلخسته بکن
جانب آن که به الطاف تو، دل بسته، بکن

چشم حق بین تو از روز ازل شاهد شد
آنچه را بر دل اخیار زمان عاید شد
همه غم‌ها به دل خسته تو وارد شد
هر کسی بر در درگاه خدا ساجد شد
آرزو داشت که تعجیل ظهور تو شود
متجلی همه آفاق ز نور تو شود
آن که بیش از همه کس منتظر مقدم توست
مادر توست که او منتظر مرهم توست
یاد غم‌های دل او همه جا همدم توست
هر که مستمسک بر عروه مستحکم توست
آرزو می‌کند آن روز قیامت بیند
روز خشنودی آن مام گرامت بیند
«ملتجی» آرزوی وادی خضرا دارد
مسألت از تو فقط ای گل زهرا دارد
دردمند تو تمنای مداوا دارد
گر صفایش تو دهی قلب مصفا دارد
ورنه از پست‌ترین خلق خدا پست‌تر است
از همه مست‌هوا و هوس‌او مست‌تر است

﴿ ۱۷۴ ﴾

نعمت کامله

شکر لِّله که تو دلداری منی

با خبر از من و از کار منی

بهترین مونس و غمخوار منی

روشنی بخش شب تاری منی

خورده پیوند دلم با غم تو

دوست دارم که شوم همدم تو

حُسنِ تو غارت دلها کرده

مهر تو جان به تن القا کرده

قلب را یادِ تو احیا کرده

دیده را شوق تو دریا کرده

هر کجا نام تو آید به میان

شود آنجا ز شرفِ رشکِ جنان

قلب عالم تویی و قطب زمان

مرکز دایره کون و مکان

ذات تو منشأ فیض سبحان

هست از امر تو سیر امکان

ز تو افعال خدایی صادر

تو به هر فعل که خواهی قادر

خادم درگه تو جبرائیل
بسنده کوچک تو میکائیل
عبد فرمانبر تو عزرائیل
خاک پابوس تو هم اسرافیل
همه محکوم به فرمان تو اند
یکسره ریزه خور خوان تو اند
انبیا مست ولایت بودند
همه مشتاق لقایت بودند
شک ندارم که گدایت بودند
همه محتاج عطایت بودند
همه در ذات تو حیران ماندند
بلکه انگشت به دندان ماندند
تو مه انجمنی مهدی جان
ولی ذوالمننی مهدی جان
حجة بن الحسنی مهدی جان
تو چه شیرین سخنی مهدی جان
مرکز حلقه عشاق تویی
در همه خلق جهان طاق تویی

خال تو نقطهٔ تحت با، شد

روی تو قبله گه دلها شد

ابرویت طاق دعای ما شد

به دل قامت تو طوبی شد

لَا يُقَاسُ بِكَ وَاللَّهِ أَحَدٌ

جمع در ذات تو اوصاف صمد

مظهر امر خدا هستی تو

وارث آل عبا هستی تو

رایت فتح و هدی هستی تو

مالک روز جزا هستی تو

هست با دست تو ای دست خدا

آسمانها و زمین پا برجا

شکر از ذوق لب ت یافته شهد

طفل خندد ز لقای تو به مهد

نکشتم در ره تو دست از جهد

تا مگر جان بدهم بر سر عهد

بر سر عهد آلتَم تا حال

عهد خود را نشکستم تا حال

تَوَيْدُ اللَّهِ ولسان اللهی

حجّت الله و ولیّ اللهی

مُخَيَّبِي شَرِيعِ رَسُولِ اللَّهِ

تَوِ وَلِيّ الدَّمِ ثَارُ اللَّهِ

بشتاب ای ولیّ الدّم بشتاب

دوستداران علی را دریاب

نعمت کامله دائمه ای

عرش حق را به یقین قائمه ای

نور چشم علی و فاطمه ای

به خدا پشت و پناه همه ای

تو بیا تا همه دلشاد شوند

همه از قید غم آزاد شوند

ای بهین سرو گلستان وجود

قطع کن ریشه اقوام جحود

قلع کن... و ترسا و یهود

مادرت فاطمه را کن خشنود

همه گون و مکان طاهر کن

عزّت آل علی ظاهر کن

دوست دارم نشوم از تو جدا

کمتر از لحظه و آنی حتی

چه شود از کرمت در همه جا

همره خود ببری نیز مرا

همه هستی من عشق به دوست

به تو دلبسته‌ام از روز نخست

سیر در عالم بالا خواهم

ترک این حیطة سفلا خواهم

سفر وادی خضرا خواهم

همرهی با تو به هر جا خواهم

گر ندارم سعه صدر، بده

نبود ار پیش تو ام قدر، بده

آن که ای دوست به تو نایل شد

نه که از جانب خود قابل شد

نقص او از کرمت زایل شد

وز عنایات تو بد کامل شد

شود ار لطف تو هم شامل من

به مرادش رسد آخر دل من

بسنگر ای دوست به روی زردم
از چه درمان ننمایی دردم
من مریضم به تو رو آوردم
چه کنم گر بسنمایی طردم
نه تو آنی که جوابم ندهی
تشنه‌ام بینی و آبم ندهی
تا شود دوره عمرم سپری
نیست غیر از تو مرا تاج سری
نه مرا جز تو امام دگری
نه به غیر از تو امید نظری
ملجأ ما خَلَقَ اللَّهُ تَو
از قلوب همه آگاهی تو
در تنم چون که نمایند کفن
تا که در قبر سپارندم تن
گر نکیرین بپرسند ز من
که امام تو که باشد؟ فوراً
تا که خود را برهانم ز بلا
می برم نام دل‌آرای تو را

من که سر بر قدمت بنهادم

به رخت هستی خود را دادم

مددی کن که ز پا افتادم

خائف از مهلکه مرصادم

تو مینداز مرا از قلمت

راه ده در حرم محترمت

نظری کن که دلم شاد شود

دل ویران ز غم آباد شود

سوی درگاه تو ارشاد شود

تا مگر در صف اوتاد شود

نه برای تو بود کاری سخت

که سرکوی تو بر بندم رخت

دیدن روی تو را می خواهم

طاق ابروی تو را می خواهم

طره موی تو را می خواهم

تربت کوی تو را می خواهم

تو کجایی که بیایم به برت

سرمه دیده کنم خاک درت

من که از قافله‌ات جا ماندم
نظری کن که من از پا ماندم
بی کسی افتادم و تنها ماندم
وای بر من که چنین وا ماندم
تو معین الضعفایی ای دوست
یار افتاده ز پای ای دوست
هر کسی با تو بود بیگانه
یا ز عشقت نشود دیوانه
نشد ز آتش جاویدانه
در گفش روز جزا پروانه
مهر جانبخش تو جنات نعیم
قهر تو آتش سوزان جحیم
«ملتجی ام» سگ درگاه تو ام
سگ درگاه فلک جاه تو ام
کمتر از خاک سر راه تو ام
آرزومند رخ ماه تو ام
تو کریمانه مرا یاری کن
در همه حال نگهداری کن

﴿ ۱۷۵ ﴾

شرار عشق

من عاشق تو هستم کاری به کس ندارم
غیر از تو در دو عالم فریاد رس ندارم
جز درک فیض وصلت دیگر هوس ندارم
یابن الحسن ادراکنی مولای من ادراکنی
عمری بود که هستم مشتاق دیدن تو
افکننده دست حاجت جانا به دامن تو
شاید که خوشه چینم من هم ز خرمن تو
یابن الحسن ادراکنی مولای من ادراکنی
گلزار هستی ای گل بی تو صفا ندارد
دین بی ولایت تو قدر و بها ندارد
هر کس تو را ندارد حقا خدا ندارد
یابن الحسن ادراکنی مولای من ادراکنی
ای آنکه کرده در دل مهر تو آشیانه
از جان شرار عشقت هر دم کشد زیانه
دانم اگر کجایی سویت شوم روانه
یابن الحسن ادراکنی مولای من ادراکنی
درد فراق رویت دیوانه کرده ما را
از پشت پرده پس کی گردی تو آشکارا

بسر حال عاشقانت رحمی نما خدا را
یابن الحسن ادرکنی مولای من ادرکنی
از تو نیاید ای دوست ما را ز خود برانی
هرگز ز درگه خود ما را نمی رهانی
آیا شود که ما را در پیش خود نشانی
یابن الحسن ادرکنی مولای من ادرکنی
در حال حاضر ای دوست کھف حصین تویی تو
تنها برای وحدت حبل متین تویی تو
لب تشنگان حق را ماء معین تویی تو
یابن الحسن ادرکنی مولای من ادرکنی
از روی تو اگر چه شرمنده هستم ای دوست
دست از تو بر ندارم تا زنده هستم ای دوست
صد شکر از ولایت آکنده هستم ای دوست
یابن الحسن ادرکنی مولای من ادرکنی
گر دیدن تو شرطش پاکی است از معاصی
دارد امید بخشش این رو سیاه عاصی
تا از بلای هجران یابد دگر خلاصی
یابن الحسن ادرکنی مولای من ادرکنی
ای مهربان طبیبم درد مرا دوا کن
تا جان مرا به تن هست از غیر خود جدا کن

با هر که ره به کویت برده است آشنا کن

یا بن الحسن ادرکنی مولای من ادرکنی

ای باب حاجت خلق دارم ز تو تقاضا

اعطا به من نمایی سرّ ولایت را

گر کوچک است ظرفم آن را بزرگ فرما

یا بن الحسن ادرکنی مولای من ادرکنی

در موج ابتلاها تو کشتی نجاتی

از بَدُو خَلَقْتِ خَلْقَ حَالِّ مُشْكَلاتی

بر «ملتجی» از این بیش بنمای التفاتی

یا بن الحسن ادرکنی مولای من ادرکنی

* * *

﴿ ۱۷۶ ﴾

کلب درگاه

ای یادگار مصطفی، الغوث یابن العسکری
وی نور چشم مرتضی، الغوث یابن العسکری
ای زاده خیر النساء، الغوث یابن العسکری
وی طالب خون خدا، الغوث یابن العسکری
یا من معز الاولیا، الغوث یابن العسکری
صد شکر با مهرِ رخت، گشته عجینِ گل‌های ما
با یاد تو یابن الحسن، احیا شده دل‌های ما
نام دل آرایت بود، حلالِ مشکل‌های ما
ای شیعیان را مقتدا، الغوث یابن العسکری
یا من معز الاولیا، الغوث یابن العسکری
یا حجة بن العسکری، جان‌های ما قربان تو
جانهای ما قربان آن، عشاق سرگردان تو
هر روز مهمانیم ما، بر سفره احسان تو
سلطان تویی ما هم گدا، الغوث یابن العسکری
یا من معز الاولیا، الغوث یابن العسکری
لطفی نما بر سائلانِ درگهت یابن الحسن
بنشسته با شوق و امید، اندر رهت یابن الحسن

شاید ببینند آن رخ همچون مهت یابن الحسن
ای یوسف مصر بقاء، الغوث یابن العسکری
یا من معز الاولیا، الغوث یابن العسکری
تنها مراد ما بود، درک ظهور حضرتت
آیا نصیب ما شود، فیض حضور حضرتت؟
کن این شب دیجور را، روشن ز نور حضرتت
تا کی تویی در اختفا، الغوث یابن العسکری
یا من معز الاولیا، الغوث یابن العسکری
از ثقل بار معصیت، پستی دو تا داریم ما
اما امید مغفرت، از کبریا داریم ما
چون در دل مهجور خود، مهر تو را داریم ما
ای مونس دل‌های ما، الغوث یابن العسکری
یا من معز الاولیا، الغوث یابن العسکری
یا صاحب عصر و زمان، از جور دوران آلمان
ای منجی درماندگان، از شرّ دونان آلمان
ای کشتیِ ناجیِ ما، از خشم طوفان آلمان
غرقیم در موج بلا، الغوث یابن العسکری
یا من معز الاولیا، الغوث یابن العسکری
تا چند جاری خونِ دل، از چشم مغمومان شود؟
تا چند با ماتم قرین، دل‌های محرومان شود؟

تا چند ظلم از ظالمان، در حق مظلومان شود؟
یا من مذلُّ الاشقیاء، الغوث یابن العسکری
یا من معز الاولیاء، الغوث یابن العسکری
دادی رهم در کوی خود، ممنون احسان توام
گر چه ندیدم روی تو، مفتون و حیران توام
من کلب درگاه توام، ریزه خور خوان توام
گویم به هر صبح و مساء، الغوث یابن العسکری
یا من معز الاولیاء، الغوث یابن العسکری
بیچاره‌ام، درمانده‌ام، دستم بگیر افتاده‌ام
چشم تمنا سویت ای، آرام جان بگشاده‌ام
صورت به خاک درگهت، یابن الحسن بنهاده‌ام
دریاب این بیچاره را، الغوث یابن العسکری
یا من معز الاولیاء، الغوث یابن العسکری
گر از درت دورم کنی، برگو کجا رو آورم؟
جایی ندارم رو کنم، جز سویت ای باب کرم
تا بر لبم آید نفس، من حلقه کوب این درم
دانی که افتادم ز پا، الغوث یابن العسکری
یا من معز الاولیاء، الغوث یابن العسکری
تا جان مرا در تن بود، دم از ولایت می‌زنم
سر را به سان حلقه بر باب عطایت می‌زنم

بوسه اگر بینم تو را، بر خاک پایت می‌زنم

ای «ملتجی» را ملتجا، الغوث یابن العسکری

یا من معز الاولیا، الغوث یابن العسکری

* * *

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«... وَكَذَلِكَ الْقَائِمُ عليه السلام فَإِنَّهُ تَمْتَدُّ غَيْبَتُهُ لِيُصْرِحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَيَصْفُو

الْإِيمَانَ مِنَ الْكَذْرِ بِإِزْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ خَبِيثَةً مِنَ الشَّيْعَةِ...»

«غیبت قائم علیه السلام به طول می‌انجامد تا حق روشن گردد و ایمان محض از

تیرگی خالص شود و هر که از شیعیان سرشت ناپاک دارد به ارتداد گراید،

و با ارتداد آنها خالص و ناخالص از یکدیگر جدا شود.»^(۱)

﴿ ۱۷۷ ﴾

صدر الخلاق

«با آهنگ خود باید خوانده شود»

آتش بیداد و کین شعله کشد بر سما
دنیا خدایا شده پر از فتنه و بلا
هر بنده‌ای مضطرب هر مؤمنی مبتلا
أَيْنَ مُؤَلَّفُ شَمْلِ الصَّالِحِ وَالرَّضَا
أَيْنَ بِنِ نَبِيِّنِ الْمُصْطَفَى وَالْمَرْتَضَى
منتظر خسته دل نالد ز سوز جگر
چون مرغک بشکسته از سنگ کین بال و پر
می‌گوید و می‌بارد خون جای اشک از بصر
أَيْنَ الْمُضْطَرُّ الَّذِي يُجَابُ إِذَا دَعَى
این بن نبیینِ المصطفی و المرتضی
یارب چرا بهترین خلق تو پنهان ز ماست
تنها همان غایب از نظر ما را رهنماست
تا کی بگویم خدا مهدی زهرا کجاست؟
أَيْنَ صَدْرُ الْخَلَائِقِ ذُو الْبِرِّ وَالتَّقْوَى
این بن نبیینِ المصطفی و المرتضی
سخت است اگر نشنوم صوت دل آرای تو
عمرم گذشت و ندیدم روی زیبای تو
توتیای دیده‌ام خاک کف پای تو
عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَرَى الْخَلْقَ لِأُتْرَى

این بن نبیّ بن المصطفی و المرتضی

ای خالق ما سوی وی باعث انبیا

تنها تو باید کنی دردِ دلِ ما را دوا

می‌نالیم و می‌گوییم از سوز دل یک صدا

وَ أزلْ عَنَّا بِمَوْلَانَا الْأَسَىٰ وَ الْجَوَىٰ

این بن نبیّ بن المصطفی و المرتضی

کو آخرین حجت بر حق پروردگار

کو آن که احکام حق را می‌دهد انتشار

کو منتقم خون مظلومین روزگار

أَيُّنَ مُعِزُّ الْأَوْلِيَاءِ وَ مُذِلُّ الْأَعْدَاءِ

این بن نبیّ بن المصطفی و المرتضی

منم گدا و تویی امیر عالیجناب

به درب خانه تو می‌نمایم دق الباب

سائل درگاه تو دارد امید جواب

هَلْ مِنْ مُعِينٍ فَأُطِيلَ مَعَهُ الْبُكَاءِ

این بن نبیّ بن المصطفی و المرتضی

یا غیاث المستغیثین تو به دادم برس

غیر او ندارم امید دلجویی ز کس

بیچاره شد «ملتجی» پس چه شد آن دادرس

وَ أَرِهَ سَيِّدَهُ يَا شَدِيدَ الْقُوَىٰ

این بن نبیّ بن المصطفی و المرتضی

﴿ ۱۷۸ ﴾

مولای من

ای عروۃ الوثقیای من
مولای من - مولای من
دنیای من، عقبای من
محبوب بی همتای من
مولای من - مولای من
ماء معین من تویی
حبل متین من تویی
درّ ثمین من تویی
مولای من - مولای من
ای افتخار کبریا
چشم و چراغ اصفیا
تنها امید اولیا
مولای من - مولای من
مَسند نشین دل تویی
حلال هر مشکل تویی
دین مرا حاصل تویی
مولای من - مولای من
شمع دل افروزم تویی
اقبال فیروزم تویی
ورد شب و روزم تویی
مولای من - مولای من
از دلربایان دل بری
دل را تو تنها دلبری
بر تارک دل افسری
مولای من - مولای من
به به به مولایی چه تو
مولای آقای چه تو
یار دل آرایی چه تو
مولای من - مولای من

هر عاشقی دلسوخته

مهر تو را اندوخته

دیده به دستت دوخته

مولای من - مولای من

ای همدم پنهانیم

در دام غم زندانیم

رحمی به بی سامانیم

مولای من - مولای من

مردم ز مهجوری بیا

تاکی به مخموری بیا

دیگر بس است دوری بیا

مولای من - مولای من

تاکی دچار درد هجر؟

مقرون به آه سرد هجر؟

بنشان غبار و گرد هجر

مولای من - مولای من

عمری نمودم جستجو

گشتم سراغت کو به کو

کردم به عشقت های و هو

مولای من - مولای من

یک دم مرا از خود مران

لطفی کنار خود نشان

رخسار خود را کن عیان

مولای من - مولای من

یک سر سراغ من بیا

بر دیده‌ام بگذار پا

چشم مرا روشن نما

مولای من - مولای من

بی تو از این دنیا چه سود؟

بی روح و جان اعضا چه سود؟

الفاظ بی معنا چه سود؟

مولای من - مولای من

بنشین کنار من دمی

بردار از قلبم غمی

بگذار بر دل مرهمی

مولای من - مولای من

پر می زند پروانه‌ات

گرد حریم خانه‌ات

شد «ملتجی» دیوانه‌ات

مولای من - مولای من

* * *

قال رسول الله ﷺ:

﴿ مَنْ أَنْكَرَ الْقَائِمَ مِنْ وُلْدِي أَثْنَاءَ غَيْبَتِهِ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً! ﴾

«هر کس قائم از اولاد من را در دوران غیبتش انکار کند

به عهد جاهلیت مرده است» (۱)

﴿ ۱۷۹ ﴾

تنها نگین

حجة بن الحسن یا صاحب الزمان

یا دافع المحن الغوث و الامان

ای گل گلشن حضرت ذوالجلال

نیر روشن آسمان کمال

گسوه ماعدن رحمت لایزال

حجة بن الحسن یا صاحب الزمان

یا دافع المحن الغوث و الامان

خلفت هر چه هست مرهون هست توست

ما سوی از الست جملگی مست توست

از غیر تو گسست هر که پابست توست

حجة بن الحسن یا صاحب الزمان

یا دافع المحن الغوث و الامان

همچنان مرتضیٰ یعسوب دین تویی

بر همه ما سوی حبل متین تویی

خاتم ایمان را تنها نگین تویی

حجة بن الحسن یا صاحب الزمان

یا دافع المحن الغوث و الامان

بالا تر از مکان چون بود جای تو
فوق وصف و گمان شأن والای تو
جاری بر کن فکان حکم تو، رأی تو

حجة بن الحسن یا صاحب الزمان

یا دافع المحن الفوٹ و الامان

غواص ماهر بحر حکمت تویی
بهترین گوهر کان رحمت تویی
گل خوش منظر باغ عصمت تویی

حجة بن الحسن یا صاحب الزمان

یا دافع المحن الفوٹ و الامان

حجت کبرای حقتعالی تویی
عروة الوثقی ای اهل معنا تویی
مركز والای حلقه ما تویی

حجة بن الحسن یا صاحب الزمان

یا دافع المحن الفوٹ و الامان

می باشد ذکر تو ورد زبان ما
دوانده مهر تو ریشه در جان ما
آتش هجر تو سوزاند ارکان ما

حجة بن الحسن یا صاحب الزمان

یا دافع المحن الفوٹ و الامان

منتظر یک جهان تا نمایی قیام

قدسیان خاکیان انبیای عظام

تا تو از دشمنان برگیری انتقام

حجة بن الحسن یا صاحب الزمان

یا دافع المحن الغوث و الامان

اوضاع درهم انس و جان تا به کی؟

حلقه ماتم عاشقان تا به کی؟

دیده پر نم شیعیان تا به کی؟

حجة بن الحسن یا صاحب الزمان

یا دافع المحن الغوث و الامان

«ملتجی» را تسویى ملجأ و ملتجا

روح دعا تسویى بسنما او را دعا

صاحب امضا تویى دینش را کن امضا

حجة بن الحسن یا صاحب الزمان

یا دافع المحن الغوث و الامان

* * *

﴿ ۱۸۰ ﴾

نگار مه جبین

بر مشام جان رسد بوی نگار مه جبین
خوشر از خلد برین
می دهد پیک الهی مژده بر اهل یقین
کای گروه متقین
حضرت عیسی بساید زاسمان چهارمین
همره روح الامین
بهر استقبال مهدی چاره ساز مؤمنین
دلنواز مرسلین

* * *

عنقریب این دوره غیبت به پایان می رسد
جان جانان می رسد
در تن بی روح ما از نفخه اش جان می رسد
فیض رحمان می رسد
حجّت ذات خدا موعود قرآن می رسد
سرّ ایمان می رسد
می شود ظاهر به امر ذات خلاق مبین
به همه اهل زمین

* * *

دارم امید این جهان روزی گلستان می شود
نور باران می شود
شام تار ما همه صبح درخشان می شود
روز تابان می شود
کاخ ظلم از بیخ و بن یکباره ویران می شود
ز امر یزدان می شود
دست حق آید به امر حق برون از آستین
تا کند احیای دین

* * *

سیدی یابن الحسن ای یادگار مصطفی
زاده شیر خدا
نور چشم حضرت صدیقه خیر النساء
داد خواه مجتبی
کی بگیری انتقام خون شاه کربلا؟
از گروه اشقیا
کی بر اندازی بساط کفر و شرک مشرکین؟
یا مذلّ الکافرین

* * *

ای که از یمن تو روزی می رسد بر خاص و عام
رهبر کلّ انام

صبر ما دیگر شده از دوری رویت تمام
ای امام ابن‌الامام
کی نمایی تیغ آتشبار بیرون از نیام
گیری از خصم انتقام
شاد گردد چون بگیری داد او از ظالمین
بنت خیر المرسلین

* * *

ای که باشد دلنوازی از ضعیفان کار تو
باشد الله یار تو
«ملتجی» می‌خواهد از تو رخصت دیدار تو
ببگذرد رخسار تو
دارد امید این غلام کمترین مقدار تو
باشد از انصار تو
مهر جان بخش تو با آب و گِل او شد عجین
شکر رب العالمین

* * *

﴿ ۱۸۱ ﴾

زائر عرفه

بیاد عصر روز عرفه در وادی مقدس عرفات و توجه به مقام شامخ

حضرت بقیة الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء:

این زمین وعده گه خلق و خدا می باشد

این زمین مطلع انوار هدی می باشد

این زمین پایگه صدق و صفا می باشد

این زمین جای مناجات و دعا می باشد

جای تبدیل گنه بر حسناتست اینجا

وادی معرفت حق، عرفاتست اینجا

این زمین عرفاتست و دیار توحید

این زمین برکاتست و مقام تحمید

همه اینجا شده مهمان خداوند مجید

عجیبی نیست شقی گر شود امروز سعید

هر که اینجا ز قیودات و هوسها رسته

کوله بار سفر آخرتش را بسته

شکر لله ز عطایی که خدا داده به ما

نعمت پیروی از آل هدی داده به ما

اینکه دعوت بنموده است بها داده به ما

امسیت از خطر روز جزا داده به ما

بنهیم ارب به سر خاک مداوم سر را
حقّ یک نعمت او را نتوان کرد ادا
ای که روز عرفه آمده‌ای در عرفات
یاد از کثرت مخلوق نما در عرصات
خیره شو خوب نگه کن تو به ششگانه جهات
بلکه بینی رخ آن مظهر اسماء و صفات
گر فروغی نگری رشحه انوار خداست
گر مشامت شده خوشبو، گل نرجس اینجاست
غافل ای دل منشین روح دعا در اینجاست
مونس جان و دل اهل ولا در اینجاست
دلبر و همدم و تاج سرّما در اینجاست
آن که هر درد تو را هست دوا در اینجاست
با دل سوخته او را تو صدا کن امروز
دردهایی که کشنده است، دوا کن امروز
بگو ای حجت والای خدا یا مهدی
نظری هم به سوی ما بنما یا مهدی
گره کار و دل ما بگشا یا مهدی
دیگر ای یوسف گمگشته بیا یا مهدی
چه شود دیده ما هم به رخت باز شود
بین ما و تو دمی هم سخنی ساز شود

حجة بن الحسن ای شمس ولایت عَجَلُ
کشتی ناجی و مصباح هدایت عَجَلُ
بهر نابودی هر ظلم و جنایت عَجَلُ
تا که از شیعه نمایی تو حمایت عَجَلُ
روز و شب از غم تو دیده گریان داریم
بیش از اینها نه دگر طاقت هجران داریم
مهدیا صحبت تو سر خط قیل و قالم
به تو در روز جزا پیش همه می بالم
گر چه از داشتن دوستیت خوشحالم
لیکن از دوری دیدار رخت می نالم
تا به تو «ملتجی» ام جای دگر در نزنم
حلقه سان این همه بر باب دگر سر نزنم

* * *

﴿ ۱۸۲ ﴾

خط و خال

گذشت عمر گران امّا به هجران

خداوندا ندیدم روی جانان

جوانی طی شد و پیری سر آمد

خبر امّا از آن دلبر نیامد

بسه امید وصالش زنده هستم

ز مهر حضرتش آکنده هستم

بود یادش همیشه همدم من

کنند یادش ز دل زائل غم من

مدد کار من افتاده از پا

بود در هر کجا فرزند زهرا

تسمّای لقای آن گل من

بود مدّت مدیدی در دل من

اگر چه تاکنون بودم جفا خو

یقین دارم که می بخشد مرا او

خدا داند چه اندازه رحیم است

عَفُوّ است و رثوف است و کریم است

اگر دستی بگیرد دامن او

بسچیند خوشه‌ها از خرمن او

اگر پایی بپوید راه او را
بسیابد تربت آن ماه رو را
اگر چشمی بیفتد بر جمالش
ز خاطر کی برد آن خط و خالش
ز هر کس دل برد دیوانه گردد
بگرد شمع او پروانه گردد

* * *

قال الامام حسن المجتبی علیه السلام:

﴿ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً! ﴾

«هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است»^(۱)

﴿ ۱۸۳ ﴾

سیف الهی

خدایا تشنه دیدار اویم من لب تشنه را ماء معین اوست
اگر آن گل پذیرد خار اویم خداوندا به حق آل اطهار
یگانه عروه و حبل المتین اوست نگهداری نما جانان ما را
ز هر شری تو خود او را نگهدار مبادا خاطرش افسرده باشد
بلاگردان او کن جان ما را مرا یارب تو با او همنشین کن
گل رخسار او پژمرده باشد بیا و وصل او را قسمت کن
بیا و خار را با گل قرین کن کشم روزی چو گیرم دامنش را
از این بیچارگی‌ها راحتم کن اگر ظاهر شود آن ماه تابان
به چشمم خاک سم توسنش را عجب نبود اگر دل خانه اوست
رود رونق ز حسن ماه کنعان کند شمس جمالش گر که تابش
که هر صاحب‌دلی دیوانه اوست برون آید چو آن سیف الهی
بیفتد ماه و خورشید از درخشش نخواهد ماند نامی از تباهی

* * *

﴿ ۱۸۴ ﴾

تقدیر ما

نمی دانم عزیز جان کجایی؟
چرا دوری ز تو تقدیر ما شد
خوشا آنانکه بر روی تو ماتند
خوشا پروانه های شمع رویت
خوشا دُردی کشان جام عشقت
تأسف می خورم بر عمر رفته
به بدبختی من بنما ترخّم
اگر رغبت نمی کردم به اغیار
تو ای مولای از جان بهتر ما
بما زین بیش جانا مهربان باش
تو که ما را به سوی خود کشانی

امان از درد جانسوز جدایی
عجب دردی گریبانگیر ما شد
کنارت در حیات و در مماتند
خوشا پرپر زنانِ گردِ کویت
خوشا بر عاشق بد نام عشقت
نشد بیدار آخر بخت خفته
که در عالم ترا بنموده ام گم
تو را می یافتم ای مهربان یار
قدم بگذار بر چشم تر ما
همیشه پیش چشم ما عیان باش
چه خواهد شد کنار خود نشانی

فراقت «ملتجی» را خسته کرده

چو مرغ بال و پر بشکسته کرده

* * *

﴿ ۱۸۵ ﴾

ای سلیمان

«ای سلیمان موری آمد بر درت»

«رد مکن او را به جان مادرت»

ای که صدها چون سلیمان مور توست

چون کلیم الله بسی در طور توست

ای امید انبیا و اولیا

وی نگار نازنین اصفا

ای در تو قبله گاه عالمین

ای تو رب المشرقین و مغربین

اختیار ما سوی در دست توست

خلق عالم جملگی پابست توست

خوش به حال آنکه جانانش تویی

ذکر و ورد و دین و ایمانش تویی

عین کار حق تعالی کار توست

وجه باقی خدا رخسار توست

دوست دارم تا که در بزم وصال

ببنگرم بی پرده وجه ذوالجلال

من خدا را در تو کردم جستجو

چون تو هستی مظهر اوصاف او

بسر در دولتسرایت آمدم

تا زخم بسوسه به پایت آمدم

«آنقدر در می‌زنم این خانه را»

تا ببینم روی تو جانانه را

باب حاجاتم تویی یابن الحسن

باب حاجات تو حی ذوالمنن

آمدم تا بر تو افتد چشم من

آمدم تا با تو گردم همسخن

آمدم درد مرا درمان کنی

در خور لطفت به من احسان کنی

آمدم تا در برویم وا کنی

آمدم خود را به من اعطا کنی

آمدم تا محو در رویت شوم

آمدم خاک سرکویت شوم

هان مباد از در مرا بیرون کنی

دیده‌ام را چون دلم پر خون کنی

بس بود با غیر تو گفت و شنود

بستن با غیر تو عهد و قیود

بس بود با دوری تو ساختن

بعد از این باید به تو پرداختن

«ملتجی» را عشق تو بیچاره کرد
در میان کسوجه‌ها آواره کرد

* * *

قال الامام الرضا عليه السلام:

«كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ، عِنْدَ فَقْدِهِمُ الثَّالِثَ مِنْ وُلْدِي - أَيِ
العسكري عليه السلام - يَطْلُبُونَ الْمَرْعَى فَلَا يَجِدُونَهُ، لِأَنَّ إِمَامَهُمْ يَغِيبُ
عَنْهُمْ، لِيَثَلَّ يَكُونَ فِي عُنُقِهِ لِأَحَدٍ بَيْعَةٌ إِذَا قَامَ بِالسَّيْفِ»

«گویی شیعیان را می بینم که چون سومین فرزندم - امام حسن
عسکری عليه السلام - را از دست می دهند، به دنبال پناهگاهی می گردند و پیدا
نمی کنند. زیرا امامشان از آنها غایب می شود تا در روزی که با

شمشیر قیام می کند بیعتی به گردن او نباشد»^(۱)

﴿ ۱۸۶ ﴾

مونس دیرینه

ای انیس و مونس دیرینه‌ام

می‌زنم سنگ تو را بر سینه‌ام

حقتعالی در تمام کارها

با تو افکنده سرو و کار مرا

در کمند خود اسیرم کرده‌ای

از خلاق جمله سیرم کرده‌ای

حاش لله، تو کریمی، سروری

مونس جانی، عزیز، دلبری

مهربانی، مشفق، بخشنده‌ای

حسن را از هر جهت زیبنده‌ای

گر بیفتد عقده‌ای در کار من

دست تو آید به استنصار من

من گدایم در گداییم مصر

هم به فقر محض خود هستم مقرر

بر نمی‌دارم ز دامان تو دست

بسته‌ام عهد محبت در است

بر سر پیمان خود استاده‌ام

آنچه خواهی امر کن آماده‌ام

ای پناه انبیا دستم بگیر
ای امید اصفیا دستم بگیر
بی پناهم بی پناهم بی پناه
پر گناهم پر گناهم پر گناه
یک نگاهی گربه روی من کنی
قلب تاریک مرا روشن کنی
با وصال خویش دلشادم نما
از قسیود هجر آزادم نما
با دلت قلب مرا پیوند ده
پاسخم را با یکی لبخند ده
ارتباطم را بجز از هر چه غیر
آن چنان کن تا کنم سوی تو سیر
ای تن و جانم بلاگردان تو
کی کشم دست از تو و دامان تو
شوق دیدارت به من جان می دهد
کی خدا بر هجر پایان می دهد
وای اگر عمر گرانم طی شود
بی گل رویت بهارم دی شود
گر شفیع من تو باشی روز حشر
وحشتی نبود مرا از حشر و نشر

«ملتجی» را بیش از این آگاه کن
عشق او را با غمت همراه کن



قال رسول الله ﷺ:

﴿إِي وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ، إِنَّهُمْ لَيَسْتَفْعُونَ بِهِ، وَيَسْتَضِيئونَ بِنُورِ

وَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَأَنْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ جَلَّهَا السَّحَابُ﴾

«آری، سوگند به خداوندی که مرا به پیامبری برانگیخت، مردمان از او

بهره‌مند می‌شوند و از نور ولایتش کسب نور می‌کنند، آنچنانکه مردم از

خورشید استفاده می‌کنند، اگر چه در پشت ابرها نهان باشد» (۱)

﴿ ۱۸۷ ﴾

گل من

گلی دارم که مست از بوی اویم
به غیر از او گل دیگر نبویم
گل من گلین افلاک باشد
گلم از گلشن لولاک باشد
گل من سرگل گلزار دین است
گل من رشک فردوس برین است
گل من نور چشمان رسول است
گل من زیب دامان بتول است
گل من مرتضی را نور عین است
گل من طالب خون حسین است
گل من دل نواز مؤمنین است
گلم روح نماز متقین است
گل من در دو عالم بی نظیر است
خداوند تعالی را سفیر است
گل من مُوجِد مَن فی الوجود است
گل من علّت بود و نبود است
گل من اشرف خلق جهان است
گل من صاحب عصر و زمان است

اگر ظاهر شود از امر یزدان
از این یک گل شود عالم گلستان
از این گل می‌کند هر گل صفا کسب
و هر بلبل کند شور و نوا کسب
از این گل باغ دل گیرد طراوت
وز این گل کام جان یابد حلاوت
از این گل جنت الفردوس خوش بوست
به این گل جلوه گر انوار یا هوست
ز بوی او مشام جان معطر
ز یاد او فضای دل منور
ولی ای «ملتجی» این گل غریب است
همیشه ذکر او امن یجیب است



﴿ ۱۸۸ ﴾

بهترین همدم

عزیز جان ما، مهدی است مهدی علیه السلام
همه ایمان ما، مهدی است مهدی علیه السلام
شنیدستم که مغموم است و مهموم
فدای او که مظلوم است مظلوم
غم او از برای شیعیان است
برای غربت اسلامیان است
بود مغموم چون آن ماه دوران
هزار و یک صد و اندیست زندان
بود زندانی زندان غیبت
خدایا سر رسان دوران غیبت
از این زندان اگر آزاد گردد
دل غم‌میده او شاد گردد
اگر چه مخفی از چشم سراسر است او
ولیکن چشم دل را منظر است او
دل ما را تولایش مقرر است
به ما لطف و عطایش مستمر است
فضای محفل اهل محبت
ز عطر و بوی او دارد طراوت

چه گویم من که بویش کرده مستم

ز بویش مست از روز الستم

نکردم نقض عهدی را که بستم

خدا را شکر کز غیرش گسستم

همیشه بر سر راهش نشستم

نشد از دامنش کوتاه دستم

اگر نیکم و یا گرزشت و پستم

از او هستم خدایا هر چه هستم

به پای این گل بی خار یا رب

منم چون خار بی مقدار یا رب

به او تا «ملتجی» هستم غمی نیست

چرا؟ چون بهتر از او همدمی نیست

﴿ ۱۸۹ ﴾

وصال بی زوال

خدا از هجر دلبر بی شکیم

ز فیض دیدن او، بی نصیم

نصیم گر شود روزی لقایش

گذارم سر به زیر خاک پایش

ز درگاه تو ای باریتعالی

نخواهم هیچ جز مهدی زهرا

خداوندا چنانم کن که خواهد

به جان او همانم کن که خواهد

خداوندا دلم خالی ز غش کن

پراز مهر و ولای حضرتش کن

خدایا شور و حالی خواهم از تو

وصال بی زوالی خواهم از تو

چرا چون خیر ما تنها به وصل است

تولایش به حکم شرع اصل است

کجایی ای انیس قلب زارم؟

امید این دل امیدوارم

بیا ای جان من قربان نامت

نشد تا بشنوم جانا کلامت

بسیا تا دیدگانم نور گیرد

قراری این دل مهجور گیرد

بسیا و دردهایم را شفا ده

به این عاشق جواز کربلا ده

به قلب «ملتجی» نور و ضیا ده

لقا ده شوق ده صدق و صفا ده

* * *

قال رسول الله ﷺ:

﴿ الْمَهْدِيُّ رَجُلٌ مِنْ وَوُلْدِي، لَوْنُهُ لَوْنُ عَرَبِيٍّ، وَجِسْمُهُ جِسْمُ

إِسْرَائِيلِيٍّ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالٌ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دَرِّيٌّ... ﴾

«مهدی از نسل من است. رنگش عربی (گندم گون) و جسمش اسرائیلی

(راست قامت و تا حدی بلند قد) است بر گونه راستش خالی است که

چون ستاره درخشان می درخشد»^(۱)

﴿ ۱۹۰ ﴾

جان انبیا

غم دل در فراق روی دلبر
زند بر قلب ما هر لحظه نشتر
ز درد هجر او بیمار گشتم
ملول از صحبت اغیار گشتم
دوای درد ما دیدار یار است
وگرنه دائم این دل بی قرار است
خدا داند که هجرش خسته‌ام کرد
چو مرغ بال و پر بشکسته‌ام کرد
تو ای مهدی که جان انبیایی
تو که طاووس آل مصطفایی
تو که دست خدا در آستینی
چراغ محفل اهل یقینی
تو را ای قبله دل‌های محزون
قسم دادم به حق حیّ بی چون
نگاهی کن نگاهی کن نگاهی
نباشد جز تو ام پشت و پناهی
نگاهی کن که سر تا پا فقیرم
فقیر و مستمند و سر بزیرم

تو مولای منی، من بنده تو
ولیکن بنده شرمنده تو
اگر چه از گل وصلت نچیدم
تو را از هر دو عالم برگزیدم
مراد از دین و قرآنم تویی تو
توان و صبر و ایمانم تویی تو
انیس قلب ما شد انتظارت
شود افتد به جمع ما گذارت؟
نگاهی سوی ما دلخستگان کن
دل غمگین ما را شادمان کن
بیا جانا مرا حاجت روا کن
مرا از لطف با خود آشنا کن
تو الطاف خودت را شاملم کن
بکش دستی به رویم، کاملم کن
مبادا از درت دورم نمایی
مبادا در برویم ناگشایی
ترحم کن به من، با یک نگاهت
پناهم ده تو در ظلّ پناحت
مراد «ملتجی» باشد لقایت
بیفشاند سرو جان را به پایت

﴿ ۱۹۱ ﴾

منتها آرزو

تو امام و مقتدای ما هستی*

از تو می باشد جانان بپا هستی

جنت و انهار و کوثر مایی

شافع و غمخوار و دلبر مایی

بهار زندگانی ما دی شد

در انتظار تو عمر ما طی شد

داروی درد منتظرانی تو

حجت حق و صاحب زمانی تو

محروم از دیدارت دیدگان تا کی؟

در انتظار تو شیعیان تا کی

مهر تو عجین شد با جسم و جانم

ذکر تو دائم شد ورد زبانم

رضای تو منتها آرزویم

همه جا جانان تنها تو را جویم

عجل یا الله فی ظهور المهدی

نور العالم من نور المهدی

از کنار قبر ثامن الحجج
کن فراهم مقدمات فرج
شاد کن دلهای آل یاسین را
قلع کن دیگر دشمنان دین را
حفظ کن «ملتجی» را در این دوران
تا در رکاب مهدی سپارد جان

* * *

قال رسول الله ﷺ:

﴿ تَعْرِفُونَ الْمَهْدِيَّ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ، وَبِمَعْرِفَةِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ،

وَبِحَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْهِ، وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ! ﴾

«مهدی را با سکینه و وقار، شناخت حلال و حرام، نیاز همگان به او، و

بی نیازی او از همه، خواهید شناخت»^(۱)

﴿ ۱۹۲ ﴾

پناه همه

ای عزیز فاطمه - وی پناه ما همه
ز هجر تو از کف رفته قرار ما
بیا بده پایان به انتظار ما
بیا بیا مهدی - کنار ما مهدی

* * *

چاره ساز ما تویی - دلنواز ما تویی
نمی رود از سر برون هوای تو
کجا رود از دل شوق لقای تو
بیا بیا مهدی - کنار ما مهدی

* * *

دل خوشم تنها به تو - چشم من فردا به تو
اگر نباشی تو شفیع فردایم
خدا دهد از قهر قعر سقر جایم
بیا بیا مهدی - کنار ما مهدی

* * *

از تو می خواهم تو را - رد مکن از خود مرا
مرا کم از آنی ز خود مکن غافل
به فیض دیدارت مرا نما نائل

بیا بیا مهدی - کنار ما مهدی

* * *

لعل لب خندان نشد - درد دل درمان نشد

ز دیدن روی تو تا به کی محروم؟

جمال زیبای تو تا به کی مکتوم؟

بیا بیا مهدی - کنار ما مهدی

* * *

بندهات شرمنده است - هر چه باشد بنده است

اگر خطا کارم مرا ببخش ای دوست

دگر نمی گنجم ز عشق تو در پوست

بیا بیا مهدی - کنار ما مهدی

* * *

حجة بن العسکری - «ملتجی» را دلبری

عنایتی او را نشان کنار خود

به او بده سkena تو در دیار خود

بیا بیا مهدی - کنار ما مهدی

* * *

﴿ ۱۹۳ ﴾

طالع مسعود

ای جمال کبریایی

تا به کی گویم کجایی؟
الآمان از این جدایی

کی شود جانا بیایی - عقدۀ دل را گشایی

طلعت ایزد نمایی

یوسف مصر بقایی
فیض بخش ما سوایی

کی شود جانا بیایی - عقدۀ دل را گشایی

قبلۀ اهل ولایی

مروه و بیت و صفایی
مشعر و رکن و منایی

کی شود جانا بیایی - عقدۀ دل را گشایی

روح قرآن مبینی

رحمة للعالمینی
شافع للمذنبینی

کی شود جانا بیایی - عقدۀ دل را گشایی

انبیا را سروری تو

اولیا را دلبری تو
شیعیان را یآوری تو

کی شود جانا بیایی - عقدۀ دل را گشایی

شمع جمع عاشقانی

نقل بزم عارفانی

نور چشم شیعیانی

کی شود جانا بیایی - عقده دل را گشایی

محرم اسرار و رازی

باطن و روح نمازی

قبله راز و نیازی

کی شود جانا بیایی - عقده دل را گشایی

منجی خلق جهانی

مصلح کون و مکانی

خصم جان دشمنانی

کی شود جانا بیایی - عقده دل را گشایی

کام دل‌ها بر نیامد

عهد هجران سر نیامد

پیک وصل از در نیامد

کی شود جانا بیایی - عقده دل را گشایی

ای گل گلزار سرمد

مهدی آل محمد

عمر ما آخر سر آمد

کی شود جانا بیایی - عقده دل را گشایی

زندگی ننگ است بی تو

این جهان تنگ است بی تو

صلح هم جنگ است بی تو

کی شود جانا بیایی - عقده دل را گشایی

در نقاب غیب تا کی؟

قلبها پر ریب تا کی؟

عیب روی عیب تا کی؟

کی شود جانا بیایی - عقده دل را گشایی

طالع مسعود مایی

شاهد و مقصود مایی

مهدی موعود مایی

کی شود جانا بیایی - عقده دل را گشایی

میزنم از دل صدایت

سر نهم بر خاک پایت

ای وجود من فدایت

کی شود جانا بیایی - عقده دل را گشایی

خسته‌ای آشفته حالم

فارغم کن از ملالم

آرزومند وصالم

کی شود جانا بیایی - عقده دل را گشایی

گر بیایی در کنارم

سر به پایت می‌گذارم

جان به راحت می‌سپارم

کی شود جانا بیایی - عقده دل را گشایی

در رهت استاده‌ام من

سر به کف بنهاده‌ام من

امر کن آماده‌ام من

کی شود جانا بیایی - عقده دل را گشایی

هستی و دینم فدایت

توتیایم خاک پایت

دل بود خلوت سرایت

کی شود جانان بیایی - عقده دل را گشایی

کرده هجرانت ملولم

گر چه از رویت خجولم

لطف کن بنما قبولم

کی شود جانان بیایی - عقده دل را گشایی

در سرم شور هوایت

در دلم شوق لقایت

حنجرم نای نوایت

کی شود جانان بیایی - عقده دل را گشایی

هر چه دارم از تو دارم

نام تو تنها شعارم

غیر تو ناید بکارم

کی شود جانان بیایی - عقده دل را گشایی

«ملتجی» را ملتجایی

ملتجای ماسوایی

داد خواه اولیایی

کی شود جانان بیایی - عقده دل را گشایی

﴿ ۱۹۴ ﴾

امید همه

ای نیّر تابان برج عصمت تا کی نهانی پشت ابر غیبت؟

تویی امید ما همه قرار جان فاطمه

عزیز جانم - روح روانم

نی جویمت در ذی طوی و رَضوی در قلب ما بنموده‌ای تو مأوا

تویی همیشه در نظر چه خوش که آئیم به بر

عزیز جانم - روح روانم

ز من جدا نبوده‌ای تو آنی ولی چرا ز دیده‌ام نهانی

اگر چه من مقصرم عنایتی که مضطرم

عزیز جانم - روح و روانم

ای جان فدای نام دلربایت این نیمه جانم هست رونمایت

بیا رسیده جان به لب به حق سید عرب

عزیز جانم - روح روانم

اگر چه قابلیت لقایت به ما نداده تاکنون خدایت

به یک عنایتی شها نصیب ما کنی لقا

عزیز جانم - روح روانم

ای ریزه خوار خوان تو خلائق کی از تو گردد بر ملا حقایق

تو شاهی که خصم دین چه‌ها کند به مؤمنین

عزیز جانم - روح روانم

ای جان ما قربان چشم مستت وی ذوالفقار حیدری به دستت
بگیر داد مصطفی ز دشمنان مرتضی

عزیز جانم - روح روانم

ای واقف از سوز و گداز زهرا وی آگه از راز و نیاز زهرا
تسوی دوی درد او شفای آه سرد او

عزیز جانم - روح روانم

تابوت مجتبی ز جور اعدا شد تیر باران نزد قبر زهرا
بیا بگیر انتقام از آن جماعت لثام

عزیز جانم - روح روانم

حسین تشنه لب فتاده عریان به روی خاک‌های گرم و سوزان
به روی خاک پیکرش بود به روی نی سرش

عزیز جانم - روح روانم

برچین دگر بزم عزای عترت بر پا نما بزم سرور و عشرت
ترا روان خون جگر الی متی من البصر

عزیز جانم - روح روانم

شکر خدایم ریزه خوار خوانت تا «ملتجی» هستم به آستانت
ای سرمه‌ام خاک رخت دورم مکن از درگهت

عزیز جانم - روح روانم

* * *

﴿ ۱۹۵ ﴾

روزگار شیعیان

یارب به اسم اعظمت لطفی به ما کن

اذن قیام حضرت مهدی عطا کن

شد کار ما یارب فلج عجل لمولانا الفرج

به حق زهرا به حق زهرا

* * *

تا در نقاب غیبت آن حضرت نهانست

تیره تر از شب روزگار شیعیانست

شد کار ما یارب فلج عجل لمولانا الفرج

به حق زهرا به حق زهرا

* * *

تا کی بسوزد سینه مجروح زهرا؟

تا کی بود پر خون قلوب آل طاها؟

شد کار ما یارب فلج عجل لمولانا الفرج

به حق زهرا به حق زهرا

* * *

یا رب اسیر خشم طوفان بلائیم

گویا درون کشتی بی ناخداییم

شد کار ما یارب فلج عجل لمولانا الفرج

به حق زهرا به حق زهرا

ما «ملتجی» بر درگه صاحب زمانیم

جز او کسی را مصلح عالم ندانیم

شد کار ما یارب فلج عجل لمولانا الفرج

به حق زهرا به حق زهرا

* * *

رسول خدا ﷺ فرمودند:

«به راستی که خدای تبارک و تعالی نظری به زمین افکند و مرا انتخاب نمود و

پیغمبر قرار داد. بار دیگر نظری به زمین افکند، و علی علیه السلام را انتخاب نمود، و او

را پیشوا و امام قرار داد، آنگاه به من فرمان داد تا او را برادر، دوست، وصی،

جانشین و وزیر خود گردانم. آری! علی از من است و من از علی هستم. او شوهر

دختر من، و پدر دو نوه من حسن و حسین است.

آگاه باشید که خدای تعالی من و آنها را حجت بر بندگان خود ساخته، و از نسل

حسین امامانی قرار داده است که دین مرا بر پا می دارند، و وصیت مرا حفظ

می کنند. نهمین آنها قائم اهل بیت من و مهدی امت من است که در خوی، گفتار

و کردار از همه کس به من شبیه تر است. او بعد از غیبت طولانی و سرگردانی

مردم ظاهر می شود؛ امر خدا را آشکار می کند و دین حق را ظاهر می سازد. به

یاری خداوند تأیید می گردد، و به وسیله فرشتگان یاری می شود، و زمین را پر از

عدل و داد می نماید همان گونه که پر از ظلم و ستم شده است»^(۱)

۱۹۶۶

بیگانه از خویش

شوق لقاییت ای دوست (۲) دیوانه کرده ما را (۳)

حتی ز خویشتن هم (۲) بیگانه کرده ما را (۳)

مولای من کجایی (۲)

یابن الحسن کجایی (۲)

صدها هزار یوسف (۲) پابند روی ماهت (۳)

افتاده صد چو موسی (۲) از برق یک نگاهت (۳)

مولای من کجایی (۲)

یابن الحسن کجایی (۲)

ای زاتش فراقیت (۲) سوز و گداز دلها (۳)

تو قبله‌ای و سویت (۲) روی نیاز دلها (۳)

مولای من کجایی (۲)

یابن الحسن کجایی (۲)

دیگر بس است کز هجر (۲) از دیده خون فشانم (۳)

باز آ بیا که از وصل (۲) لختی سخن برانم (۳)

مولای من کجایی (۲)

یابن الحسن کجایی (۲)

دار الشفای دردم (۲) دانم که هست کویت (۳)

لطفی، بده نشانی (۲) تا پر زخم به سویت (۳)

مولای من کجایی (۲)

یابن الحسن کجایی (۲)

از بَدُو زَنَدِگَانِی (۲) ناز تو را خریدم (۳)

اَمَّا هَنُوزَ هَم مَن (۲) روی تو را ندیدم (۳)

مولای من کجایی (۲)

یابن الحسن کجایی (۲)

کشتی مرا از این ناز (۲) جانم بگیر و کم کن (۳)

با «ملتجی» از این بیش یابن الحسن کرم کن (۳)

مولای من کجایی (۲)

یابن الحسن کجایی (۲)



﴿ ۱۹۷ ﴾

مونس انبیا

حجۃ بن الحسن عجل علی ظهورک

نور الارض و السماوات بنورک

تا کی جهان ظلمانی ای خورشید نورانی

مهدی مهدی یا مهدی

عزیز دل و جان منتظرانی تو

امید تمام امیدوارانی تو

تو نایب خدایی مونس انبیایی

مهدی مهدی یا مهدی

از تو دم می زنم با تمام وجودم

فدای یک سرموی تو تار و پودم

الغوث و الامانم آید برون ز جانم

مهدی مهدی یا مهدی

یا مهدی احسن الی من اساء الیک

یا بن العسکری واعف عن جنی علیک

تو مثل حق رحیمی عفوئی و کریمی

مهدی مهدی یا مهدی

روزیکه حسین سر در راه داورش داد

صورت ماهت را نشان خواهرش داد

تا زینب حزینہ یابد دلش سکینه

مهدی مهدی یا مهدی

این بود «ملتجی» را منتها آرزو

که بداند تو راضی و خشنودی از او

رضای تو نعیم است سخط تو جحیم است

مهدی مهدی یا مهدی

* * *

امام رضا علیه السلام می فرماید:

﴿ هُوَ شَبِيهِ وَ شَبِيهُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام عَلَيْهِ جَلَابِيبُ النُّورِ
تَتَوَقَّدُ بِشِعَاعِ الْقُدْسِ. مَوْصُوفٌ بِإِعْتِدَالِ الْخَلْقِ وَ نَضَارَةِ اللَّوْنِ.
يُشْبَهُ رَسُولَ اللَّهِ فِي الْخُلُقِ ﴾

«سیمای او شبیه من و شبیه موسی بن عمران است، هاله‌ای از نور او را احاطه کرده، و نور الهی از چهره‌اش ساطع است. با خلقت معتدل و درخشش چهره شناخته می‌شود. اخلاق حمیده او چون جدش رسول

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است» (۱)

﴿ ۱۹۸ ﴾

آشوب زمانه

ای یوسف گم گشته زهرا کجایی
از چاه غیبت از چه رو بیرون نیایی
مصر وجود است، خالی ز سلطان
قوم جحود است، در حال طغیان
ای منتقم کی انتقام خون ابرار
گیری تو با تیغ دوسر از خصم خونخوار
شد چیره دشمن، بر شیعیانت
از شرش ایمن، کن دوستانت
عمری نشستم چون گدایان به راهت
تا منم از لطف تو ببینم روی ماهت
این آرزو را، مگذار بر دل
هجر تو بر ما، گردیده مشکل
از شر آشوب زمانه در امانم
تا «ملتجی» بر درگه صاحب زمانم
دارم امید، درک حضورش
آید نوید، روز ظهورش

* * *

﴿ ۱۹۹ ﴾

دادخواه

من مهدیم مادر جان داد تو را می‌گیرم

جاری کنم ز اعدایت خون ز دم شمشیرم

کوثر مصطفی - همسر مرتضی

معصومه مادر - مظلومه مادر

قصه احراق بیت قلب مرا آزرده

خون گریم از داغ تو ای مام سیلی خورده

کوثر مصطفی - همسر مرتضی

معصومه مادر - مظلومه مادر

روی چو ماهت مادر شد منخسف از سیلی

از ضرب تازیانه بازوی تو شد نیلی

کوثر مصطفی - همسر مرتضی

معصومه مادر - مظلومه مادر

هر شب به خاک قبرت سر می‌گذارم مادر

چون طفل مادر مرده من بی‌قرارم مادر

کوثر مصطفی - همسر مرتضی

معصومه مادر - مظلومه مادر

﴿ ۲۰۰ ﴾

نالہ سوزناک

حجة بن العسکری یابن الحسن روحی فداک

للمصیبات الحسین احسن اللہ جزاک

گفته‌ای جَدًّا اگر اشکم شد از داغت تمام

خون بگریم صبح و شام

می‌کشی از سینه تا کی ناله‌های سوزناک

احسن اللہ جزاک

بس که تیر و نیزه از هر سو بیامد بر تنش

وای از پیراهنش

روی خاک افتاده جسم غرق خونش چاک چاک

احسن اللہ جزاک

زیب دامان علی و جان شیرین رسول

نور چشمان بتول

رأس پر نورش سرنی جسم پاکش روی خاک

احسن اللہ جزاک

شد دو تا فرق علمدار رشید شاه دین

از عمود آهنین

گریه تا کی می‌کنی از ناله ادرک اخاک؟

احسن اللہ جزاک

تا که شد از تیغ کین دست علمدارش قلم

بر زمین افتاد علم

کی بپا آخر شود در عالم هستی لواک؟

احسن الله جزاک

خیل مظلومان همه در انتظار انتقام

تا که بنمایی قیام

دادخواه منتقم نبود در این عالم سواک

احسن الله جزاک

رأس یاران حسین در راه او شد روی نی

شد مسیر عشق طی

«ملتجی» را سر ز تن در راهت ار افتد چه باک

احسن الله جزاک



دوبیتی‌های

«نخوامی فقط نسران»

سیصد و سیزده دوبیتی به یاد اصحاب گرانقدر حضرت

نصۃ اللہ الاعظم «روحی له الفداء»

که در رکاب آن بزرگوار جهت اعتلای آرمان‌های

مقدسش جانفشانی می‌نمایند.

اللهم اجعلنا من الفائزين بلقائه

والمستشهدين بين يديه

بمنك وكرمك

﴿۱﴾

تقدیمیه

الا ای لایق هر گونه تعظیم

که در قرآن خدایت کرده تکریم

نمودم سیصد و سیزده دو بیتی

به اصحاب وفادار تو، تقدیم

﴿۲﴾

شوق دیدار

نهم از شوق گاهی سر به صحرا

برای دیدن آن یار رعنا

ولی افسوس آن گونه که باید

نشد بر روی ماهش دیده، بینا

﴿۳﴾

حکم فرج

از آن روزی که سیلی خورد زهرا

سیه شد روزگار اهل معنا

بگفتا عارفی حکم فرج را

کند زهرای سیلی خورده، امضا

﴿۴﴾

میل تماشا

بود عمری مرا میل تماشا

به خط و خال آن یار دل‌آرا

ز بس جانانه من دلفریب است

دل و دین مرا برده به یغما

﴿۵﴾

عرض سلام

شب جمعه اگر گشتی مهیا

به سوی کربلا ای پور زهرا

به جدّ تشنه کام سرّ جدایت

سلامی هم بده از جانب ما

﴿۶﴾

داد دل

بیا برگیر داد دل ز اعدا

از آن اعدای بی‌پروای زهرا

دگر زین بیش بهر داد خواهی

مکن یابن الحسن امروز و فردا

﴿۷﴾

تمنای وصال

به آه و ناله شب‌های مولا

به سوز سینه مجروح زهرا

به جز درک حضور و بزم وصلت

ندارم از خدا دیگر تمنا

﴿۸﴾

عافیت

پیمبر گفتم از حق، عافیت را

شب قدر از خدا بنما تقاضا

مگر ای مونس جان، عافیت چیست؟

به غیر از این دائم با تو مولا

﴿۹﴾

وجه خدا

چو آید آن نگار عالم‌آرا

تجلی می‌دهد وجه خدا را

کشد از خاک بیرون دوّمی را

بسوزاند تن آن بی‌حیا را

﴿۱۰﴾

رخ نورانی

بِـدَمِ در جانِ دمِ رحمانیت را

عیان کن چهرهٔ پنهانیت را

به لب جانم رسید از حسرت تو

نشانم ده رخ نورانیت را

﴿۱۱﴾

دیوار غم

بزن بر تارک کیوان علم را

بکن از ریشه، بنیان ستم را

غِشَاءِ محکمی غم، بسته دورم

بیا بردار این دیوار غم را

﴿۱۲﴾

منجی خلق جهان

مقدّر کن خدایا انس و جان را

ظهور مهدی صاحب زمان را

رسان دیگر به داد خلق عالم

یگانه منجی خلق جهان را

﴿۱۳﴾

افتخار نوکری

زند هر کس به تو دست تولا

بساید سر به عرش حق تعالی

به خلق اول و آخر کنم فخر

که هستم بنده همچون تو مولا

﴿۱۴﴾

حاصل عمر

تولای تو باشد حاصل ما

فراق توست تنها مشکل ما

تویی تا در نقاب غیب پنهان

نگردد ریشه کن غم، از دل ما

﴿۱۵﴾

چشم به راه

بود در انتظارت محفل ما

ببین بی تابی جان و دل ما

بسیا بگذار ای آرام دلها

قدم بردیده ناقابل ما

﴿ ۱۶ ﴾

امتحان

نجاتم ده تو از گرداب غم‌ها
چه غم‌ها، حمله‌ور بر جان ستم‌ها
مکن با هر بلایی امتحانم
که نبود تاب بسیاری آلم‌ها

﴿ ۱۷ ﴾

شفابخش

کجایی ای شفابخش روان‌ها؟
کجایی ای چراغ بزم جان‌ها؟
کجایی ای امید ناامیدان؟
کجایی ای نشان بی‌نشان‌ها؟

﴿ ۱۸ ﴾

جبران مافات

زده گر معصیت، بر جانم آفات
خداوندا مرا منما مکافات
عمل نبود مرا، امّا نمایم
به عشق مهدیت جبران مافات

﴿ ۱۹ ﴾

چشمه نور

الا ای چشمه نور السماوات

که مصباح وجودی را تو مشکات

دمادم از طفیل هستی تو

افاضه می شود هستی به ذرات

﴿ ۲۰ ﴾

جلوه ذات

الا ای آن که داری جلوه ذات

نصیب من نما فیض ملاقات

رضای توست تنها آرزویم

نه مطلوبم بود کشف و کرامات

﴿ ۲۱ ﴾

زندانی غیبت

تو ای زندانی زندان غیبت

دعا کن طی شود دوران غیبت

به آنهایی که مشتاق ظهورند

چو قرنی بگذرد هر آن غیبت

﴿۲۲﴾

تنها امید

شوم قربان آن چشمان مست
مران از دیده جانا عبد پستت
اگر پا تا به سر محتاجم ای دوست
بود چشمان من تنها به دستت

﴿۲۳﴾

عیادت بیمار

تپد در سینه قلب من به یادت
به یادت می‌کنم حق را عبادت
غم تو عاشقت را کرده بیمار
نمی‌خواهی کنی از او عیادت؟

﴿۲۴﴾

دردمند هجران

نه یک چندی، که از بدو ولادت
به درد دوریت کردیم عادت
کنون از دردمندان غم خویش
به آه سینه سوزان کن عیادت

﴿۲۵﴾

وقت رهایی

به قرآن داده ذات حق بشارت

که خواهی کرد بر عالم امارت

ببلی آزاد گردد با ظهورت

بشر از پهنجه ظلم و اسارت

﴿۲۶﴾

آب حیات

بیا یک دم مرا بنشان کنارت

نشانیم ده جمال گلعدارت

بده یک جرعه‌ای آب حیاتم

از آن لعل لبان خوشگوارت

﴿۲۷﴾

عبور

ندانم از کجا افتد عبورت

کلیمای بی خبر هستم ز طورت

یقین دارم شود دل رشک سینا

اگر گردد تسجلیگاه نورت

﴿۲۸﴾

فیض حضور

خوشا دُردی کش ماء طهورت
خوشا بر شاهد روز طهورت
چه خاکی بر سرم ریزم که تا حال
نصیب من نشد فیض حضورت

﴿۲۹﴾

نیروی جان

دل آن کس بود روشن ز نورت
که از لطف خدا گردیده طورت
دهد تنها به جان خسته، نیرو
امید درک دوران طهورت

﴿۳۰﴾

شوق ظهور

به شوق درک دوران طهورت
همان دوران موفور السرورت
خوشیم و شاد، ورنه هیچ لطفی
ندارد زندگانی بی حضورت

﴿۳۱﴾

دوای درد

دوای درد ما تنها ظهور است

ظهوری کاندرا آن فیض حضور است

هر آن کس کو بود غافل زیادهش

دو چشم باطنش واللّه کور است

﴿۳۲﴾

وسیله نجات

گمان کردم که دین صوم و صلوات است

جهاد و خمس و حجّ است و زکات است

ولی بشنیدم از روشن ضمیری

که عشقِ دوستِ اسبابِ نجات است

﴿۳۳﴾

بهترین توشه راه

ولای تو که ما را خیرِ زاد است

یگانه توشه روز معاد است

سؤال از عشق کردم «عند رب» کیست؟

بگفتا: ساکن کویش مراد است

﴿ ۳۴ ﴾

تمنای وصال

دوای درد هجرانت وصال است

وصالت عامل رفع ملال است

همیشه از خداوند تعالی

تمنایم وصال بی‌زوال است

﴿ ۳۵ ﴾

دلبر ما

گل‌گلزار هستی دلبر ماست

همان دلبر که او تاج سر ماست

نه او امروز تنها، مونس ماست

که فردا هم شفیع محشر ماست

﴿ ۳۶ ﴾

مخدوم کلیم

عجب یار دل‌آرایم کریم است

تو گویی چون خدای خود رحیم است

نه هر بی‌پا و سر باشد گدایش

گدایی از گدایانش کلیم است

﴿ ۳۷ ﴾

خُلُقِ عَظِيمِ

نگار دلربای ما کریم است

چو جدش صاحب خُلُقِ عَظِيمِ است

گنه کاران عالم را خبر ده

که آن سرور، عفو است و رحیم است

﴿ ۳۸ ﴾

كَعْبَةُ كَعْبِهِ

اگر کعبه مطاف خاکیان است

و یا گر قبله افلاکیان است

طواف کعبه و دلهای عشاق

به گرد مهدی صاحب زمان است

﴿ ۳۹ ﴾

کِيفِرْ اَرْزُو

مگر دیدار روی تو گناه است

که عمری کیفرش افغان و آه است

بود دیدار رویت آرزویم

که روی ماه تو وجهِ اِلاه است

﴿۴۰﴾

جای خالی تو

ترا ای آن که حُسن لا یزالی است

به دامن، دست هر دانی و عالی است

نشسته گِرد هم سوته دلانت

به جمع ما فقط جای تو خالی است

﴿۴۱﴾

ویرانی دل

طَبِیبا درد مهلک بی حساب است

که از بس یاریش دل در عذاب است

چه گویم قِصَّة ویرانی دل

که خود دانی چه اندازه خراب است

﴿۴۲﴾

پیمان و امید

از آن روزی که پیمان با تو، دل بست

دل من با غم عشق تو پیوست

بلی از بَدُو دل بستن به عشقت

ز عالم رشته امّید بگست

﴿ ۴۳ ﴾

امداد

من بیچاره را دریاب، ای دوست

به امدادم دمی بشتاب، ای دوست

نجاتم ده که در گرداب غمها

مرا از سرگذشته آب، ای دوست

﴿ ۴۴ ﴾

فریاد

ز ظلم ظالمان فریاد، ای دوست

امان از این همه بیداد، ای دوست

بیا و ظلم را از ریشه برکن

به پاکن کاخ عدل و داد، ای دوست

﴿ ۴۵ ﴾

درد هجران

مرا کن محرم اسرار، ای دوست

مپوش از دیده‌ام رخسار، ای دوست

بیا و با فراق خویش ما را

مده زین بیشتر آزار، ای دوست

﴿ ۴۶ ﴾

جمال دل آرا

ندادی وعده دیدارم ای دوست
بود هجران تو دشوارم ای دوست
به یاد روی تو، عکس جمالت
کشم در پرده پندارم ای دوست

﴿ ۴۷ ﴾

پرواز

الا ای قـبله گاه رازم ای دوست
ز هجر تست سوز و سازم ای دوست
همیشه با دو بال عشق و امید
بود در کوی تو پروازم ای دوست

﴿ ۴۸ ﴾

نور الهی

من بیمار را درمان کن ای دوست
برون از دل غم هجران کن ای دوست
بیا و ساحت دنیا و دل را
ز نور خویشتن تابان کن ای دوست

﴿ ۴۹ ﴾

چوگان و گوی

سر من گوی چوگان تو ای دوست

تن من خاک میدان تو ای دوست

به هر دردی توانم ساخت، اما

امان از درد هجران تو ای دوست

﴿ ۵۰ ﴾

خاک‌نشین محروم

نشستم بر سر راه تو ای دوست

که بینم روی دلخواه تو ای دوست

ولیکن تاکنون محروم ماندم

ز دیدار رخ ماه تو ای دوست

﴿ ۵۱ ﴾

حبیل المتین

بود محرابم ابروی تو ای دوست

دلم را قبله هم روی تو ای دوست

بلی حبیل المتین عاشقانت

نباشد غیر گیسوی تو ای دوست

﴿۵۲﴾

کمال عقل

منم از عشق تو سرزنده ای دوست
ولی از روی تو شرمنده ای دوست
عقول خلق کامل کن، که گفتند:
«به عقل آزاد گردد بنده» ای دوست

﴿۵۳﴾

یوسف مصر وجود

فروغ روی یزدان داری ای دوست
صفای باغ رضوان داری ای دوست
تویی یوسف، که در هر کوی و برزن
هزاران پیرکنعان داری ای دوست

﴿۵۴﴾

طومار محبت

عجب یار رئوف و نازی ای دوست
که با ما سفلگان می‌سازی ای دوست
ز طومار محبتان نام ما را
مبادا از قلم، اندازی ای دوست

﴿ ۵۵ ﴾

دادرس دادخواهان

نه اهل انس را غیر از تو، کس هست

نه در عالم به جز تو، دادرس، هست

ز تو دم می‌زنم تنها، نه از غیر

مرا تا در دل و در جان، نفس هست

﴿ ۵۶ ﴾

عمل بی‌بها

به بزم غیر عشاق صفا نیست

نشانی هم ز الطاف خدا نیست

خدا فرموده: فردای قیامت

عمل را بی‌تولایت بها نیست

﴿ ۵۷ ﴾

زاری بی‌اثر

چرا از روز وصل تو، خبر نیست؟

شب هجر تو را آیا سحر نیست؟

چه زاری‌ها که از هجر تو کردیم

چرا در این همه زاری، اثر نیست؟

﴿ ۵۸ ﴾

زمان هجر

مرا غیر از تو امیدی به کس نیست

چرا؟ چون غیر تو کس، دادرس نیست

خدا را ای که مُردم در فراق

بیا آیا زمان هجر، بس نیست؟

﴿ ۵۹ ﴾

آئینه خدا و رسول

جلال کبریا دارد جلالت

جمال حق نما باشد جمالت

خصال رحمة للعالمینی

تماماً آشکارا از خصالت

﴿ ۶۰ ﴾

شب قدر

به دیوار دلم نقش جمالت

منقش شد ز لطف بی‌زوال

همه فکر شب قدرند، اما

شب قدرم بود روز وصال

﴿۶۱﴾

تمنای وصال

بـه دل دارم تمنای وصال

بـه سر دارم علی الدائم خیالت

چه خواهد شد که از لطف تو ناگاه

شود روشن دو چشمم بر جمالت

﴿۶۲﴾

زین و شین

تمام اولیا محو جمالت

مـلائک، ریزه خواران نـوالت

تمام عاشقانت زینت تو

ولی تنها منم وزر و وبالت

﴿۶۳﴾

چشم حسود، کور

الا ای والی ملک امامت

بـهین فرمانده سدره اقامت

دو چشم آن که چشم دیدنت را

ندارد، کور بادا تا قیامت

﴿ ۶۴ ﴾

نظر کریمانه

نهاده بنده‌ای از بندگان

سر خود را به خاک آستان

کریم از تو می‌خواهم به یک چشم

نظر بسنما به خویان و بدان

﴿ ۶۵ ﴾

کلب خائف

نگاهی کن به کلب آستان

که جا بگرفته در حصن امان

سگ درگاه تو ترسد مبادا

بماند دورتر از هم‌رهانت

﴿ ۶۶ ﴾

ماء معین

تویی ماء معین تشنگان

تویی حبل متین عاشقان

طفیل محرمان بارگاہت

مرا هم راه ده در آستان

﴿ ۶۷ ﴾

خنده‌های دلنشین

تو با آن خنده‌های دل‌نشینت

ببر غم از دل این دل‌غمینت

ملاقات تو کی گردد نصیبم؟

فدای آن جمال‌نازینت

﴿ ۶۸ ﴾

برق نگاه

دلم بردی از آن برق‌نگاهت

به قریان دو چشمان سیاهت

بیا در یاب این آشفته دل را

که عمری مانده چشمانش به راهت

﴿ ۶۹ ﴾

گدای راه

به شوق دیدن رخسار ماهت

نشستم چون گدایان به راهت

امان از فتنه چشم تو ای دوست

که آتش زد به جان برق‌نگاهت

﴿۷۰﴾

تقدیم جان

خوش آن چشمی که بیند روی ماهت
خوشا آن سر که گردد خاک راهت
روا باشد دهد جان، عاشق تو
اگر افتد به روی او نگاهت

﴿۷۱﴾

رونمای ناقابل

نشانی ده جمال حق‌نمایت
کجایی تا کنم جان را فدایت
اگر چه جان من ارزش ندارد
که تا بنمایم آن را رونماییت

﴿۷۲﴾

عدم اعتنا

ز روی صدق هر کس شد گدایت
امورش را تو خود کردی کفایت
به هر کس با تو شد بیگانه، هرگز
ندارد اعتنایی، آشنایت

﴿۷۳﴾

تحفه روز ظهور

بیا جانم فدای خاک پایت

ندیدم روی و نشنیدم صدایت

برای تحفه روز ظهورت

بود این نیمه جانم، رونمایت

﴿۷۴﴾

دوره هجر

الا ای والی ملک ولایت

الا ای شمس تابان هدایت

نمی آید چرا سر، دوره هجر؟

مگر این دوره را نبود نهایت؟

﴿۷۵﴾

گل زهرا علیها السلام

فتاده در همه سرها، هوایت

بود تنها مراد ما، لقایت

سرازیر است بر خلق دو عالم

همیشه ای گل زهرا، عطایت

﴿ ۷۶ ﴾

نشانی

نصیب ما نشد دیدار رویت

نشانی ده که تا آیم به کویت

هر آن کس چشم از غیر تو پوشد

به هر جا رو کند آید به سویت

﴿ ۷۷ ﴾

خوشا...

خوشا پروانه‌های شمع رویت

خوشا پرپر زنان گرد کویت

خوشا دیوانه عشق تو ای دوست

خوشا دلداه روی نکویت

﴿ ۷۸ ﴾

جستجو

از آن روزی که گشتم محور رویت

شدم دیوانه زنجیر مویت

به هر جا می‌گذارم پای خود را

به دقت می‌نمایم جستجویت

﴿ ۷۹ ﴾

کجائی؟

نشانی ده که تا آیم به سویت

نشینم لحظه‌ای در پیش رویت

چرا پنهانی از چشم من زار؟

کجا باید نمایم جستجویت؟

﴿ ۸۰ ﴾

آرزوی همیشگی

به لب دارم همیشه گفتگویت

به هر جا می‌نمایم جستجویت

به دل عمری مرا این آرزو هست

که بنشینم دمی در پیش رویت

﴿ ۸۱ ﴾

سرخیل کائنات

بود الطاف تو دریای موج

که هر خلق است بر لطف تو محتاج

تو آن شاهی که بر تاج سلاطین

بود خاک در تو، درّه التّاج

﴿ ۸۲ ﴾

اصلاح امور

الا ای راه معنی را تو مصباح
به هر کار مقفل نیز، مفتاح
بسیای مصلح گیتی، که گردد
به دست تو، امور خلق، اصلاح

﴿ ۸۳ ﴾

اثر بخش

مرا دریافتی اندر شددائد
چه الطافی مرا شد از تو عائد
اثر بخش مؤثرها توئی تو
سخن این است و باقی هست زائد

﴿ ۸۴ ﴾

شادی مظلومان

بگن با تیغ خود از بیخ و بنیاد
اساس ظلم و جور و کفر و بیداد
بیا تا قلب مظلومان تاریخ
شود از مقدم فرخنده‌ات، شاد

﴿ ۸۵ ﴾

مقصد ایجاد

الا ای مقصد غائی ایجاد

الا ای مفخر آباء و اجداد

خلاق دیده بر ره تا بیائی

براندازی بساط کفر و الحاد

﴿ ۸۶ ﴾

روز میعاد

نشستم تا سر آید روز میعاد

شوم شاید ز قید غصه آزاد

اگر از آستین دستش در آید

براندازد بساط ظلم و بیداد

﴿ ۸۷ ﴾

پیمانۀ عشق

ز هر کس دل ببری، دیوانه گردد

به گرد شمع تو، پروانه گردد

خوشا آن دل که از پیمانۀ عشق

خراب از جلوه مستانه گردد

﴿ ۸۸ ﴾

عاقبت بیگانه با او

هر آن کس کار با مولا ندارد
یقیناً بهره از معنا ندارد
به غیر از آتش سوزان دوزخ
مقامی روز و انفسا ندارد

﴿ ۸۹ ﴾

همدم و شفیع

تو را آن کس که دارد، غم ندارد
به حق حق که چیزی کم ندارد
نباشی گر کسی را همدم دل
شفیعی هم در آن عالم ندارد

﴿ ۹۰ ﴾

وارث آل محمد علیهم‌السلام

کجایی ای گل گلزار سرمد
که از هجران تو جان بر لب آمد
تمام اصصفا در انتظارند
بیا ای وارث آل محمد

﴿۹۱﴾

همراه با تو

نه هر رهرو رسد آخر به مقصد

نه هر سنگی شود روزی زیر جلد

در این دنیا هر آن کس با تو باشد

بود در روضه رضوان مخلد

﴿۹۲﴾

عامل جدایی

خدا ما را به هجرت مبتلا کرد

عجب دردی بلای جان ما کرد

خطا گفتم صفت‌های رذیله

مرا از تو، تو را از من، جدا کرد

﴿۹۳﴾

کشتی نجات

به راه عشق هر کس ترک سر کرد

به رخسار دل آرایت نظر کرد

تو کشتی نجاتی، هر که با تست

ز دریای فتن، سالم، گذر کرد

﴿ ۹۴ ﴾

عامل جبران

مرا شوق لقایت در بدر کرد
نصیب من همه خون جگر کرد
اگر بدم ضرر از کرده خویش
تولای تو جبران ضرر کرد

﴿ ۹۵ ﴾

یا صاحب الامر ادر کنی

عدو چون نقشه‌اش را شوم‌تر کرد
و یا تهدید، ما را بر خطر کرد
فقط یک صاحب الامری که گفتیم
تمام نقشه‌ها را بی‌اثر کرد

﴿ ۹۶ ﴾

مبادا...

مبادا قلب تو افسرده باشد
گل رخسار تو پژمرده باشد
دو صد نفرین هر صاحب نفس باد
به هر کس کو تو را آزرده باشد

﴿ ۹۷ ﴾

تقصیر و مهجوری

چرا دوری ز تو تقدیر ما باشد

غم هجران گریبانگیر ما شد

تو غایب نیستی، مهجور ماییم

دریغاً علتش تقصیر ما شد

﴿ ۹۸ ﴾

رفیق غمخوار

خوشا آن کس که مهدی یار او شد

رفیق مشفق و غمخوار او شد

اگر صدها گره افتد به کارش

به دست او فرج در کار او شد

﴿ ۹۹ ﴾

شفابخش

خدایا مهدی زهرا، نیامد

شفابخش قلوب ما، نیامد

چرا آن مصلح اوضاع دنیا

پی اصلاح ما فیها، نیامد؟

﴿ ۱۰۰ ﴾

عهد فراق

خدایا کام دل‌ها بر نیامد
عزیز جان ما از در نیامد
خدایا گشت ما را دوری او
چرا عهد فراقش سر نیامد؟

﴿ ۱۰۱ ﴾

هتک حرمت

اگر هر کس حدیث و آیه خواند
ولی نام تو را در آن نراند
اگر قصدش به هتک حرمت تست
ز حق خواهم دگر زنده نماند

﴿ ۱۰۲ ﴾

درخت آرزو

پی دیدار، چشمانم به در ماند
درخت آرزویم بی‌ثمر ماند
برای درک فیض دیدن تو
دعای صبح و شامم بی‌اثر ماند

﴿۱۰۳﴾

آتش سوزان هجران

تمام عاشقانت در عذابند

ببین از آتش هجران کبابند

به کوه و دشت و صحرا در پی تو

روانند و تو را امّا نیابند

﴿۱۰۴﴾

محتاج الطاف

گدایان بر سر راهت نشستند

همه محتاج الطاف تو هستند

تو آنها را مدد کردی که دائم

به تو پیوسته، از غیرت گسستند

﴿۱۰۵﴾

امید وصل

چه عشاقی که از هجر تو مردند

امید وصل تو در گور بردند

فقط تنها میان بستر مرگ

تو را دیده، به پایت جان سپردند

﴿۱۰۶﴾

دعاگویان تو

اَئِمَّةَ عَاشِقِ رُوی تُو بُوَدند

اَسیر طَرّه موی تُو بُوَدند

در آن سوز و گداز نیمه شب‌ها

ز جان و دل دعاگوی تُو بُوَدند

﴿۱۰۷﴾

مایه ناز

تُو را از مایه ناز آفریدند

بِرای خَلقِ هَمراز آفریدند

بِرای قُرب درگاه الهی

یگانه قِبَله راز آفریدند

﴿۱۰۸﴾

جان سپاران

خوشا آنان که محور روی یارند

جز او با دیگران کاری ندارند

به پای یار هر دم از سر صدق

هزاران مرتبه جان می‌سپارند

﴿ ۱۰۹ ﴾

قرار دل

تمام دوستان در انتظارند

که تا بر مقدم تو سرگذارند

تویی تنها قرار قلب آنها

که از درد فراق بی قرارند

﴿ ۱۱۰ ﴾

کریمانه پذیر

خوشا آنان که در دامت اسیرند

به رخسار دل آرایت بصیرند

مکن از بین ما گلچین که گفتند:

کریمان، خوب و بد با هم پذیرند

﴿ ۱۱۱ ﴾

لبخند

دگر زین بیش ما را خسته مپسند

بیا یک دم به جمع ما بپیوند

برای قطع سیل اشک دیده

بزن بر روی ما گهگاه لبخند

﴿ ۱۱۲ ﴾

نگین

خوشا آنان که با او همنشینند

نظیر حلقه، همراه نگویند

چنان محورخ آن نازنینند

که جز آن ماهرو چیزی نبینند

﴿ ۱۱۳ ﴾

همنشینان

خوشا آنان که با دلبر قرینند

مداوم با جنابش همنشینند

به هر سو دیده خود را گشایند

به غیر از صورت ماهش نبینند

﴿ ۱۱۴ ﴾

چشمه جود

سرخوان تو ای سرچشمه جود

همیشه هست مهمان، هر چه موجود

اگر فیض تو از هستی شود قطع

شود هستی کم از یک لحظه، نابود

﴿ ۱۱۵ ﴾

مردود از درگاه

تو مشهوری به لطف و رحمت و جود

کریمی چون تو نبود هیچ موجود

بسیفتد گر کسی از دیده تو

ز درگاه خدا هم هست مردود

﴿ ۱۱۶ ﴾

چشمه فیض

الا ای رابط مخلوق و معبود

که نبود غیر مهرت حبل ممدود

تویی آن چشمه فیاض سرمد

که سوی توست دست هر چه موجود

﴿ ۱۱۷ ﴾

به سوی کوی تو

به من بنمای رخ انسان که باید

که تا گرد غم از قلبم زداید

شود هر جا رها مرغ دل من

به سوی کوی تو پر می گشاید

﴿ ۱۱۸ ﴾

هزاران دل

اگر یارم سر زلفی گشاید
ز هر تارش هزاران دل برآید
اگر درهم کشد ابروی خود را
دماغ سرکشان بر خاک ساید

﴿ ۱۱۹ ﴾

دام عشق

گر آید یوسف زهرا به بازار
هزاران یوسفش باشد خریدار
هر آن کس یک نظر او را ببیند
به دام عشق او گردد گرفتار

﴿ ۱۲۰ ﴾

منزلگه یار

خوشا آن دل که شد منزلگه یار
ببرون افکند از خود مهر اغیار
ببرای رستگاری روز محشر
بود میزان ولای آل اطهار

﴿۱۲۱﴾

منکر وجود تو

بود آثار تو هر جا پدیدار

نشانی دارد از تو هر چه آثار

خدا شناس آن باشد که دارد

وجود باهر النور تو انکار

﴿۱۲۲﴾

وحشت قبر

الا ای بهترین دلدار و غمخوار

که از تو سهل گردد هر چه دشوار

پس از مردن، که وحشت زاست قبرم

مرا تنها در آن بحبوحه، مگذار

﴿۱۲۳﴾

گل بی خار

همه گل های گیتی راست اقرار

که تنها گل تویی، باقی همه خار

تویی آن یوسف مصر ملاح

که صدها یوسفت باشد خریدار

﴿ ۱۲۴ ﴾

مشکل گشا

به دامان تو دست هر گرفتار
تو هر افتاده را هم یار و غمخوار
به غیر از پنجه مشکل‌گشایت
کجا دستی گره بگشاید از کار؟

﴿ ۱۲۵ ﴾

اصل دین

نباشد هر که از خصم تو بیزار
به تیر غیب گردد او گرفتار
تو اصل دینی و از بندگانش
خدا در حق تو بگرفت اقرار

﴿ ۱۲۶ ﴾

شرط سرور

الا ای میوه قلب پیمبر
فروغ دیده ساقی کوثر
تو گر آیی شود خوشحال و سرور
دل غمدیده زهرای اطهر

﴿ ۱۲۷ ﴾

دستگیر بیچارگان

دهانت چشمه جوشان کوثر

لبانت طعنه زن بر قند و شکر

دو چشمت فتنه چشم انتظاران

دو دستت دستگیر هر چه مضطر

﴿ ۱۲۸ ﴾

نظام هستی

ز عطر و بوی تو گل‌ها معطر

ز نور روی تو انجم منور

به تو قائم نظام کل هستی

تو را باشد همه اشیا مسخر

﴿ ۱۲۹ ﴾

جدایی! هرگز

قسم بر جد تو ساقی کوثر

قسم بر مادرت زهرای اطهر

جدا از تو نخواهم شد اگر چه

شوم در راه تو صد پاره پیکر

﴿۱۳۰﴾

روز ظهور

وصالت کی شود ما را میسر؟

که تا گردد دل و دیده منور

خوش آن روزی که برخیزد ز کعبه

طـنـین نـغـمـة اللّٰه اکـبر

﴿۱۳۱﴾

والعصر

بود مقصود حق از سوره عصر

زمان اهتزاز پرچم نصر

به کاخ عشق هر کس را مکان نیست

نباشد ناکسان را در جنان قصر

﴿۱۳۲﴾

تحت یک فرمان

ز پشت ابرای مه، سر بر آور

دگر دوران ظلمت را سر آور

خط بطلان بکش بر هر مرامی

جهان را تحت یک فرمان در آور

﴿۱۳۳﴾

سرّ مستور

بسیای از ظهورت یک جهان شور

تجلی کن آلا ای سرّ مستور

صدای دلربایت چون بر آید

کند آن صوت، کار نفخه صور

﴿۱۳۴﴾

مرا بپذیر

دعاهایم نکرده هیچ تأثیر

مگر نبود مرا وصل تو تقدیر

نظیر محرمان خلوت انس

عنایت کن مرا ای دوست بپذیر

﴿۱۳۵﴾

در آسمان وصل

کنم هر کار را با نامت آغاز

که قفل بسته با نامت شود باز

پرو ببالی عطایم کن که دائم

کنم در آسمان وصل، پرواز

﴿۱۳۶﴾

ماه در خسوف

عجب درد فراق تست مرموز!
امان از این بلای خانمان‌سوز
بود تا ماه رخسار تو پنهان
نمی‌گردد شب تاریک ما روز

﴿۱۳۷﴾

گریز از بیگانه

شبی استاده بودم کنج دهلیز
وعاء قلبم از عشق تو لبریز
سروش غیب در گوشم صلا داد
چو با او گشتی، از بیگانه بگریز

﴿۱۳۸﴾

نزدیک به من

خدا را شکر هستم با تو مأنوس
نگشتم از در لطف تو مأیوس
تو نزدیکی به من ای وای بر من
نمی‌بینم تو را افسوس افسوس

﴿۱۳۹﴾

صفات عشق

به دام عشقت ار دل گشت محبوس

بود پیوسته با یاد تو مأنوس

بلی آن کس که دارد با تو پیوند

ندارد حیل و تزویر و سالوس

﴿۱۴۰﴾

لطف محسوس

کسی هرگز نگشته از تو مأیوس

مگر آن کس که نبود با تو مأنوس

زهی ممنونم از تو، زان که هر دم

برایم هست الطاف تو، محسوس

﴿۱۴۱﴾

ذوالفقار

ترا ذات خدا بنموده تقدیس

به نام تو عوالم گشته تأسیس

تو چون آیی ز ره با ذوالفقارت

بریزی خون هر شیطان و ابلیس

﴿۱۴۲﴾

خورشید پشت ابر

مکن محروم از فیض حضورش

خداوندا نصیبم کن ظهورش

ز پشت ابر غیبت ظاهرش کن

منور کن جهانی را به نورش

﴿۱۴۳﴾

نان و استخوان

سر ناقابلم را چون سگانش

نهادم روز و شب بر آستانش

مگر یک قطعه نان و استخوانی

به دست خود مرا بخشد ز خوانش

﴿۱۴۴﴾

تعجیل در قیام

خداوندا رسان از ما سلامش

به گوش ما رسان یا رب کلامش

به سوز سینه مجروح زهرا

نما تعجیل در امر قیامش

﴿ ۱۴۵ ﴾

صدای غیر، خاموش!

طنین مژده وصل تو در گوش

نموده عاشقان را مست و مدهوش

صدای خود بر آرزایام کعبه

که تا گردد صدای غیر خاموش

﴿ ۱۴۶ ﴾

کحل البصر

اگر روزی ببینم روی ماهش

دمی افتد به روی من نگاهش

بیفتم روی پایش، همچو سرمه

کشم بر دیدگانم خاک راهش

﴿ ۱۴۷ ﴾

گدای بینوا

اگر ببینم جمال دلربایش

کنم جان را نثار خاک پایش

نگردد ناامید از درگه او

گدای دردمند و بینوایش

﴿ ۱۴۸ ﴾

تمنای دائمی

همه نوشند از جام و سبویش
همه بسینند وقت مرگ رویش
مرا هر لحظه در دل این تمناست
که دائم بنگرم روی نکویش

﴿ ۱۴۹ ﴾

آرزو

چو صید افتاده‌ام در دام مویش
ولی بی بهره از دیدار رویش
مزن کوس رحیل ای قاصد مرگ
که مانده بر دل من آرزویش

﴿ ۱۵۰ ﴾

همای قاف سعادت

تو هستی آن همای آشیان قاف
که داری سلطه بر اطراف و اکناف
بده اذنم که من با تو باشم
که امر تست بین النون و الکاف

﴿ ۱۵۱ ﴾

کلاف نخ

اگر آیم به بازار تو یوسف

کجا هستم خریدار تو یوسف؟

کلاف جان من گوید که هستم

به سهم خود گرفتار تو یوسف

﴿ ۱۵۲ ﴾

یا سُبُّوح

بود از طینت تو روح عشاق

تویی در بحر غم ها نوح عشاق

تویی داروی درد دردمندان

تو پاسخگوی «یا سُبُّوح» عشاق

﴿ ۱۵۳ ﴾

اسم اعظم

ز نام حق بود نام تو مشتق

به تو ملحق، به حق گردیده ملحق

وَجَدْتُ فِي رِوَايَاتٍ صَحِيحَةٍ

که نام تست اسم اعظم حق

﴿ ۱۵۴ ﴾

هدیه

الا ای سرگل جمع خلائق

به دیدار تو هر دلداده شایق

فدای خاک پایت می‌کنم جان

اگرگردم به دیدار تو فایق

﴿ ۱۵۵ ﴾

گرد دامن

به زیر خاک‌ها گر شد تنم خاک

تو گر آیی شود خاکم طریناک

اگر بر دامنت گردم نشیند

مکن خاک مرا از دامنت پاک

﴿ ۱۵۶ ﴾

مرحباً لک

تویی آیینه معبود بی شک

بود نقش تو بر دیوار دل حک

تو یکتایی، چه اندر عمق تاریخ

چه در عرض زمانه، مرحباً لک

﴿ ۱۵۷ ﴾

دل تنگ

سروش غیب بر گوشم زند زنگ
که ای از درد هجر دوست دلتنگ
مزن در هیچ حالی تا توانی
برای غیر او، بر سینه‌ات، سنگ

﴿ ۱۵۸ ﴾

سایه‌وار

روی هر جا دلم آید به دنبال
تو گویی دل بود چون سیل، سیال
ولی این دیده دارد آرزویت
که با دیدار تو گردد نکو فال

﴿ ۱۵۹ ﴾

بهای دل

بود یاد تو ما را قوت دل
منور شد زیادت ساحت دل
به هر اندازه دل مهر تو دارد
همان اندازه باشد قیمت دل

﴿۱۶۰﴾

روی صحبت

دلم نخواهد که بنشینم مقابل
بگویم با تو در رو غم دل
همیشه روی صحبت با تو دارم
چه تنها باشم و چه در محافل

﴿۱۶۱﴾

دیدار تو

تو می‌دانی که من از آن اوائل
نبودم جز به اهل‌البیت مائل
بده اذنم به حقّ آل عصمت
که تاگردم به دیدار تو نائل

﴿۱۶۲﴾

شرط تکامل

نگردد ناقصی واللّٰه کامل
مگر او را شود لطف تو شامل
چه عامل‌ها دلیل بٌعدم از تست
به دست توست رفع آن عوامل

﴿ ۱۶۳ ﴾

قطره و اقیانوس

نشد مقصود ما ای دوست حاصل

که فیما بین نبود حدّ فاصل

تلاش بی‌امان کردیم امّا

نشد قطره به اقیانوس واصل

﴿ ۱۶۴ ﴾

مشکل اصلی

خدایا مشکل اصلی نشد حل

برای حلّ آن تا کی معطل؟

خدایا سال غیبت را به آنی

مبدّل کن، مبدّل کن، مبدّل

﴿ ۱۶۵ ﴾

آئینه

اگر آئینه دل یافت صیقل

نگردد کار دل یک لحظه مختل

برو آئینه شو ای طالب وصل

که تا آن مشکل اصلی شود حل

﴿ ۱۶۶ ﴾

تکامل سالک

همه جزئند در واقع، تویی کل
به تو هر سالکی یابد تکامل
به مقصد می‌رسد هر کس که بر حق
نماید در همه کاری توکل

﴿ ۱۶۷ ﴾

جوی اشک

مرا بنشان کنار خویش ای گل
نظر فرما به خار خویش ای گل
دو چشمم جویبار تست، بنشین
کنار جویبار خویش ای گل

﴿ ۱۶۸ ﴾

افضل خلق

خدا از تو مکرر کرده تجلیل
تو را داده به خلق خویش، تفضیل
تمام اصفیائی را تو استاد
یکی طفل دبستان تو جبریل

﴿ ۱۶۹ ﴾

جاء الحق

صفوف یاورانت از چه تشکیل
نشد تا محو گردد کفر و تضلیل
تمامی گوش بر زنگیم کز تو
شود عالم پر از تکبیر و تهلیل

﴿ ۱۷۰ ﴾

تقاضای عفو

الا ای از تو جاری فیض دائم
که عرش حق به شخص تست قائم
من آن عبد خطاکارم که از تو
تقاضا می‌کنم عفو جرائم

﴿ ۱۷۱ ﴾

نجات معذب

سر قبرم بیا بعد از وفاتم
که تا آید به تن روح الحیاتم
اگر دیدی معذب بودم آنجا
بده از سختی برزخ نجاتم

﴿۱۷۲﴾

لطف و رحمت

الا ای عـروة الوثقـای اسـلام

الا ای لطف خاص و رحمت عام

وجودم را منور کن به نورت

تو ای بدر تمام و نیّر تام

﴿۱۷۳﴾

حضور با عافیت

کسی نبود به غیر از تو حبیبم

نگارا برده‌ای صبر و شکیبم

نمی‌دانم چرا درک حضورت

نشد با عافیت یک دم نصیبم؟

﴿۱۷۴﴾

میقات وصال

به شوق فیض وصل آن دل آرام

به کوه و دشت و دریا می‌زنم گام

به عزم کعبه کوی نگارم

به امید وصالش بستم احرام

﴿ ۱۷۵ ﴾

دستم بگیر

عزیز جان و دل، برگیر دستم
که در راه وصال از پا نشستم
برای آن که ملحق با تو باشم
تمام قیدها از هم گسستم

﴿ ۱۷۶ ﴾

مرا از خود مران

مرانم از در خود گرچه پستم
ز پا افتاده‌ام برگیر دستم
تو باید دست این افتاده گیری
چرا که من فقط دل بر تو بستم

﴿ ۱۷۷ ﴾

گدای سر راه

از این دنیا به چیزی دل نبستم
ز دل هر قید و بندی را گسستم
برای آن که رخسار تو بینم
سر راه تو یک عمری نشستم

﴿۱۷۸﴾

خدا پرست

ز مینای غم عشق تو مستم
به عشق تو خدا را می‌پرستم
ندیدم روی ماهت را ولیکن
نمی‌دانم چرا محو تو هستم؟

﴿۱۷۹﴾

عطر گذرگاه

دو چشمان سیاهت کرده مستم
همان برق نگاهت کرده مستم
مگر خاک رخت رشک عبیر است
که بوی خاک رخت کرده مستم

﴿۱۸۰﴾

گل خوشبو

به غم‌های محبت خو گرفتم
ز نام نسامیش نیرو گرفتم
اگر بویی نصیب شد ز معنی
ز فیض آن گل خوشبو گرفتم

﴿۱۸۱﴾

بیا ای نازنین

سراپا از غم هجر تو دردم
بیا ای نازنین دورت بگردم
غم مهجوری و اندوه دل را
ببین در اشک گرم و آه سردم

﴿۱۸۲﴾

جور مخالف

اگر راهی به دیدارت نبردم
و یا عمری ز هجرت غصه خوردم
چه باکم هست از جور مخالف؟
که من خود را به دست تو سپردم

﴿۱۸۳﴾

کوچه به کوچه

به نقد عمر مهتر را خریدم
تورا تنها در عالم برگزیدم
از این کوچه به آن کوچه شب و روز
به شوق دیدنت با سر دویدم

﴿۱۸۴﴾

تلبیه

چو مشغول طواف بیت بودم
و یا بر تلبیه لب می‌گشودم
بسه وقت گفتن اللّٰه لبّیک
تورا می‌خواند هر عضو وجودم

﴿۱۸۵﴾

جواب

من از هجران دلی پر درد دارم
دلی پر خون و رویی زرد دارم
جوابم ده جوابم ده که بی تو
سرشکی گرم و آهی سرد دارم

﴿۱۸۶﴾

مرهم

پـریشانم دل خـرم ندارم
انیسی هم‌چو تو محرم ندارم
به غیر از مرهم وصل تو ای دوست
برای زخم دل مرهم ندارم

﴿ ۱۸۷ ﴾

تنها همدم

امیری جز تو در عالم ندارم
کسی را مثل تو همدم ندارم
بود چون عشق تو زاد ره من
ز طول راه هرگز غم ندارم

﴿ ۱۸۸ ﴾

ترا دارم، چه ندارم؟

انیسی جز تو در عالم ندارم
غمتم دارم که جز آن غم ندارم
تورا چون دارم از لطف خود تو
خدا داند که چیزی کم ندارم

﴿ ۱۸۹ ﴾

جان بر لب آمده

اگر لطفی کنی آیی کنارم
به خاک پای تو سر می‌گذارم
برای دیدنت جز نیمه جانی
که بر لب آمده، چیزی ندارم

﴿ ۱۹۰ ﴾

سربه کیوان

من از حق بهره دیدار نگارم
همیشه قابلیت خواستارم
بسایم سربه کیوان از شرافت
اگر بینم قبولم کرده یارم

﴿ ۱۹۱ ﴾

شرم از تو

سرم شد ز آتش سودای تو گرم
دل‌م را کرده این آتش بسی نرم
ولی از بس که عصیان تو کردم
مرا از صورت ماهت بود شرم

﴿ ۱۹۲ ﴾

چرا اسیرم کردی؟

از این دنیا فراق کرده سیرم
از آن ترسم ز هجرانت بمیرم
اگر خواهی مرا تنها گذاری
به دام خود چرا کردی اسیرم؟

﴿ ۱۹۳ ﴾

صراط مستقیم

الا ای قـبـلـة راز و نیـازم
که با مهر و ولایت سرفرازم
تویی راه خدا، هر روز ده بار
ز حق می خواهم آن را در نمازم

﴿ ۱۹۴ ﴾

انس

چو با تو انس دارم، سرفرازم
من از هر کس به جز تو، بی نیازم
نه سنگت را زخم بر سینه امروز
که عمری بی تو در سوز و گدازم

﴿ ۱۹۵ ﴾

دعای فرج

الهی کو حبیب دلنوازم
که باشد قبله راز و نیازم
همیشه بهر تعجیل ظهورش
به درگاه تو در سوز و گدازم

﴿ ۱۹۶ ﴾

یاور خوب

دلم خواهد که محبوب تو باشم
از آن عشاق مطلوب تو باشم
چو یارانت مرا توفیق می‌ده
که من هم یاور خوب تو باشم

﴿ ۱۹۷ ﴾

درد فراق

عجین شد با ولایت آب و خاکم
چو هستی با من از کس نیست باکم
ولی درد فراق را دوا کن
که می‌ترسم کند آخر هلاکم

﴿ ۱۹۸ ﴾

خاک بوس

الا ای سـایه ربّ النّـعیم
که نبود دیگری جز تو زعیم
می‌فکن از نظر این جبهه‌سا را
که من از خاک بوسان قدیم

﴿ ۱۹۹ ﴾

مقیم

الا ای مهربان یار صمیم

به تو پابند از عهد قدیم

اگر چه کمتر از کلب تو هستم

خدا را شکر در کویت مقیم

﴿ ۲۰۰ ﴾

قدمگاه

الا ای مونس و آرام جانم

توان جسم و جان ناتوانم

اگر جایی ندارم در خور تو

بیا بنشین به روی دیدگانم

﴿ ۲۰۱ ﴾

ترحم کن

به من کز عشق تو دارم ترنم

ترحم کن ترحم کن ترحم

بیا با این غریب خسته یک دم

تکلم کن تکلم کن تکلم

﴿۲۰۲﴾

غمخوار انبیا

مصیبت‌های آدم تا به خاتم
نهاده بر رخ آن ماه، شب‌بنم
خدایا با قیام و انتقامش
ببر از قلب پراندوه او غم

﴿۲۰۳﴾

غم‌پی در پی

نشد دل بی تو آنی شاد و خرّم
که پی در پی رسد غم از پی غم
برای عاشق دلخسته تو
بود هر ماه چون ماه محرّم

﴿۲۰۴﴾

آیت اعظم

تویی با حقّ و حق با تست توأم
ندارد چون تو حق، مظهر در عالم
خـلایق آیت حـقّند امّا
نباشد آیتی مثل تو اعظم

﴿ ۲۰۵ ﴾

ریزش اشک

کجا قلب تو گردد شاد و خرم

چو می‌ریزد ز چشمت اشک ماتم

فدای چشم گریان تو ای دوست

که نبود در دلت جز غصه و غم

﴿ ۲۰۶ ﴾

جهنم غفلت

الا ای بهترین غمخوار و همدم

خوشا آن کس که گردد با تو محرم

مبادا «ملتجی» را غفلت از تو

که غفلت از تو، بدتر از جهنم

﴿ ۲۰۷ ﴾

اشک ماتم

خداوندا به حق اسم اعظم

مگردان یک سِرِ مو، از سرش کم

دلش را با ظهورش شاد گردان

که از چشمش نریزد اشک ماتم

﴿۲۰۸﴾

تنها با تو

غم از دل می‌بری با یک تکلم
به تن جان می‌دمی با یک تبسم
مرا تنها سروکار است با تو
چه حاجت با وجود تو به مردم

﴿۲۰۹﴾

گلزار وصال

چه خواهد شد می‌با تو نشینم
ز گلزار وصال گل بچینم
نسخبیدم شبی الا در آن شب
که بود امید رخسار تو بینم

﴿۲۱۰﴾

گدای دیرین

تویی درمان درد بی‌دوایم
تو تنها می‌کنی حاجت روایم
مران هرگز مرا از درگه خویش
که یک عمری به درگاهت گدایم

﴿۲۱۱﴾

مست مینای تو

نه یک چندی بود دل بر تو بستیم
که پایست تو از روز الستیم
خلایق مست صهبای غرورند
ولی ما از می عشق تو مستیم

﴿۲۱۲﴾

حق نمک

اگر چه دل به غیر تو نبستیم
ولی از روی تو شرمنده هستیم
سر خوان تو روزی خورده امّا
نمک خورده نمکدان را شکستیم

﴿۲۱۳﴾

در سایه ولایت

اگر چه از گل وصلت نجیدیم
ترا تنها در عالم برگزیدیم
چه باک از گرمی صحرای محشر
که در ظلّ ولایت، آرمیدیم

﴿ ۲۱۴ ﴾

بی نظیر

قیاس یوسف و حسن تو جانان

بود مثل خزف با درّ و مرجان

تو در کُلّ عوالم بی بدیلی

نظیری کو ترا در دور امکان؟

﴿ ۲۱۵ ﴾

رجعت

بیا ای گل، که تا عالم گلستان

شود از جلوۀ روی تو جانان

اگر مُردم به عهد غیبت تو

مرا وقت ظهورت باز گردان

﴿ ۲۱۶ ﴾

سر به گریبان غم

شنیدم برده او سر در گریبان

ز بس غم‌های او باشد فراوان

خدایا قلب او را با ظهورش

زهر اندوه و غم، آسوده گردان

﴿۲۱۷﴾

ختم دورهٔ فراق

خداوندا به درد دردمندان

به آه سینه سوز مستمندان

به جان مهدیت لطفی که دیگر

رسد دوران هجرانش به پایان

﴿۲۱۸﴾

مهمان بی نظیر

چه داند آن که گفت: ای شاه خوبان

تو محدودی به حدّ و حصر امکان

تو فرزند همان فرخنده شاهی

که دهها جا به یک شب بود مهمان

﴿۲۱۹﴾

ستون حنّانه

ستون از دوری ختم رسولان

کشید از پردهٔ دل آه و افغان

چگونه من ننالم از فراق

که آورده مرا دیگر به لب، جان

﴿۲۲۰﴾

اولی‌الابصار

مرا از بساده‌ات سرشار گردان

ز خواب غفلتم بیدار گردان

اولوالابصار رخسار تو دیدند

مرا هم از اولی‌الابصار گردان

﴿۲۲۱﴾

گذشتن از سرایمان

به آسانی توان از جان گذشتن

ولی نتوان ز تو جانان گذشتن

تو ایمان منی و فاش گویم

محال است از سرایمان گذشتن

﴿۲۲۲﴾

پیوستن به تو

مگو حرف از لب لعلت شنیدن

بگو در جسم مرده جان دمیدن

همیشه آرزویم بوده ای دوست

به تو پیوستن از غیرت بریدن

﴿ ۲۲۳ ﴾

دفع بلای غیبت

خدا را گوشه چشمی به ما کن
ترحم بر گدای بینوا کن
بلای هجر ما را مبتلا کرد
بیا ما را رها زین ابتلا کن

﴿ ۲۲۴ ﴾

امر و امتثال

تو فرمودی برای من دعا کن
ظهروم را تقاضا از خدا کن
رواگر حاجت ما را نکردی
خدایا حاجت او را روا کن

﴿ ۲۲۵ ﴾

دیده بینا

تو ما را از کرم حاجت روا کن
نصیب ما همه فیض لقا کن
چو آنهایی که رخسار تو دیدند
دو چشم ما به روی خویش وا کن

﴿ ۲۲۶ ﴾

جلوه نور

الهی چشم مهدی بین عطا کن
مرا زین بیش با او آشنا کن
خدایا با ظهور روی ماهش
منور دیگر این ظلمت سرا کن

﴿ ۲۲۷ ﴾

زیارت کربلا

خدا را یک نگاهی سوی ما کن
بیا و بزم ما را با صفا کن
کرم کن مه‌دیا در خدمت خود
نصیب و روزی ما، کربلا کن

﴿ ۲۲۸ ﴾

تقاضای مسکین

همه گویند خود را یک دله کن
دلت را از همه غم‌ها یله کن
تو هم گر مایلی آسوده‌گردم
وصالت را به این مسکین، صله کن

﴿۲۲۹﴾

پایوسی

رسد بر خاک پایت گر لب من
شود حاصل مراد و مطلب من
بسَنوشانم از آن چاه زَنخندان
که تا ساکت شود تاب و تب من

﴿۲۳۰﴾

وای بر من

من و از تو جدایی، وای بر من
تو و بی اعتنایی، وای بر من
به وقت مرگ و در قبر و قیامت
سراغم گر نیایی، وای بر من

﴿۲۳۱﴾

قبلة جان

تویی جانا فروغ محفل من
سرکویت بود سر منزل من
نباشد کعبه غیر از قبلة تن
تو هستی قبلة جان و دل من

﴿۲۳۲﴾

زاد راه

صفتت را گواه آورده‌ام من

به فضل تو پناه آورده‌ام من

برای روز فقر و فاقه، ای دوست

ولایت، زاد راه آورده‌ام من

﴿۲۳۳﴾

بیا

بیا تا همچو گل بویت کنم من

نظر بر قد دلجویت کنم

تمام عالم کون و مکان را

فدای تربت کویت کنم من

﴿۲۳۴﴾

خیال معصیت

به غفلت عمر را طی می‌کنم من

بهار عمر را دی می‌کنم من

اگر یک جلوه بر قلبم نمایی

خیال معصیت کی می‌کنم من؟

﴿ ۲۳۵ ﴾

به کوری رقیب

به کوری دو چشم کور دشمن

که قلبی سخت تر دارد ز آهن -

از اول تا کنون و بعد از این است

عنایت‌های تو پیوسته با من

﴿ ۲۳۶ ﴾

دو دشمن

نشسته در کمین من دو دشمن

برای انهدام هستی من

یکی نفس و یکی شیطان ملعون

مدد کن آن دو را از پا، بیفکن

﴿ ۲۳۷ ﴾

دل‌های پر خون

شده اوضاع این عالم دگرگون

قلوب عاشقانت شد پر از خون

جهان در انتظار مقدم تست

که تا آیی ز کتم غیب بیرون

﴿ ۲۳۸ ﴾

طرفه العین

الا ای حاکم اقلیم کونین

حریمت تا فراز قاب قوسین

همیشه آرزویم بوده ای دوست

نباشم غافل از تو طرفه العین

﴿ ۲۳۹ ﴾

ای عطر بخش گل

گرفته عطر و بو از تو ریاحین

ز رنگت دامن گل‌هاست، رنگین

به شوق رویت از بالا و پایین

برون آورده سر، پروین و نسرین

﴿ ۲۴۰ ﴾

عالم ذر

ز یمن تو، خلائق یافت تکوین

به شأن تو صحایف گشت تدوین

برای امر تو حق از خلائق

گرفت اقرار در روز نخستین

﴿ ۲۴۱ ﴾

دعای آل یاسین

به بزم ما دهد نام تو تزین

به قلب ما دهد یاد تو تسکین

به یاد روی تو خوانیم هر شب

همه با هم دعای آل یاسین

﴿ ۲۴۲ ﴾

شفیع محشر

خوشا آن کس که باشی دلبر او

همیشه همچو سایه بر سر او

چه غم دارد پریشان روزگاری

که باشی تو شفیع محشر او

﴿ ۲۴۳ ﴾

به جز تو

ندیدم هیچ سالاری به جز تو

نبستم دل به دلداری به جز تو

نجستم من چه در شادی چه در غم

برای خویشان یاری به جز تو

﴿۲۴۴﴾

شمع جمع

خوشا آن کس که شد دیوانه تو

تو شمع او و او پروانه تو

خوشا آن مستمندی کز سر صدق

نکوبد جز در کاشانه تو

﴿۲۴۵﴾

مست تو

نه هر صاحب نوایی شد، نی تو

نه هر جوینده‌ای شد در پی تو

به زعم خلق ما مستیم، اما

نمی‌دانند مستیم از می تو

﴿۲۴۶﴾

زندگی بی‌حضورت

بیا که زندگی، ننگ است بی تو

فضای این جهان، تنگ است بی تو

بود اوضاع عالم سخت درهم

بیا که صلح ما، جنگ است بی تو

﴿ ۲۴۷ ﴾

به جان مادرت

شبی با من بیا و هم‌نوا شو
امیرا همنشین این گدا شو
اگر دلگیری از اعمال زشتم
به جان مادرت از من رضا شو

﴿ ۲۴۸ ﴾

وزنه دیگر

همه گویند: تویی یار پری رو
پری کی می‌توان زد با تو پهلو؟
اگر حسن تو در یک کفه باشد
نسیابد وزنه دیگر، ترازو

﴿ ۲۴۹ ﴾

فهم‌ها کوتاه

تویی مسند نشین «لی مع الله»
خدیو عالم آرای فلک جاه
بود در درک اوصاف تو ای دوست
تمام فهم‌ها کوتاه کوتاه

﴿۲۵۰﴾

بزم خاص

من آشفته‌دل را گاه و بیگاه

به بزم خاص قرب خود بده راه

مکن دست مرا از دامن او

خدایا کمتر از یک لحظه کوتاه

﴿۲۵۱﴾

دیار خضرآء

مرا از وادی خضرآء گذر ده

ز حال اهل آن وادی، خبر ده

گذر تنها نه، بلکه «ملتجی» را

همیشه در دیار خود، مقرر ده

﴿۲۵۲﴾

آواره‌کوچه‌ها

غم عشقت مرا بیچاره کرده

دل تنگ مرا صد پاره کرده

هوای دیدن روی تو یک عمر

مرا در کوچه‌ها آواره کرده

﴿ ۲۵۳ ﴾

آرام جان

خدا یک دل بـما اعطا نموده

تـولای تو در آن جا نموده

در این دنیای پر تشویش خاطر

تـورا آرام جان ما نموده

﴿ ۲۵۴ ﴾

در جوار مولا

ز غفلت‌ها مرا خط امان ده

به این عاشق جمال خود نشان ده

الا ای آن که در دل جا گرفتی

مرا هم در جوار خود مکان ده

﴿ ۲۵۵ ﴾

تشنه لب

مرا جا در کنار خویش، میدهد

مقرّی در جوار خویش، میدهد

به این لب تشنه آب وصال

ز آب خوشگوار خویش، میدهد

﴿۲۵۶﴾

ماه صولت‌شکن

تویی در آسمان دل ستاره

اگر بهتر بگویم ماه پاره

ولی آن مه که خورشید فلک را

شکسته صولتش با یک اشاره

﴿۲۵۷﴾

اولین ظلم و نخستین ظالم

از آن روزی که برپا شد سقیفه

یکی... شد آنجا خلیفه

حقوق آل احمد گشت تضییع

برای حبّ این دنیای جیفه

﴿۲۵۸﴾

وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ

دل ما پاک کن از هر رذیله

نظیر شمع و نیرنگ و حیل

مقرب کن به بزم حق، که ما را

تویی در پیشگاه حق، وسیله

﴿ ۲۵۹ ﴾

قدم رنجه فرما

بیا ای صاحب عصر و زمانه

قدم کن رنجه و بر چشم ما، نه

سر ما، گوی چوگان تو، ای دوست

دل ما تیر عشقت را نشانه

﴿ ۲۶۰ ﴾

عجز و امید

به پای دل شوم سویت روانه

نهم تا سر تو را بر آستانه

به صد عجز و امید آیم که شاید

کشی دستی به رویم، مشفقانه

﴿ ۲۶۱ ﴾

ترانه محبت

ندارم از سر کویت نشانه

که تاگردم به سوی تو روانه

ولی باز از تو ممنونم که دارم

به لب از نغمه عشقت ترانه

﴿ ۲۶۲ ﴾

نمونه

تویی در عالم امکان، نمونه

چو در بین کتب قرآن، نمونه

بهِشتی‌ها اگر مه‌طلعتانند

تویی در بین مهرویان، نمونه

﴿ ۲۶۳ ﴾

سفینه

اگر دل شد ولایت را دفینه

نهفته گنج شایانی به سینه

تو کشتی نجاتی، وحشت و خوف

ندارد سرنشین این سفینه

﴿ ۲۶۴ ﴾

نعم المولی

پراز عیبم، تو ستار العیوبی

گنه‌کارم، تو غفار الذنوبی

بدم من، بدتر از هر بد، ولی تو

چه خونگرمی! چه محبوبی! چه خوبی!

﴿ ۲۶۵ ﴾

التفات

تو کشتی نجات کائناتی

تو حلال جمیع مشکلاتی

چه خواهد شد به این دلدادۀ خویش

نمایی گاهگاهی، التفاتی؟

﴿ ۲۶۶ ﴾

مأوا

به خلوتگاه دل سُکنا گرفتی

دل از هر عاشق شیدا گرفتی

بود دل جای مخصوص خداوند

تو در جای خدا مأوا گرفتی

﴿ ۲۶۷ ﴾

پیوند

مرا در زندگانی پند دادی

دلم را با دلت، پیوند دادی

ترا با سیل اشک دیده خواندم

جوابم با یکی لبخند دادی!

﴿ ۲۶۸ ﴾

مدیحه سرائی

زبانم را به مدحت باز کردی

مرا با عشق خود دمساز کردی

اگر چه بهره‌ها بردم ز عشقت

ولی گشتی مرا، بس ناز کردی!

﴿ ۲۶۹ ﴾

جرعة وصال

تو که با جذبه‌ای ما را کشاندی

کنار عاشقان خود نشاندی

به ما هم از می وصلت، چه می شد

چو دیگر عاشقانت می چشاندی؟

﴿ ۲۷۰ ﴾

اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ اَنْصَارِهِ

خدایا مردم از هجران مهدی

ندیدم چهره تابان مهدی

خداوندا ز لطف خویش، بشمار

مرا در زمرة یاران مهدی

﴿ ۲۷۱ ﴾

عالم، فدای خاک زیر پایش

فدای صورت زیبای مهدی

به قربان قد رعنائی مهدی

سر و جان و تمام هستی من

فدای خاک زیر پای مهدی

﴿ ۲۷۲ ﴾

چشم امید

ز تو هر جا بود گفت و شنیدی

بسوی خویش دل‌ها را کشیدی

اگر بی اعتنا بودی به سائل

نبودی سوی تو چشم امیدی

﴿ ۲۷۳ ﴾

لطف بر بیگانه

تو در اعماق دل‌ها خانه داری

هزاران عاشق دیوانه داری

کجا رد می‌نمایی آشنا را

تویی که لطف با بیگانه داری

﴿ ۲۷۴ ﴾

قدم بر چشمانم بگذار

شده کارم دگر لحظه‌شماری

عجب دردی بود چشم‌انتظاری

چه خواهد شد اگر یک شب بیایی

قدم بر دیدگان من گذاری؟!

﴿ ۲۷۵ ﴾

رستگاری

تو آخر حجّت پروردگاری

تویی رابط میان خلق و باری

هر آن کس بی تو راهی را بپوید!

نخواهد دید روی رستگاری

﴿ ۲۷۶ ﴾

خدمتگزار

چرا با این همه چشم‌انتظاری

نقاب از روی ماهت برنداری؟

بیا ای مصلح عالم، که هستیم

همه آماده خدمتگزاری

﴿ ۲۷۷ ﴾

صید دام

تو جانا بر همه عالم امیری
منم در دام تو صید اسیری
بمیرد صید تو در دام هجران
اگر گاهی سراغش را نگیری!

﴿ ۲۷۸ ﴾

نظری به افتادگان

خداوند تعالی را سفیری
به ما کان و یکون تنها امیری
به تو رو کرده این افتاده از پا
که غیر از تو، نباشد دستگیری

﴿ ۲۷۹ ﴾

نازنین گل

تو در بین کریمان بی نظیری
تو هر افتاده‌ای را دستگیری
ز عطر و بوی تو جان در شعف شد
عجب ای نازنین گل، دلپذیری!

﴿۲۸۰﴾

مژدهٔ قیام

اگر مهرش به دل داری عزیزی
که بسی مهرش نیرزد دل پشیزی
ظهورش را بخواه از حق، که جز آن
نگرداند دلش را شاد، چیزی

﴿۲۸۱﴾

صراط مستقیم

ببخشا قلب را شور و نشاطی
بده با خویش او را ارتباطی
تو در قاموس اهل عشق و معنی
دلیلی، مقصدی، شمعی، صراطی

﴿۲۸۲﴾

قلب صاف

اگر سر می‌زند از من خلافی
خطاکارم نظیر بُشر حافی
به یک جلوه، به یک پیغام جان بخش
عنایت کن به من یک قلب صافی

﴿۲۸۳﴾

نقاب غیبت

تو پنهان در نقاب غیب تا کی؟
قلوب مردمان پر ریب تا کی؟
بنا داری کی آیی بهر اصلاح؟
عزیزا! عیب روی عیب تا کی؟

﴿۲۸۴﴾

سرگردان

دل سرگشته، حیران تو تا کی؟
مداوم دیده، گریان تو تا کی؟
اسیر دام زلف مشکبویت
گرفتار و پریشان تو تا کی؟

﴿۲۸۵﴾

اتصال

ندارد هر که با تو اتصالی
کجا پیماید او راه تعالی
اگر حال حضوری هست ما را
دهد یاد تو ما را شور و حالی

﴿ ۲۸۶ ﴾

گرد ملال

خدا داند که چه نیکو خصلی

چه زیبا رویی و شیرین مقالی

به آب وصل دل را شستشوده

نماند تا به دل، گرد ملالی

﴿ ۲۸۷ ﴾

پرواز به سوی تو

الا ای چون علی مولی الموالی

بود جای تو در این بزم، خالی

به سویت می کنم پرواز، ای دوست

گر اعطایم نمایی پر و بالی

﴿ ۲۸۸ ﴾

پناهگاه

تو تنها رابط حق با عمومی

امیر و صاحب هر مرز و بومی

نه من از تو امان خواهم که یک دهر

امان آسمانها و نجومی

﴿۲۸۹﴾

دم عیسوی

اگر آید از آن طره، شمیمی
و یا از ساحت کویش، نسیمی
یقین دارم به گورستان دل‌ها
نمی‌ماند دگر عظم رمیمی

﴿۲۹۰﴾

صفای دل

تو در واقع صراط مستقیمی
صفای دیده و قلب سلیمی
مقام تو در این دنیای دون نیست
به خلوتگاه «أو اذنی» مقیمی

﴿۲۹۱﴾

نور چشم شیعیان

یگانه شمع جمع عاشقانی
تو تنها نقل بزم عارفانی
اگر دشمن ز دیدار تو کور است
تو جانا نور چشم شیعیانی

﴿۲۹۲﴾

جان‌فشانی

نچیدم گل ز باغ زندگانی

نبردم بهره بسی تو از جوانی

اگر اذنم دهی هست آرزویم

نمایم در رکابت جان‌فشانی

﴿۲۹۳﴾

جوانی و هجران

گذشته با غم هجران، جوانی

رسد گهگاه پیک ناتوانی

از آن ترسم که پیش از دیدن دوست

بیاید پیک مرگم ناگهانی

﴿۲۹۴﴾

فقط ظهور

چه جانفرساست دیگر زندگانی

چرا از تو نمی‌آید نشانی

دعاکن تا به فرمان خداوند

به گوش آید صدای آسمانی

﴿ ۲۹۵ ﴾

آب حیات

تو با یک جرعه آب زندگانی

مرا هم ده حیات جاودانی

منم مشتاق دیدار جمالت

مگو در پاسخ من کن ترانی

﴿ ۲۹۶ ﴾

یار مهربان

غم تو، بهتر از هر شادمانی

تولای تو، آب زندگانی

به هر جا دستگیری کردی از من

فدای چون تو یار مهربانی

﴿ ۲۹۷ ﴾

مقصود زندگی

تو مقصود منی در زندگانی

ندارم غفلت از یاد تو آنی

اگر پیرم نه پیر ماه و سالم

که پیرم کرده عشقت در جوانی

﴿ ۲۹۸ ﴾

اللّٰهُمَّ اُرِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيْدَةَ

تو اسم اعظمی کز ما نهانی

نهان از چشم ما دلدادگانی

به ما هم ده چو آن‌هایی که دارند

از این اسم مقدّس، یک نشانی

﴿ ۲۹۹ ﴾

عَالَمِي مَعْنِي

الا ای جلوه سبع المثانی

یکی هستی و یک دنیا معانی

به من هم آب حیوان ده که چون خضر

بیابم یک حیات جاودانی

﴿ ۳۰۰ ﴾

نَگَاهِي كُنْ بِه مِنْ

ره‌ایم کن ز گرداب تباهی

چنانم کن چنانم کن که خواهی

به این بیچاره مهجور محجوب

نگاهی کن نگاهی کن نگاهی

﴿۳۰۱﴾

نگاه محبت آمیز

گدایی، دردمندی، بی پناهی
فقیری، مستمندی، رو سیاهی
به درگاه تو رو آورده شاید
کنی از لطف سوی او نگاهی

﴿۳۰۲﴾

از پا افتاده

تو دانی در بساطم نیست آهی
به حالم بهتر از هر کس گواهی
تو می بینی که از پا افتادم
نمی خواهی کنی سویم نگاهی؟!

﴿۳۰۳﴾

أَيْنَ مَعَزِ الْأَوْلِيَاءِ وَمَذَلِّ الْأَعْدَاءِ؟

تو که تنها معزّ الاولیایی
مذلل دشمنان کبریایی
برای قلع و قمع کفر و الحاد
چرا امروز و فردا می نمایی؟!

﴿۳۰۴﴾

مقتدا

نباشد بی تو عالم را صفایی

نه دین را بی تولایت بهایی

چگونه دست بردارم من از تو

تو جانی، دلربایی، مقتدایی

﴿۳۰۵﴾

من لی غیرک؟

چه جانفرسا بود درد جدایی

کجا آیم؟ نمی‌دانم کجایی

چرا ای پای تا سر غمزه و ناز

به «مَنْ لِي غَيْرُكَ» ام بی‌اعتنایی؟

﴿۳۰۶﴾

مریض ناامید

ستاده در بر تو بینوایی

گدایی، دردمندی، مبتلایی

مریض ناامید از هر طبیبی

طبیبی از تو می‌خواهد دوائی

﴿۳۰۷﴾

رهایی از زندان

به تنگ آمد دلم از این جدایی
ندارد زندگی بی تو صفایی
صفا و شور و شوق و رغبت و میل
بود وقتی که تو از در در آیی

﴿۳۰۸﴾

دلربا و غمزدا

تو دل را با نگاهی می ربایی
غم آن را به کلی می زدایی
در لطف تو را هر کس بکوبد
تو آن در را به رویش می گشایی

﴿۳۰۹﴾

شمشیر انتقام

تو که شمشیر قهر کبریایی
یدِ پر قدرت ذات خدایی
ز چنگ سفلگان دیو سیرت
دهی کی شیعانت را رهایی؟

﴿۳۱۰﴾

دادخواه

تو باید ظلم را ملغا نمایی بنای عدل را برپا نمایی
بگیری داد زهرا و علی را عدوی آن دو را رسوا نمایی

﴿۳۱۱﴾

عارف کیست؟

کند هر کس ز درگاهت گدایی به حقّ حق رسد آخر به جایی
نبرده بویی از عرفان و معنا ندارد آن که با تو آشنایی

﴿۳۱۲﴾

آداب گدایی

نباشد خوی تو بی اعتنایی به یک وامانده بی دست و پایی
مرا بر درگه دولتسرایت مؤدّب کن به آداب گدایی

﴿۳۱۳﴾

تنها آرزو

بهار از گلبن روی تو، بویی که حوض کوثر از بحرت، سبویی
به غیر از فیض درک دیدن تو به قلب عاشقان، کو آرزویی

کتاب‌هایی که تا کنون

انتشارات مسجد مقدّس جمکران

منتشر نهوده است :

- ۱- در کربلا چه گذشت
- ۲- نجم الثاقب
- ۳- خزائن الأشعار جوهری
- ۴- خوشه‌های طلائی
- ۵- در جستجوی قائم علیه السلام
- ۶- یاد مهدی علیه السلام
- ۷- عقد الدرر
- ۸- کلیات مفاتیح الجنان
- ۹- منتخب المفاتیح
- ۱۰- هدیة احمدیه
- ۱۱- تاریخچه مسجد مقدّس جمکران
- ۱۲- زیارت ناحیه مقدّسه
- ۱۳- کرامات المهدی علیه السلام
- ۱۴- در جستجوی نور
- ۱۵- آخرین خورشید پیدا
- ۱۶- فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام
- ۱۷- اعتکاف، تطهیر صحیفه اعمال
- ۱۸- امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام
- ۱۹- غیبت، ظهور، امامت
- ۲۰- اهمّیت اذان و اقامه و ...
- ۲۱- پرچمدار نینوا
- ۲۲- حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت
- ۲۳- از زلال ولایت
- ۲۴- مهدی موعود علیه السلام
- ۲۵- انتظار بهار و باران
- ۲۶- ناپیدا ولی با ما
- ۲۷- علی علیه السلام مروارید ولایت
- ۲۸- خصایص زینبیه علیها السلام
- ۲۹- گفتمان مهدویت

- ۳۰- انتظار و انسان معاصر
- ۳۱- مفرد مذكر غایب
- ۳۲- سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی
- ۳۳- ... و آنکه دیرتر آمد
- ۳۴- سرود سرخ انار
- ۳۵- منشور نینوا
- ۳۶- سحاب رحمت
- ۳۷- وظایف منتظران
- ۳۸- تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام (۲ جلد)
- ۳۹- عطر سبب
- ۴۰- سقا خود تشنه دیدار
- ۴۱- مهر بی کران
- ۴۲- نشانه‌های ظهور او
- ۴۳- دلشده (در حسرت دیدار دوست)
- ۴۴- علی علیه السلام و پایان تاریخ
- ۴۵- تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام
- ۴۶- منازل الاخرة
- ۴۷- مشکات الانوار
- ۴۸- ینابیع الحکمة
- ۴۹- گنجینه نور و برکت
- ۵۰- تاریخ حضرت سید الشهداء علیه السلام
- ۵۱- داستانهای از امام زمان علیه السلام
- ۵۲- ظهور امام زمان علیه السلام از دیدگاه اسلام و مذاهب و ملل جهان
- ۵۳- آئینه اسرار
- ۵۴- عریضه نویسی به اهل بیت علیهم السلام
- ۵۵- چهل حدیث (امام مهدی علیه السلام در کلام امیر مؤمنان علیه السلام)
- ۵۶- نشانه‌های یار و چکامه انتظار
- ۵۷- داغ شقایق
- ۵۸- مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات
- ۵۹- تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم
- ۶۰- امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان
- ۶۱- مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی
- ۶۲- رسول ترک (آزاد شده امام حسین علیه السلام)

انتشارات مسجد مقدس جمکران

در مراکز استان‌ها و شهرستان‌های سراسر کشور نمایندگی فعال می‌پذیرد



واحد پاسخ به سؤالات مسجد مقدس جمکران

آماده پاسخگویی به سؤالات و مشکلات اخلاقی، تربیتی، اجتماعی، فقهی و اعتقادی شما عزیزان می‌باشد. می‌توانید سؤالات خود را به آدرس: قم / صندوق پستی ۶۱۷ واحد تحقیقات فرهنگی مسجد مقدس جمکران ارسال نمایید. شایان توجه است که مطالب و نامه‌های عزیزانی که با این صندوق پستی مکاتبه می‌نمایند، به منزله اسرار ایشان بوده، و در حفظ و نگهداری آنها کاملاً دقت و مراقبت خواهد شد.

